

خطی «فهرست شده»
۱۰۴۸۶

وصیت میکنم وصیت مرا نگاه دارید و بدانید که علی بن ابی طالب علیه السلام را بر شماست بعد از من و خلیفه منست و میان شما و خدای مهربان وصیت امر فرموده و اگر وصیت مرا نگاه ندارید و یاری وی نکنید و احکام دین خلاف کنید و کار بر مسلمانان و شما مضطرب شود و بدت و تیراک شما بر شما امیر شوند الا ان اهل بقیع النوا و تون لا تری بدانید که اهل بقیع من و وارثان امیر منند و علمای من و امامان من بعد از من پس گفت خداوند هر که ایشان را اطاعت کند و وصیت من در حق ایشان نگاه دارد در زمره من خشنود و هر که اطاعت ایشان ندارد و حق ایشان را زیاده باز دارد بهشت را بر وی حرام گردان چون خالد بن بقیع عمر بن الخطاب را از داد که اسکت یا خالد فلست من اهل المشورة و لا اهل بقیع ی بر ابر خا مشورت ای خالد که تو از ان نبستی که گفتار ترا بشنوند و برای تو روند خالد گفت تو خاموش باش ای سر خطاب که بخدای که قریش ترا میداند که از شما نیز ایشان بحسب و انضیس نیز ایشان بقدر و همیشه بد دل بوده در حوب و خیل و بد اصل و بد شکل و بد نسب و تو درین کار منزه شیطانی از قائل للانسان اکثر فلما کثر قال لای بری منک ای ای ائمة الله رب العالمین مکان عایبهما انهما فی النار خالد بن نهما و ذلک جزا و الظالمین انکم سلمان فای بی بر خا و گفت یا ابوبکر یا که کدای کار خود را چون فرمود آید بشما آنچه از اندام و چون از تو سؤال کنند چگونه جواب دهی چون جواب آن دشمنی و چه عذر داری چون پیشی گیری بر کسی که از تو عالم ترست و بر رسول خدای از تو نزدیکتر و تاویل و تفسیر قرائن از تو بهتر داند و رسول در حال حیوة خود و بر تو مقدم داشته و عند الوفا تا ورا و حق خود گردانیده است و شما قول خدا و رسول خدای را خلا کرده اید و محمد و پیرانش کشته اید و شما را فرموده اند که در زبیر اسامه بن زبیر

و کرام و فرمان وی رویدان برای آن تا آنچه امر و زکریا کنید و فرمان وی بریدان پس بر نیاید که با باکران معصیت یا کوروی و این همه و زروال با خود ببری اگر ازین باز کردی و توبه کنی بجات یابی و اگر باز نکردی بدو بخ روی تو نیز نشیند آنچه من شنیدم و در بیک آنچه من دیدم انکه ابو ذر عقیاری بر پای خواست و گفت یا معشر القریش و الله لئن جعلت الامور فی اهل بقیع نبت کما اختلف علیکم کیفا اگر این کار را در اهل بقیع بخو می گذاشتید هرگز با شما اخلاف نکردی و بیش از این این کار بقلب شد هر که غالب شود بدست فرو گیرد ای شما خونخواران که از برای من بختنه شود و شما میباید و نوزکان شما میداند که پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که الامر بعدی لعلی ثم لاهل الحس و الحسن ثم لاهل القهار من ذی این کار بعد از من برای راست آنکه و پس مرا که حسن و حسین اند آنکه پاکان و معصومان را از فرزندان شما گفتاد پیغمبر را بینما خنید و محمد و برافراش کردید و اخوت باقی را بدینای فانی بفر و خنید پیش از شما امتان در کین بقیع از پیغمبر خود همین کار کردند و شما با ایشان بر آمدید چنانکه نعل با نعل بر لب و زو و دانند که و لال کار خود بکشید و جزای آن بکشید و ما از بک بظلام للعبد انکه مقدم داد اسود بر پای خواست و گفت یا ابوبکر ارجع عظمک و نسب لی ربک ای ابوبکر ان بن ظلم باز کرد و توبه کن با خدای خود و بر کنه خود بخو و این کار با خداوندش گذار و میدانی که رسول بجهت علی را در کردن توانا شد و تراد در بر علم اسامه رفیق فرموده و ای بر تو و آنکه ترا این کار میفرماید که عزا بآید بدانی و دیگران نیز بدانند که تو و آنکس که ترا برین کار یاری میدهد بر باطل اند و از فرمان خدای و رسول بیرون آمدن اید و عمر و بن هاشم را در جنگ ذات السلاسل بر تو و بر عمر بن خطاب و بر منافقان و دیگران بر کرد و عمر و بن هاشم

شمارا پاسبان لشکر خود ساخت کسی که پاسبان بوده باشد چگونگی خلافت کند
از خدای خود بترس و خود را ازین ویر طر هلاکت بیرون آر پیش از آنکه بیرون
توانی آمد و ز نهادهای خود و قریش فرقیته نشوی که کسی بر نیاید که از دنیا
بگذری و بجز حق هیچی و جزای این بیایی و تو یقین میدانی که علی بن ابی طالب
خدایان را در کار است کاروی را بد و تسلیم کن و از میان بیرون آئی تا در آخرت
سرمسار کنی فقد والله نعمت للعارف قلت نصیحتی و الله ترشح الامور
آنکه برید اسلمی برخواست و گفت انما لله وانا اليه راجعون ما ذا انقد الحق
الا الصلال يا ابو بكر فراموش کرده یا خود را از جمله فراموش کاران میسازی
که رسول خدای فرمود که علی را امیر المؤمنین خوانیم و یابین عبارت بروی سلام
کنیم که السلام عليك يا امير المؤمنين و رسول علیه السلام فرمود که هذا
امير المؤمنين و قاتل الشاكين و الفاسقين و المارقين از خدای بترس و
خود را در باب پیش از آنکه در نتوانی یافتن و از هلاکت خود نگاه دار این گاه
با کسی که از حق و بیست من ترا نصیحت کرده و راه راستت بنویسم فلا تكون
ظلمة في الحشر **آنکه عثمان را بر** برخواست و گفت يا معشر القريش
يا معشر المسلمين اگر میدانید و اگر نمیدانید بدانید که اهل بیت پیغمبر را
اولی زاست و عیالات ایشان سزاوارترند بفرمانی بدین صاحب خود را تا حق
با هر حق دهد پیش از آنکه کار شما ضعیف شود و فتنه بخت کرد و اختلاف
در میان شما بدیداید و دشمنان شما در شما طمع کنند و شما همه میدانید
که علی ابن ابی طالب علیه السلام و حق شماست بعد خدا و رسول خدا و شما
وی و شما فرق ظاهر است که رسول خدا فرمود ناد و های خانه های شما را از
از مسجد بر آورند و در حجره و براب گذاشت و دختر خود فاطمه را بر وی داد

و شما ناد و در حق وی گفت انما مدینه العلم و علی بابها و شما همه در علم محتاج
و میدانید و از شما مستغنی است چیست شما را که حق وی برید و دنیا را بر آخرت
و در و زح را بر هشت اختیار میکنید **آنکه ابی طالب را** گفت که خدا بر او داده
بوی دهد و لا توتدوا علی دار که فتقلوا خاصین **آنکه ابی ترک**
برخواست و گفت یا ابو بکر لا یجحد حقاً جعله الله بغيرك فلا تکن اول من یحسد
رسول الله ص فی حیاته ای ابو بکر انکار میکنی حق را که خدای تعالی ترا بفرمود
داده است و اولین کسی میباشد که در رسول خدا طعنی شود و در وصیت وی
حق را با هر حق در کن تا سباحت بیایی و کاری که خدا از وی فرستاده دشت
از آن بداد پیش از آنکه بوالا عمل خود گرفتار کردی و از آنچه کرده پیشیمان باشی پیش
از آنکه پیشیمان شود تعداد و منار تک بطلان للعقید **آنکه حمزه را شایع**
برخواست و گفت ایها الناس شما میدانید که رسول خدای کوهی برانتهای قول کرد
و کوهی دیگر تطبیق گفتند بلی میدانیم گفت من کوهی میدهم که از رسول خدا
شنیدم که گفت اهل بیت یقرقون بین الحق و الباطل و هم ائمة الذين یقنون
بهم اهل بیت من فرق کنند اند میان حق و باطل و ایشان امامانند که با ایشان
افتدا کنند من آنچه دانستم بگفتم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین **آنکه**
ابو الهیثم را شایع را بر پای خواست و گفت من کوهی میدهم که رسول خدای
رو زعد بر خیم علی را بر پای کرد و انضا و گفتند که وی را بر پای نکودا لا از وی خلا
و بختی گفتند او را بر پای نکوده الا بر اخی آنکه مردمان بدانند که او مولی کیت
که رسول خدا مولای وی و بیست جمعی را پیش رسول صلی الله علیه و آله فرستادند تا
از وی پرسند فرمود که بگویند که علی و ائمة المؤمنین بعدی و افضل الناس
لا منی علی ولی مؤمنانست بعد از من و نصیحت کنند ترین مردمانند ملت و ما

من کوهی فلا یأخذه دانشم ای بر کوه این جای تو نیست فمن شاء فلیؤمن
و من شاء فلیکفر آنکه فصل کان میفاننا آنکه سبیل برای
خواست و خدای را حمد و شای بسیار گفت و بر رسول صلی الله علیه و آله صلوات
بسیار فرستاد آنکه گفت ای معاش و قریش کوه باشد که من کوهی میدهم که رسول
علیه السلام درین مکان دیدم که دست علی را بر پایه طالب گرفته بود و میگفت
یا ایها الناس هذا علی امامکم این علی امام شماست بعد از من و وصی منست
و روا کنید و عهد منست خوشا آنرا که متابعت وی کند و وی بآنکس که او را
فرود گذارد آنکه برادر وی عثمان بن خنیف برای خواست و گفت از
رسول خدا شنیدم که میگفت اهل بیت من ستارگان زمین اند ایشان را
فرایش دارد و برایشان پیشی مگیرید که ایشان را لیان افرمند بعد از من
مردی برخاست و گفت یا رسول الله کدامند اهل بیت تو گفت علی و اطاعت
من و آل علیست و یا کان و معصومان از فرزندان وی پس ای بنویسم یا
از اول کافران و آخرین کافران و لا تحولوا الله و لا رسول و لا تحولوا اما نا نیکم
ان ستمتم تعلون آنکه ابوبکر نصای برخواست و گفت اقول
عباد الله فی اهل بیت نبیکم ای بندگان خدای بترسید در حق اهل بیت
پس من خود و حق ایشان را با ایشان رد کنید شما شنیده اید آنچه ما شنیده ایم
در مقامی پس از مقامی و در مجلسی پس از مجلسی از رسول خدای که میگفت
اهل بیت من اما مانند شما بعد از من و اشارت علی بن ابی طالب میکرد و میگفت
هذا امیر المؤمنین البرکة و قاتل الکفرة این امیر مومنانست و کشتن
کافراست و بخدا و است هر که و بر او فرود گذارد و معصومانست هر که و بر او یاری
دهد بقره کنید و از این ظلم که بر اهل بیت من میکنید باز گردید انه هو

التور الرحیم و لا تتولوا عنه مذبرین جعفر بن الصادق علیه السلام ک
ابو بکر چون این حجت را شنید فرمودند و هیچ جواب نداد آنکه گفت اقبلونی فلست بکرم
و علی منک یعنی قال یبعث من کنت که من بما از شما بسم و علی در میان شما است
عمر خطاب گفت اقول عنه یا لیثم فرود آی از من برای خسب پس چون این بنا نداری
چرا خود را درین مقام می داری من قصد کرده ام که ترا خلع کنم و این خلافت را به خود
ابو حنفیعه تسلیم کنم و او را بجای رسول بنشینم ابو بکر از من بر آمد و عمر دست
وی را گرفت و بختاره رفت و سه روز پیروز بنامد و از چهار خاندان ولید آمد
هزار مرد و گفت چه فتنه که شما را شمر درین کار طمع کردند و شما را مولا بنامید
آمد با هزار مرد و جمیع آمدند پس پیروز آمدند و شش پهلوانان کشیدند و عورت
الخطاب در پیش ایشان آمد بشکل رسول صلعم در آمد تدعیر گفت والله یا ابا
علی اگر کسی از شما سخنی گوید سوار را بردار و بر او خالده بن سعید بن العاص بر پایی
خواست و گفت یا بن حنظل الحیثه ما را هفت پهلوانی خود میترسانید و با بن
لشکر که جمع کرده اید تنه بید و وعید میکنید خدای که شش پهلوان را از شما
شما نیز تراست و ما اگر چه بعد دهم اما بقوت از شما بیشتریم از آنکه حجت خدا
که علی بن ابی طالب است با ما است و اگر نه آن بودی که اطاعت امام بر من واجبست
شش پهلوان و با شما جهاد کردی ناعد و خود اشکار کردی امیر المؤمنین علیه السلام
گفت بدشاین ای خالد که مقام تو معروف شد و سعی تو مشکوک است و بنیشت
سکات فادی برخواست و گفت الله اکبر بکوش خود شنید ما از رسول خدای
و اگر نه چنین نباشد کوش من گوید که گفت ای و بن علی خالده بن سعید مکشد و مع
نفر من اصحابه از بیکه جماعه من کلاب اهل النار و قتله و قتله مر معه
یعنی برادر من و پسرم من فتنه نباشد در مسجد من با جمعی از یاران خود که

ناگاه از سگان اهل دوزخ بروی درآیند و قصد کشتن وی و یاران وی کنند و من
همچو شک منیکنم در آنکه سگان اهل دوزخ شما بیاید و خطاب قضا سلمان کرد
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و فرمود من زده و کشت که یا بن خنک الخبثه
لولا کتاب من الله سبق و عهد من رسول الله مقدم لرايت انشاء اضعف ناعوا
و اقل عددًا آنکه روی یاران خود کرد و گفت باز کردید که رحمت خدای بر
شما باد عبد الله بن عبد الرحمن گفت که عذر مدینه میبکشت و او را رسید
که مردمان ابو بکر را بیعت کردند بیایید و ویرای بیعت کنید مردمی آمدند
و بیعت می نمودند و هر جا که جمعی در خانه پنهان بودند عذر می رفت یا جاهلی
و ایشان را بیرون نایبعت می کردند و چون روزی چند ازین برآمد عذر را
کثیر بدرخانه امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت بیرون ای امیر المؤمنین
بیرون نیامد عذر می نمود تا آتش و هیزم آوردند و گفت بیرون آی و اگر نایب
سرای را و هر که در آنجا است بسوزانم بقصی و بر ملاحت کردند و گفتند فاطمه
زهره دختر رسول خدا و فرزندان حق و حسین و حسان و دین سرانند میسوزانم
عز گفت ایشان را میترسانم نه آنچه میگفتم بگو دم فاطمه علیها السلام در پی
آمد و گفت من هیچ فرقی ندیدم و نشنیدم بد تو از شما که رسول خدای را در
پیش بکذاشتید و خود بکار خلافت مشغول شدید و ما را در آن هیچ حقی
ندیدید زود باشد که خدای تعالی داد ما را از شما بستاند و امیر المؤمنین
بر ایشان پیغام فرستاد که من سوگند خورده ام که از خانه بیرون نروم و رد
از دوش بر ندارم تا کتاب خدا که شما بینداختید جمع نکنم و در روایت
سليم بن قيس الحارثي که سلمان فارسی گفت که من علی ابن ابی طالب را
گفتم در وقتی که رسول خدای را می شنید که این قوم چنین کاری کنند و در آن

می آوردم

ساعت که ابو بکر بر منبر رسول خدای رفت مردمان حجاز را پی بردند که بیک دست
بیعت کنند هر دو دست و دست و پای او را چپ و راست بیعت می کردند و امیر المؤمنین
علی علیه السلام از من پرسید که هیچ میدانم که اولین کسی که بر منبر رسول
و بر ابیعت کرد که بود گفتم منبداً و ابی بکر پیری را دیدم تکیه بر عصا کرده بود
بر منبر رفت و میگوید و میگفت شک و سپاس و خدای را که مزد مرا نداد
من بودیدم دست نیاد تا بیعت کنم ابو بکر دست بداد تا بیعت کرد آنکه آن پیر را منبر
بر نیامد و از مسجد بیرون رفت امیر المؤمنین علیه السلام گفت تو دافسخی که
آن پیر کی بود گفتم او را ندانستم اما از آن سخن برنجیدم و چنان می نمود که او
برک حضرت رسول شاد داشت امیر المؤمنین گفت آن شخص ابلوس بود و رسول
خدای را جبر داده بود که چون من منوقت شوم مردمان بیعت کنند با ابو بکر
در سقیفه بنی ساعد آنکه مسجد آیند اول کسی که بر منبر من رود و بیعت
کند ابلوس لعین باشد به صورت پیری بزرگ شادان و خرم با وی سخن گوید
و هم سلمان فارسی گفت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آن شب که
آن جماعت از در خانه روی باز کشند فاطمه زهرا را سوار کرد و دست حسن و
حسین بگرفت و بر مناجا و انصار بگردد و حق خود را بآید ایشان داد و ایشان
بنصرت و یاری خود دعوت کرد و هیچکس اجابت نکرد و آنچه چهل و چهار کس ایشان را
فرمود که باید علی الصبح با مداده سوزان سازید با سلاح بیرون آید
چون صبح شد از ایشان هیچکس بیرون نیامد و آنچه چهل و چهار کس راوی گوید
سلمان را پرسیدم که آن چهار کس که بودند گفت من بودم و ابو ذر و مقداد و
بن العوام و شب پیش ایشان باز رفت و ایشان را سوگند داد گفتند که با ما
بیرون آییم و هیچکس بیرون نیامد و آنچه چهل و چهار کس و شب سیم نیز همین بود چو

چون دستوری

و رسول الله

عند ایشان بداشت و بدید که آنچه گفتند نگویند و در خانه بنشست پس عمرو
ابو بکر را گفت که ما بر هیچ کار نیستیم تا که علی را بیعت دهیم و چون وی بیعت کرد
ما این شوم ابو بکر کس فرستاد و گفت که حاج خلیفه رسول الله انکس آمد و
پیغام بگذارد امیر المؤمنین گفت بگوئی را که پس زود بر رسول خدا
دروغ گفتی ابو بکر میداند و آنان که در کود ویند نیز میداند که رسول خدا
بعد از من کسی بکورا خلیفه بگوید انکس باز کردید و آنچه شنید بود بگفت ابو بکر
گفت باز کرد و بگو احببنا امیر المؤمنین انکس باز آمد و این را بگفت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که سبحان الله بی بر نیامد از وفات رسول علیه السلام
تا فراموش کردید نام مرا بخود میدانید که این نام نام منست و این لقب خدا و
رسول وی بر من نهاده اند از بر او و عمرو را بگفت کس دیگر فرمود تا بر من سلام کند
یا امیر المؤمنین و ایشان از رسول علیه السلام پرسیدند که آنچه ما را فرمود
از قبل خدا و رسول است گفت از من قبل خداست و رسول و این امیر المؤمنین
و سید الوصیین و صاحب کواکب المجلدین یقع الله بکرم القیمة علی
القواطع قبل الخلیاء و الخلفاء و اعداء و اهل بیت و اقصای ابوبکر باز گشت و آنچه
شنیده بود و برخیزاد آن دو ز دست زوی بداشتند چو ز شب شد از در
بر مناجرا و انظار بگشت و از ایشان یاری خواست هیچ کس اجابت نکرد بجز آن
چهار کس چون چنین دید و خانه خود بنشست باز دیگر عمر خطاب ابو بکر را
که این کار بر تو راست نکرد و ما این نگویم تا علی ترا بیعت نکند گفت پیش
وین کواهنستیم عمر گفت قنقد را و او زدی سخت دل و درشت کوی بود پس
قنقد را با جمیع از اعرافان فرستادند چون بد و خانه امیر المؤمنین آمد
دستوری بنام قنقد یا ران قنقد باز گشتند و ابو بکر و عمرو را خبر دادند گفتند

چون دستوری نمیدهند بی دستوری در وید ایشان آمدند و بی دستوری خوا
که در روند فاطمه زهرا در پس در آمد و سوگند داد که بید دستوری در سر ای
نیاید عمر را ازین خبر دادند و دشتم شد و گفت ما را بر آن چه کار است و بیعت
تا هیتر برگزیند و خود نیز بیامد و کرد سرای در آمدند و در سرای امیر المؤمنین
بود و فاطمه و حسن و حسین پس عمر با او زد بلند گفت ای علی بیرون آی و خلیفه
رسول را بیعت کن و اگر نه این سوار بسوزانم این بگفت و باز گشت و پیش ابو بکر
آمد و بنشست که می ترسید که علی با شمشیر بکشد بیرون آید اتفاقا قنقد را گفت
که اگر او بیرون نیاید تو خود را در سرای می افکنی و اگر نتوانی آتش در سرای افروز
قنقد بیامد و خود را در سرای و می انداخت امیر المؤمنین برخاست و دست بپوشید
بر و انجمناعت در وی و می بستند و می زدند فاطمه زهرا علیها السلام پیش آمد و
می گفت خلوا عن این محلی قنقد تا زبانه سخت بر بازوی فاطمه زد چنانکه بازو
و عازان خوب سیاه شد و ابو بکر کس فرستاد که فاطمه را بریند قنقد فاطمه را
بد سرای زد چنانکه پهلوی و عازان ریش شد و پسری که در شکم داشت و
حضور رسالت پناه او را محسن نام نهاده بود از شکم وی جدا شد و همان را
و بیچ وفات یافت و شهید و مظلوم به پیش پدر رفت آنکه انجمناعت علی
این ای طالب را پیش ابو بکر بردند عمر بر بالای سر او بگذاشته بود و شمشیر
کشیده بود و خالد بن ولید و ابوعبیده جراح و سالار و مغیره بن سفینه
و بشون سعد هر سه مسلح گردید ابو بکر لعین دشمن بود نمایا امیر المؤمنین گفت
بجای که اگر شمشیر بدست من افتد شما غرادر خود ترسید و اگر آن چهل مرد که
بیعت کرده بودند وفا کردند من این جمعیت شمارا بپاکنده کردم و این خنث
بر آنها باد که با من بیعت کردند تا نگاه مرا فرود گذاشتند عمر خطاب بانگ بر وی زد

که همین لحظه بیعت کن گفت بکنم گفت ترا بکشم امیرالمؤمنین گفت کینه جدی
عبدالمطلب جد تو که نفل بود باوی زنا کردید و خطا با وی در وجود آمد
پس از آن عبدالمطلب و برادرش ازداد و بنده جد من بود ابو بکر ایشان از بیکدیگر
باز کرد و میان ایشان صلح داد و از آن سلسله روایت است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام
ابو بکر را بیعت نکرد و آن وقت که ویرایش او بودند میان ایشان ماجرای بسیار
شد و خطا با او از برداشت که علی بیعت کرد و این روایتی است که عروا از
برداشتن می گفت و این خبر فاش شد و روایت آن سلسله صحیح است سالم و قتیب
گفت سلمان پرسیدم که تو چه گفتی گفت بیعت کردم بعد از آن که کون مران
سبیل چون پوست کوند و گفتیم هلاکت باد شما را میباید که چه کرده اید
و سنت پیشینیان را اختیار کردید و وصی و خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم را بکذاشتید و دیگر بر جای او نشاندید بعد از آنکه چون تو بیعت کردی
و صاحب تو علی بیعت کرد ترا هر چه می باید بگویی من گفتم که از رسول خدای
شنیدم که بر تو و بر صاحب تو چندانی عذاب نباشد که بر همه امت باشد و عمر
گفت بگویی هر چه میخواهی چون نرسیدی تو و صاحب تو با آنچه میطلبیدید و از آن
چشم تو روشن شدند من گفتم سوگند میخورم که در بعضی از کتب که خدای فرستاد
خوانده ام که بنام و نسب تو در ریستان درهای دوزخ گفته بگو آنچه میخواهی
که خدای این اهل بیت را که شما را یاب خود گرفته اید ازین کار معزول گرد من گفتم
گوای میباید که رسول خدای گفت چون وی را ازین آیت پرسیدم که میفرماید
لا یجذب عذاب احدکم الا بقرین و قافله این آیت در شان کیست اشارت بنویس
که عمو که این بنشیند بی طاقت نشاند و گفت اسکت اسکت و امیرالمؤمنین نیز
مرا گفت خاموش باش ای قبیله ان من خاموش نشدم و بخدا که او امیرالمؤمنین

مرا بخاموشی فرمودی و بر او ای که دین تو او و صاحب او آمد است خبر داد ای
عمو گفت ای سلمان چرا خاموش بنمائی همچنانکه ابوذر و مقداد خاموش شدند اند
دوستی تو این اهل بیت را بیش از دوستی ایشان نیست که بیعت کردند و خاموش
شدند ابوذر گفت ای عمو ما را بخت است که بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
خدای بر آنکس باد که ایشان را دشمن میدارد و بر ایشان ظلم میکند عمو گفت ایشان را
حق نبود در کار خلافت با دیگران بکشانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت
یا بن خنایه خدا داد آن کار حق نیست و ترا و پسرون مکس خوار داد آن خنایست
عمو گفت ای علی چون بیعت کردی باز ایست عاقله خلق بمصاحب من را می شنیدند
و بتو را می شنیدند مرا درین چه گناه است امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت که
خدا و رسول من را صدیکند و لیکن بشارت داد ترا و صاحب ترا بکشم خدای و عدا
وی آنکه روی کرد من و زهر و مقداد را ابوذر و گفت ایها الا که عدا که کردی
از رسول خدای شنیدید بید که تا بویست از آتش و در آن تا بویست دوازده مرد باشد
شش از اولیایان و شش از اخیانان و آن تا بویست و در آن تا بویست در قعر دوزخ قفل
بر نهاده و بر سر آن چاه سنگیست که هرگاه خواهند که آتش دوزخ نیز شود آن
سنگ را بردارند اهل دوزخ از سوزش و حرارت آن فریاد بر آورند و فریاد می
که آن دوازده کس که در آن تا بویست باشند کیانند رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت که از اولیایان پس او دست که بر او خود را بکشد و فرعون و مژود که با ابرهیم
حجت می آوردند و دوزخ و دیکو که بی نام جهودی و دیگری ترسای بنماد و ششم
ایشان ابلیس است و اخیانان را چای باشند و آن پنج تن که نامه نوشند و با یکدیگر
عهد کردند و دشمنی با تو کردند بیداد کنند ای برادر من سلمان گفت ما هر چه ساز
گفتم که راست میگوئی ما این را از رسول خدا شنیدیم عثمان بر عقیان گفت

یا ابا الحسن ترا و اصحاب ترا در حق من هیچ حدیثی هست امیر المؤمنین گفت بلی از
رسول خدا شنیدم که ترا گفت کوه و استغفار و کوه عثمان گفت ترا با من چه
کارست غیبکاری مرام که روان باشم که در عهد رسول بودم زیرا که گفت چنانچه
و خدا ترا بخوار گردانیده عثمان گفت من نیز از رسول شنیدم که گفت زبیر
گشته شود **سید بن قیس** گفت که سلمان روی بر آورد و گفت این قوم همه
مرتد شدند بعد از رسول خدا الا آنها که جنگ رسول محمد زدند و مردمان بعد
از رسول خدای بعضی بمنزل خود رفتند آنها اند که پیروی علی علیه السلام کردند
و بعضی بمروثه عجلند و آنها اند که پیروی ابوبکر کردند پس علی گفت هر وقت
و از بعضی ابوبکر سنت سلامی و من از رسول خدای شنیدم که این میبکفت
انامام جعفر بن محمد الصادق روایت کرده اند که گفت چون امیر المؤمنین
از خانه روی بیرون میبردند فاطمه زهرا نیز بیرون رفت و هیچ زنی نماد از زنان
پنی هاشم که با وی نرفتند و چون بزرگ فخر رسول خدای رسید گفت خلوا
عن ابن عمی دست از پسر عم من بردارید بجز دست آن خدای که بجزم این بخلی و سنا
که اگر او را دهان بکند سوخود و ابر هنه کشم و پیراهن رسول خدای بر سر خودم
و فریاد خود بجهوت حق و سنا صلح پیغمبر نزد خدای بزرگوار ترا دیدم و نیست
و آن فصلی یعنی ناقه صلح و بچه و عمارت زندان من گوی ترا نیستند
سنگبان فارسی گفت که من نزد بک فاطمه زهرا بودم که وی این سخن بگفت
خان رسول خدا برادیدم که از جای خود برخاست چنانکه مردی از ویران
بیرون نداشت و رفتن من چون آن دیدم بزرگ وی رفتم و گفتم سید فاطمه
و مؤلای خدای تعالی پدرت را از برای رحمت عالمیان فرستاد و تو سبب عدا
ایشان میشوی و تشکین یافت و آن دیوار را دیدم که باز با جای خود رفت

و کردی عظیم بر آمد چنانکه دماغ مایه خاک شد و **انامام محمد باقر علیه السلام**
روایت است که عیسی خطاب ابوبکر را گفت نامه بنویس پیش اسلامه بن زید تا بیاید
که در آمدن وی قطع تشیع است و نامه نوشت که من ابوبکر خلیفه رسول الله
الی اسلامه بن زید اما بعد باید که چون نامه من بنویسد با نان که با نان انداز
مسلمانان متوجه گردید که همه مسلمانان بر من جمع شدند و مولای کار خود
والی گردانیدند و من را جی ستندند و بنویسند خلاف من ناغاهی نشوی و برسند
از من بنویسند ترا کاره باشی و السلام چون نامه بوی رسید جواب نوشت که من
اسلامه بن زید حامل رسول الله عز و العز و السلام اما بعد نامه از تو من رسید
که اولش باخوش فقیعین بود اول خلیفه رسول خود را فرستاده و در آخر نوشته
که مسلمانان همه بر من جمع شدند و من را جی شدند بدانکه من و انا که با
منند از تو را جی شدیم و ترا والی خود نکرد دایم بر و حق را با اهل حق
بازده تو میدانی و شنیدم از رسول خدای آنچه در روز غدیر خم در حق علی عم
گفته است خلافت آن مکن و در خدا و رسول عاچی میشو و من آن کسی ام که رسول
خدا مرا بر تو بر یاران تو خلیفه کرد و مرا بر شما امیر و خاکم گردانید و معزول
نکرد و شما تر دمن عاچی شدیدی و سید ستوری من باز کشیدید ابوبکر چون
این کتاب را بخواند قضا آن کرد که خود را از خلافت خلع کند و گفت زنها
مکن و خامه که خدای بر تو پوشید بیرون کنی که پیشینان شوی روایت
کرده اند در وقتی که ابوبکر بخلافت نشست پد رشت ابونخاعه در طایف بود
ابوبکر نامه بوی نوشت که عمو اش این بود من ابوبکر خلیفه رسول الله الی
ای نخاعه اما بعد فات الناس فکذا و انوالی فات الیوم خلیفه الله فلو قاتلت
علینا کان احسن بک یعنی این نامه ائبت از خلیفه رسول خدا پیش ابونخاعه

بدانکه مردمان بنده بودند و من امر و خلقه خدام را که بزرگوار است
 ترا بهر نام باشد چون ابو جعفر نامه را بر خواند دارند نامها را گفت ایشانرا
 از علی علیه السلام که منع کرد گفت آنکه گفتند و جرات است و ابو جعفر است
 و از او بزرگتر است ابو جعفر گفت اگر کارها را از من بپسندید از او بزرگترم
 بر علی ظلم کردند و حق او را برده اند پیغمبر خدای در روز غدیر خم از برای و حق
 بیعت گرفت و ظاهر او را بیعت کردیم آنکه جواب نامه نوشت که من این حق را
 ایا ابو جعفر اما بعد فقد اتانی کتباً بک فوجدتک فوجدتک فوجدتک فوجدتک
 بقصه الخاخره یعنی نامه بمن رسید آن نامه الحق یافته که بعضی از آن بعضی را
 نقص میکرد و بیکار گفتی خلیفه رسول الله و دیگر گفتی خلیفه الله با و دیگر
 گفتی که مردمان بمن را می شناسند که خلیفه باشند زیرا در کار می مرو که
 از آن کار بیرون نتوانی آمد و عاقبت آن پیش جانی و ندامت نماند چرا باید کرد
 آن کار که قوم بدانی باین کار که او نیست ترك این کار دیگر و بوی و اکتفا کرد که بوی
 شایان کار رسول و پیغمبری و فرمود افعال و سوسنا ترك کن ترك کن ایراکا
 کار تو نیست و با صلح بش کذا که سزاوار این کار است **مختلای که**
اسیر المؤمنین علیه السلام را بیکر کرد از امام جعفر الصادق از
 پدرش علیه السلام روایت کرد که چون مردمان برای بیکر بیعت کردند
 و علی بن ابی طالب علیه السلام را بکذاشتند ابو جعفر میخواست که او را با
 امیر المؤمنین علی علیه السلام اتفاق خلوتی اقتدا نمود و روی بخواند
 و دل او را بدست آورد چون در وی آن خلوت میسر شد امیر المؤمنین علی
 علیه السلام را گفت یا ابا الحسن بخدای که این کار بمواظات من نبود و من در
 این امور را عیب جویم از آنکه در خود عیب دیدم و صیدانستم که این کار من نیست

شوی

و مرا اقامت این کار باشد و بر خود اعتمادان کار ندادم و از عهدت آنچه امت را
 بران احتیاج باشد از دست من حاصل نشود اما امر او درین داشتند تو چرا
 از من خشم گرفته و کراهت ظاهر میکنی و بیستم عداوت در من نگاه میکنی امیر المؤمنین
 گفت چون درین کار را عیب جویدی و بر خود اعتماد داشتی که بدین امر قیام نمانی
 نمود چرا قبول میکردی و مردمان را در بیعت خود می آوردی گفت از برای آنکه
 از رسول خدای شنیدم که می گفت ان الله لا یجمع علی الصلوات
 و چون مردمان و امت بر من اتفاق کردند گفت بر صلاوات نیانند چه بیعت
 الجایت کرد و را که بدانی که کسی در آن خلاف کرده است یا خواهد کرد هرگز
 قبول نکردی امیر المؤمنین علیه السلام گفت من از امت بیستم گفت هسی گفت
 این جماعت که از بیعت تو امتناع کردند چون سلمان را نیز در عمار و مقداد
 بن عباد و ابو الهشیم التیهان و حمزه بن ثابت ذوالشهادتین و ابو تراب
 و عباده بن صامت و برید بن عارب و جلال و زکات بنی هاشم اینها همه از امت
 نبودند گفت علی همه از بزرگان و زهاد و علماء و بهر تین شدند امیر المؤمنین
 گفت پس تو چگونه بخت می آوردی بحدیث پیغمبر ص چون امثال این جماعت
 از تو تخلف کنند و بتو راضی نشوند ابو جعفر گفت من خلاف ایشان و تو داشتم
 که این کار محکم شد بود ترسیدم که اگر از آن رجوع کنم مردمان همه از من بر
 گردند امیر المؤمنین علیه السلام گفت باری مرا بگوئی که استحقاق این کار
 بچه چیز باشد گفت بهر بیعت و فصل الخطاب و فاو دفع مداخله و محابا
 و سبوت پسندیدن و اظهار عدل و علم بکتاب و سنت و زهد و تقوی و درویشی
 رعیت ناکردن و انصاف مظلوم از ظالم رسانیدن و شوم و حیا با بیعت و قرا
 امیر المؤمنین خاموش شد ابو جعفر گفت بیعت و قرابت هم خلق بسیار جمع شدن

بودند و این را می بیند گفت بخدا بر تو سوگند میدهم که این خصلتها در خود پیشیا
یاد من انویکر گفت این خصلتها همه در تو می یابم تو در خود گفت بخدا بر تو سو
میدهم که اولین کسی که لطافت کرد رسول را و اینها آورد از مردان تو بودی یا من
گفت تو بودی **گفت** سوره برات با اهل موسم تو بودی یا من **گفت** تو گفت در
غار نجای رسول تو خواب کردی یا من **گفت** تو گفت بحديث روز غدیر من بودی
تو ام و هر مسلمانی یا تو گفت **گفت** تو گفت ولا یبنا و خدا و رسول و ایت زکوة با کثرت
مراست یا تو **گفت** تو گفت رسول خدای یا من و اهل و فرزندان من با هم
رفت با ترسیان بنی نجران یا تو و اهل و فرزندان گفت با شما **گفت** و من
رسول مثل و زارت هر دو از موسی ترا یا من **گفت** تو گفت ایامه نظیر و حق تو
و اهل بیت تو آمد یا در حق من و اهل بیت من **گفت** در حق شما **گفت** بخدای
تو سوگند میدهم که من بودم از آن چه من که ششم ایشان جبرئیل بود یا تو گفت
گفت صاحب این یوزن بالند و تو یا من گفت تو گفت آفتاب از برای تو
با زکشت تا غنا زعم بوقت بگذارد یا من **گفت** تو گفت ضربت و نشسته
بد و الفقا ر تو بودی یا من گفت تو گفت تو بودی که جبرئیل در حق او گفت
لا تقی الا علی لا تسبیح الا ذوالفقار یا من گفت تو گفت زو و خیر رسول
صلی الله علیه و آله را بتو داد که رفتی و خیر بکشادی یا من گفت بشو
گفت تو بودی که بکشای عرو بر سجده و داند و رسول صلی الله علیه و آله جمله
مسلمانان برداشتی یا من گفت تو **گفت** تو گفت رسول صلی الله علیه و آله
یا من که خوبت انا و انت یا علی من کماح لامن سفاح من لدن آدم الی الخلیل
یا من و تو ای علی از کماح در وجود آمدیم ندان و نا از عهد آدم تا وقت عیسی
الو بر کو گفت تو **گفت** بخدای بر تو سوگند میدهم که پیغمبر بفاطمه گفت

ای فاطمه خدای تعالی بر من نکریت نکریت منی و کردی را کردی و پدر تو کردی
انکه یکبار دیگر بر من نکریت مردی دیگر را بر کردی و بشوهر تو کرد اینها من تو
یا من **گفت** تو **گفت** بخدای که من بودم که در خیر و بر کردی و پل ساختن تا
مسلمانان را بخاک کشیدند و چنان کردند یا تو گفت تو **گفت** رسول خدای را
دختر خود ترا اختیار کرد یا من **گفت** تو **گفت** پدر حسن و حسین که سیدان و
جوانان بهشتند من یا تو گفت تو **گفت** تو **گفت** پیغمبر با خود برادری دادی
که احضاب را با یکدیگر برادری میداد یا من گفت تو **گفت** برادر گفت که خدا
او را بدو و ال مرتین گردانید تا در بهشت با فرشتگان پرواز میکند یا برادر گفت
برادر تو **گفت** من بودم که تمامه رسول خدای بر سر نهادم یا تو گفت تو بودی
گفت من بودم که ضمانت رسول گشتم و او را زادم و بر او زکودن و عذ و عی
تو گفت تو **گفت** از برای رسول خدا که مرغ بر نایت آوردند و دعا کرد که خدا یا
کسی را که از جمله خلقت دوستت داری پیغمبر من است تا این مرغ را با من بخور
تو رفتی و آن مرغ را با رسول بخوردی یا من گفت تو **گفت** رسول خدا ترا
بشارت داد بهشت که با ناکتین و قاسطین و منافقین حرب کنی بر تاویل قرآن
یا من **گفت** تو **گفت** ترا سوگند میدهم که من بودم در روز احد که با پیغمبر
با بیستادم و حق که تو و جمله یاران تو بختند یا تو بودی گفت تو بودی **گفت**
در روز بدر من بودم که خدا و رسول را بر کردی و رو مادر خود را تو گفت
تو **گفت** مرا گفت پیغمبر علیه السلام که انا مهد سیه العلم و کلمی یا من یا تو
گفت تو **گفت** تو **گفت** روز فتح مکه من بودم که ششم بر میزدی یا تو گفت تو گفت من
بودم که عری را بکشتم که آن عظیم ترین سگات قریش بود یا تو گفت تو **گفت**
رسول خدا بعل قضا و فضل الخطاب بتواشارت گردید یا من گفت تو **گفت** کردی

فرمود که آنست که بمنزله هر کس که از من میسر شود و مرا در مدینه خلیفه گردانید و حق که
بغزای رسول میرفت یا ترا گفت بنام تو گفت پیغمبر مرا گفت که ای علی دوست تو در
منست و دشمن نزد دشمن منست یا ترا گفت ترا گفت تو بودی که خدای تعالی را
دیناری داد و با جبرئیل معامله کرد و رسول خدای را ضیافت نمود و فرزندانش
و بر اطعام داد یا من بودم گفت تو بودی و ابوبکر و دیگران را گفت تو بودی
که پای بر کتف رسول خدای نهادی و بتان از نام کعبه بینداختی و در هم آمیختی
یا من گفت تو گفت خدای که من بودم که جبرئیل قیام نمود و گفت ای خدای
یا من همه مواسلات نمود و رسول علیه السلام گفت چون مواسلات نکنند که
علی از منست و من از علیم یا تو بودی گفت تو بودی یا ابوبکر گفت بخدای
سویکند سیدم ترا بر آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود که در وقت بامت منبری برآ
عزیز بنده اند و سفیدان برای ابراهیم علیه السلام و منبری دیگر از برای من
هم از در سفید و در میان هر دو منبری دیگر بنماز و رسب از برای من
علی بن ابی طالب و ما که بران منبرها نایستیم نماند که چه نیکوست حال تو
در میان دو دوست این مرا بود یا ترا ابوبکر گفت ترا گفت صلح با او ای خدای
دو وقت بامت صم یا تو گفت تو گفت تو بودی که صدقه دادی و با رسول خدا
سخن گفتی و حق که این امیر آمد که اذانا بجیم الرسول فقد موافقین بک
تجویم یا من گفت تو یا ابوبکر گفت با این و امثال این قیام توان نمود
بکار است ترا چه مقرر کرد اندک از خدا و رسول خدا بنام تو چون ترا نیت
امت محمد بدان محتاجند ابوبکر بگوئیست و گفت راست میگوید یا ابی الحسن
مرا مملکت ده تا امروز درین که از تو شنیدم اندیشته کم حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام گفت روا باشند آنکه ابوبکر باز گفت خوش دل و آفرین هیچکس را

پیشتر خداه داد و نمود و سخن الخطاب چون شنید که ابوبکر پیش علی علیه السلام بود
آن روز همه روز مترد و گذشته و میگفت که مبادا ابوبکر بقول علی بگوید و ترک
خلافت کند و ابوبکر در آن شب رسول علیه السلام را در خواب دید بروی سلام
کرد رسول علیه السلام را و از وی بگروانید و جواب داد و بگوید و پیش وی رفت
و سلام گفت جواب نیافت همچنان ناسه را آنکه گفت ای رسول خدای من چه کرده ام
که از من در غصبی و جواب سلام من باز نمیدهی گفت چه خواهی بدتر ازین کرد که
دشمنی با کسی کردی که خدای با او دوستی میکند برو حق را با اهل حق ده
گفت یا رسول الله اهل حق کجاست گفت علی بن ابی طالب که با تو عتاب میکرد گفت به
کودم یا او یا رسول الله آنکه رسول از پیش وی غایب گشت و چون و و نشد با
بگاه برخاست و پیش علی علیه السلام رفت و ویزل خبر داد آنچه در خواب دید
بود و گفت دست بپا را بیعت کنم حضرت امیر المؤمنین دست بداد ابوبکر دست
بدست وی فرود آورد و بیعت کرد و حق را بدو تسلیم کرد آنکه امیر المؤمنین
گفت بخیر رسول و و خبر کن ایشان را آنچه در خواب دیدی و آنچه در میان ما
و تو رفت ابوبکر بر و ن آمد در راه عمر بوی رسید و گفت مالک یا خلیفه رسول
ترا چه بوده ابوبکر و بگوید آنچه در خواب دیدم بود آنچه میان وی و ابوبکر
علیه السلام گذشت بود عمر ازین سخن تغییر تمام یافت و بغایت متزدد گشته
گفت ای خلیفه رسول خدای زینهار و زینهار که شیخ من هاشم فقیه فقی
و اعتقاد نکنی که این اولین سحر است که بنو هاشم شروع نموده اند و می گفت و یا
تا از آن عمر که داشت باز گردانید و عزم کرد که بران کار ثابت باشد و امیر المؤمنین
علیه السلام بسجده آمد هیچکس را ندید بد بر سر و رسول علیه السلام بنشینست
عمر خطاب بروی بگفت نشست و گفت ای علی آنچه میخیزای و یا بنی امیر المؤمنین

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وعلينا

زمان آنجا بود پس برخاست و با جگر خود رفت و الله اعلم بالصواب **قصه عثمان**
و تعجب کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام بخلافت بدانکه
 طایفه امامیه اعتقاد کرده اند که امامت و معرفت امام اضلست از اصول دین که
 فی آن دین ناقص باشد و اسلام ناپسند است چنانکه در سنجش آن و عقاید و کلام کرم
 خود میفرماید که **اَلْیَوْمَ اکملت لکم دینکم و انتم مکملین** و آنکه **ما کان منکم**
لکم الاسلام و دنیا و اجتماع این طایفه است و بزبان صحابه رسول خدی چون
 سلمان فارسی و ابوذر عقیلی و مقداد اسود و عبدالله عباس و جابر بن عبد الله
 انصاری و ابی بن کعب و غیر ایشان که این **اَلْیَوْمَ اکملت لکم دینکم** در روز
 غدیر خم نازل شد و آن هجدهم شهریور و الحجه بود چون رسول صلو الله علیه
 امیر المؤمنین علی را با امامت تعجب کرد و این قصه چنان بود که خنجر سحرآمیز نالی
 جبرئیل را فرستاد بر رسول علیه السلام پس گفت ای محمد خدای اسلام من
 و میگوید که من هیچ پیغمبری از دنیا نبردم تا دین خود را بروی تو نهادم و حجت
 خود را ظاهر نکردم و ایندهم اکنون ترا در فریضه مانده که اظهار می باید کردی و کسی
 هیچ دیگری فریضه و لایب و تراجمی باید رفت و هر کس را استطاعت بود از
 اهل مدینه و حضو با تو بیاید تا حج با ایشان بیاموزی و ایشان از ایران واقف گردانی
 چنانکه بر دیگر مشایخ واقف گردانیدی پس پیغمبر صلعم بعد نمود نامتادی کردند
 و مردمان با وی بیرون رفتند و از اطراف و کماهی آمدند چنانچه در آن سال
 هفتاد هزار مرد جمع شدند و با وی حج گذاشتند بعد دسوی و احضار شد که
 از ایشان بیعت می گرفت بخلافت هر کس پس چون رسول صلعم بیعت با ایشان
 جبرئیل آمد و گفت ای محمد خدای اسلام می رساند و میگوید که عیون تو را
 وصیت کن و آنچه بزرگ داشت از میراث علوم پیغمبران سابق و سلاح و ثوابت

و الا ان نبیاهم را تسلیم کن بر وی و خلیفه خود علی ابن ابی طالب علیه السلام و
 بر سر و دمان نصیب کن و بیای دار و از ایشان برای تو بیعت بنشان که من امروز
 شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام ساختم و اسلام و دین شما را پسند
 و علی ابن ابی طالب مولای هر مؤمن و مؤمنه است و او بیعت منست و حق پیغمبران
 منست و خلیفه است و حجت بلیغ منست بر خلائق و طاعت او پیوسته است عطا
 من هر که بر طاعت دارد و اطاعت داشته باشد و هر که در وی حاجی شود
 من حاجی شد باشد و هر که او را داند مؤمن باشد و هر که او را نداند و انکار
 کند مشرک باشد و هر که با او لایق و بود بهشت و در و هر که با عدوانت و تو باشد
 بدو و تو در و چون جبرئیل علیه السلام این پیغام بگذارد و رسول علیه السلام
 ترسید که ناگاه قوم وی قبول نکنند و اهل شقاق اندیشید میگوید که مبادا
 با سحر و جادو و جادو و چون از باطن ایشان میداشت که بدشمنی و عداوت
 او کشیده بود و نماز جبرئیل در خواست تا از خدای تعالی و بر اعصمت و نگاه دار
 خواهد پس چون بخنجر خنجر رسیدند جبرئیل دیگر باره آمد و فرمود و دعا علی
 با طاعت نصیب کند و ایست عصمت بیاورد رسول گفت ای جبرئیل ای ترسم که
 نکند بیسم بکنند و آنچه گوید و حق علی قبول نکنند جبرئیل رفت و پیغمبر
 شد چون بعد بر خیم رسیدند پنج ساعت از روز گذشت بود که جبرئیل آمد
 و ایست عصمت آورد و گفت ای محمد خدایت سلام می رساند و میگوید یا ایها
 الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ای رسول برسان آنچه بتو فرستاده
 شد از پروردگار تو و حق علی ابن ابی طالب علیه السلام و ان لم تفعل فما
 بلغت رسالاتی و اگر نرسان همچنان باشند که هیچ رسالت و پیغام خدای ترسان
 نباشی و الله یحکم بین الناس و از مردمان متوس که خدای ترا از ایشان

نگاه میدارد چون اینها میدید و عباد آمد رسول صلی الله علیه و آله بفرمود
تا مردمان که پیش رفته بودند و بختیافه و سبک باز گشتند و آنان که باز پس
نرفتند و در سبک نرفتند پس از جانب راست راه شدند آنجا که امر روز یکشنبه خدا راست
و آنجا درختی چند بود بفرمود تا از یزد و خندان و ابرقند و سنکها و ابرهم نهادند
و بر این دیو که بالان شتران برهم نهادند و منبری ساختند و رسول علیه السلام
بر آنجا رفت و خطبه خواند و خدای را حمد و ستایش و ثنا کرد و آن خطبه در آن
و معروف و مشهور و از خطبه الوداع میخواندند **که گفت معاش الناس**
در رسانیدن پیغام خدا نقصی بری نکرده ام و بکنم چیزی بیل سه بار عین آمد و فرمود
که به خیرم و آگاه سازم سفید و سیاه را که علی بن ابی طالب برادر منست و وصی
و خلیفه منست بعد از من و محل از من چون محل هر وقت از منی آید اینست
که او بعد از من پیغمبر نخواهد بود و او ولی شماست بعد از من و منی از جبرئیل
در خواستم که تا مرا عفو فرماید از تبلیغ این رسالت شما آنکه صدایم که در
شما افتاد و منسخریان بسیارند و اگر خواهم نام بیاورم نام بیاورم اما در
میکنم تا هم از کرم خود و خدای تعالی مرا از آن خبر کرد و این است فرستاده که
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتی
و الله یحکم ما یتوکل الناس کون میگویم **معاش الناس** ای مردمان خدای تعالی
علی را نصب کرده است بولایت شما و امامت شما و طاعت وی فریضه گردانیده است
بر جمیع خلایق از من تا آخرین و انصار و تابعین و اهل بدر و حاضر و غایب و عربی
و بر ازاناد و ستم و یحوان و پیر و سفید و سیاه و حکم او بر جمیع خلقان باشد
او نافذ بود و معلوم نباشد هر که او را مخالفت کند و بر حرم بود هر که او را فرمان
برد و تصدیق کند خدای بیامرزد او را که بشنود و او را اطاعت دارد **معاش الناس**

این آخرین مقامیست که من آنجا حاضر آمدم و بشنود و طاعت دارد و منقاد دنیا
فرمان خدا بر آنکه خدای تعالی مولای شماست بعد از آن محمد و آلای شماست که
اینجا ایستاده است و با شما خطاب میکند و پس از وی علی بن ابی طالب و آلای شماست
بعد از آن خدای تعالی آنکه بعد از وی امامت فرزندان او را بود که از صلب وی باشند
تا آنکه که شما را خدای رسیده بقیامت ای مردمان که راه مشرب و فرمان برید
تا ولایت او دست مدارید و بر افضل بنید که خدای تعالی او را با امامت
نصب کرده است **معاش الناس** علی امام است از قبل خدای تعالی تو را پس
قبول نکند که او ولایت و امامت و بر او انکار کند و هر کس بر این امر دروغ
او ترسد که تا سوخته نشود یا آتش **معاش الناس** علی را تفضیل نمید
جمله خلایق بعد از من و معلوم است هر که گفتا و او را در کند جبرئیل را خبر داد
و گفت خدای تعالی میگوید من عادی علیا و کرم رسول که فعلیه لغتی و عصی
هر که با علی دشمنی کند و با او نوالا نکند بروی خود لغت و غضب من **معاش**
الناس ای علیا و الطیبین من ولدی انقل الا شعور القرآن النقل الا کرم
لم یقتوا حق برکات علی الخوص بد رستی که علی و پاکان معصومان از فرزندان
من نقل خورد و تو ند و قرآن نقل بزرگتر است و ایشان از یکدیگر جدا نشوند
و خواص کوثر با بیستند بدانید و آگاه باشید که من ادا کردم و
برسانیدم و بشنویدم شما پیغام خدا را و بدانید که پیغمبر برادر من علی
حلال نیست امر و مؤمنان آنکه رسول علیه السلام دست برد و علی بن ابی
طالب را که در بر داشت چنانکه پای وی بر زانو رسول علیه السلام رسید
و جمله حاضران دیدند و گفت **هذا علی** ای خیر و وصی و جانشین علی
و این علی است و علی نقیب بر کتاب الله و الذی امر الیک و فاعل التا کین و التا کین

وَالْمُؤْمِنِينَ بِأَمْرِ اللَّهِ أَقُولَ هَذَا وَلَا يَسْتَدِلُّ الْقَوْلُ الَّذِي بَارَكُوا فِيهِ بِتَقْوَى اللَّهِ
برادر مست و معنی نگاه دادند علم مست بر امت و بر نفس بر کتاب خدا
و داعیت با آن و کشتن ناگهان و قاسطان و مارقانست یعنی بیعت شکست
چون طبعه و وزیر و مثل معاویه و اهل شام که بر وی بیرون آمدند آنکه فرمود
که من این را بفرمان خدا میگویم و گفتاری که بفرمان خدا باشد منید آنکه
آنکه گفت اللهم فال من والا و فاد من خاداه و انص من نصرة و اخذ من
خذلك و العن على من انكره و اغضب على من محده حقه اللهم انك اتركت
على انك اقامته على و ليك عبد ثنا في ذلك و نصرتنا اياه فما اكملت ليعاد
من و منهم و انك انت عليهم نعمتك و قضيت لهم الاسلام و ما فقلت و من
يجمع غير الاسلام دينا فان يقبل منه وهو في الاخرة من الناس **سما**
الناس در قرآن هیچ آیت رضا و نیامداد روح علی و هیچ جاذب مؤمنان نشد
الا که مقدم و مبتدای ایشان علیست و هیچ ای مدح نیامد در قرآن الا در حق
او و عهد خدای تعالی در هشتاد و سه آیه هَلْ اَنْزَلْنَاهُ مِنْ غَيْرِ اِيْزَارٍ و
او آمد **معاشر الناس** ایلیل آدم با از هشت بجهت بیرون کرد بر و خداوند
که عملهای شما باطل نکرده آدم را بیک خطیئه که از واقع شدن از زمین
هشتاد و سه مرتبه و نیامدند و او بر کوبید خداوند پس چگونه بود حال شما
چون دشمنان خدا باشید **معاشر الناس** امینوا بالله و رسوله و التور
الذی انزل معه من قبل ان نطمس وجوهها فتردها على ابارها التور
من الله عز وجل ثم مسلولك في علي في السهل منه الى القاييم المهدى الذي
يجوز الله و بكل حق هو لنا **معاشر الناس** بعد از من اطمان باشند که
ایشان دعوت باد و زحمت کنند خدای و من که محترم از ایشان بیزایم و دنیا

خداوند را است

واضا را ایشان و اتباع ایشان در طبقه اخیرت و وضع باشند الا انهم اصحاب
الصحف بداند که ایشان اصحاب صحیفه اند یعنی آنان که نامه نوشتند و عهد
کردند **معاشر الناس** انا صراط المستقیم الذی امرکم با اتباعه من دهر الیم
که شمارا فرموده امرینا بعت ان راه آنکه بعد از من علی ابن ابی طالب است آنکه
فرزندان او از صلب او آنکه گفت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
تا آخر بخواند آنکه در حق علی فرود آمد است و در حق ایشان **معاشر الناس**
القرآن يعرفكم انك ايامه من بعدك و ولت و عرفتم انهم متى حجت بقول الله
عز وجل كلمة باقية في عقبه و قلت ان فضلو ان مسكنهم بهم آنکه رسول
فضایل علی ابن ابی طالب میگفت و تقرب بر امانت و میگوید چندانی که او را
همه شود این مختصر مطلق که در نداد و آخر گفت **معاشر الناس** فضایل علی ابن
ابی طالب نزد خدای تعالی بسیار است و آنچه در قرآن فرستاده بایشان از اوست
که من او را در یک مقام بر شمارم هر که شمارا خبر دهد با آن تصدیق کند تا
سبقت گیرد و از سابقان و قایم ان باشید بر هشتاد و سه آیه خدای
به پسندد که او شما و هر که در وی زمینست کافر شود با او و هر که از شما
آنکه گفت اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المحسنات و المحسنات و المحسنات و المحسنات
مردمان همه او را آوردند و گفتند ستمنا و اظلمنا شنیدیم و فرمان بر تو
بآنچه خدا و رسول ما میفرماید و بدو بدست و بران می آمدند و بر هم
محافتا دند تا بنزدیک رسول و علی ابن ابی طالب علیه السلام بر رسیدند
و بیعت می کردند تا ماجر و اضا و همه بیعت کردند و انویک و عمر خطاب باقی
اتانکه اصحاب صحیفه بودند بیعت کردند و عمر گفت حج حج لك يا علي اجمع تحت يراي
و ولاي كل مؤمن ومؤمنة الى يوم القيمة و گفته اند اول کسی که بیعت کرد

ويطعمون الطعام على حبه مسكينا ويتيمما واسيرا وبيكر فرمود بونون علی
 واکوکان بهم خصاصة مقصود ازین شمه مراد کدیاد کرد این بود که حق
 و علا میرالمومنین علی و اهل بیت السلام در کلام مجید بخود بسیار ذکر کرده است
 مردمان دیگر عبارت یکشایسته و حق را از باطل فرق کنند و احکام
 خدای تعالی و رسوله و اولی الامر کنند مخلصان
 ایشان سلامت باشد و الله
 المؤلف عبدالله
 ملاح



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير المرسلين والجميعين الطيبين
الطاهرين **اما بعد** بدانکه این کتابست در ذکر کلام و واجبات و اخبار و عقاید
و دعوات **اگر گویند** چه مذهب داری بگویند مذهب اهل بیت علیهم السلام
اگر گویند مذهب چه باشد بگویند مذهب داهی باشد که بران روند و دین
و ملت و هدی و طریق و سبیل همه این معنی دارد **اگر گویند** اهل بیت چه معنی
دارد بگویند مقصود از بیکت خانه محراب است صلی الله علیه و آله و از اهل ان فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام اند **اگر گویند** بچه دلیل این جماعت اهل بیتند
بگویند این دلیل که روز میا هله که این آیه آمد فَمَنْ حَاجَّكَ مِنْهُ مِنْ بَعْدِ
مَاجَاءِكَ مِنْ الْعِلْمِ فَقُلْ نَحْنُ أَنْبَاءُ نَاوَأْنَاءُكُمْ وَبَشَاءُ نَاوَأْنَاءُكُمْ
وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسُكُمْ ثم یتمیز بیل نَحْنُ یعنی ما علی الله علیه و آله و سلم
صلی الله علیه و آله و بیرون آمد با علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
و بیکوار رفت و این جماعت در زیجهای شدند و بد عالمش قول گفت و گفت
اللَّهُمَّ ارْزُقْ هَذِهِ أَهْلَ بَيْتِي قال العلاء استشفعت به يومئذ إليك في الدعاء
پس ازین معلوم شد که اهل بیت ایشانند و مراد با اینا حسن و حسین بود
و بر نشاء فاطمه و با نفسنا امیرا المؤمنین علی علیه السلام است **اگر گویند**

تو چرا این مذهب اختیار کرده بگویند برای آنکه مصالح دین و تشویعیت که بچندین وجه
فرمود که امت من بعد از من به مقتاد و سه گروه شوند و از ان جمله یکی گروهی
باشند و رسیدند که یا رسول الله آن گروه کدام باشند فرمود که اهل بیت من
و تابعان ایشان پس در ان زمان که رسول علیه السلام این سخن فرمودند و نشاء
بود و نه حنیفی و نه مالکی و نه حنبلی و اهل بیت بودند و معصوم بودند
و رسول علیه السلام فرمود که ایشان فرقه تابعیه اند و تمیز کرد ایشان را
بکشتی فرج علیه السلام که هر کس که در ان کشتی آمد نجات یافت و هر کس
تخلفت نمود عرق شد پس مراد واجب و لازم شد که دین و مذهب ایشان
اختیار کنیم **اگر گویند** ایشان چه مذهب داشتند بگویند مذهب ایشان
دو چیز است اصول و قروع **اگر گویند** اصول کدامست و قروع کدام
بگویند اصول پنج چیز است توحید و عدل و نبوت و امامت و معرفت معاد
و قروع پنج چیز است نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد **اگر گویند** توحید
چه معنی دارد بگویند ای بابا کی دانستن و در توحید چند مسئله است
که میباید دانست **اگر گویند** الله چه معنی دارد بگویند اسم ذاتیت
که قادر است بر اصول نعم **اگر گویند** اصول نعم چه معنی دارد و چه است
بگویند معنی اصول نعمها آن پنج چیز است حیوة و قدرت و شهوت و فقرت
و کمال عقل **اگر گویند** عالم چه باشد بگویند هر چه بجز ذات خدای تعالی
از عالم میگویند **اگر گویند** عالم قدیسست یا محدث بگویند محدث
اگر گویند محدث چه باشد بگویند محدث آن باشد که او را اولی و آخری
باشد و از ان صفت باشد که بگوید و محتاج باشد بگوید و این معنی را
در عالم می یابیم از آنکه می بینیم که روز می آیند و شب می رود و گاهی سردست

و گاهی که از آن صفت که دارد میگوید **اگر گویند** بجه دلیل عالم را صافی
هست بگوید دلیل عقل معلوم شد که هیچ فعلی به فاعل نمیشود پس این همه
صنایع و بدایع که مایه بینیم از آسمان و زمین و آنچه در و کیت و صنایع
و فاعلی محال باشد و همچنین که در خبر است که روزی رسول ص در خیمه
رفت پیروز را دادید که چرخ میرشت رسول ص الله علیه و آله و آله گفت
ای بخوزه بجه دلیل دانسته که عالم را آفرید کاری و صنایع هست آن پیروز
دست از چرخ باز گرفت و دم در کشید رسول علیه السلام گفت ای پیروز
چرا جواب نمیدویی گفت یا رسول الله جواب گفتم تا این زمان که چرخ میگرد
میگشت چون میگردم نمیگردم پس این آفتاب و ماه و صنایع هست که
میگردانند رسول علیه السلام فرمود که ای یارن علیکم بدین بخوزه یعنی
بر شما باد که بدین پیروز آید گفت یا رسول الله این چه معنی دارد فرمود
که در معرفت خدای تعالی همین معنی هست که این پیروز گفت انا الله
عقل هیچکس آنقدر ندانند که او را بحق المعترف بجهت است و این
علی هم نیز فرموده که عقل التبیست که خدای تعالی به بنده داده است تا عیون
او را بدان شناختند نه خدای او را پس هر کس که او را در معرفت خدای کاربرد
اگر از دنیا بداند و از عبودیت بازماند پس معلوم شد که در معرفت خدای تعالی
همین قدر است که تحقیق بدانند که چون هیچ فعلی به فاعل ممکن نیست
پس این صنایع که مایه بینیم و عالم را در نفسهای خود بی صنایع و آفریدگار
نیست **اگر گویند** اول چیزی که بریندک عاقل مکلف واجبست چیهست بجهت
نظر و اندیشه کردن در صنایع و عجایب آسمان و زمین که مشاهده میشود
و در نفس خود میایم و در اختلاف روز و شب و بزم و نوبت که اینها را با

از صنایع و آفریدگار را ندانند که فعلی به فاعلست چنانکه چیهست که نمیگویند
انکه شای و کوشا و نمیشود و خوب بی در و روی و در و پنجه نمیشود و مکتوب
و کتاب نمیشود و در عالمی با چندین عجایب و غریب و چیزهای مختلف که چیهست
محالست که بی صنایع و فاعلی پیدا شود **اگر گویند** بجهت دلیل نظر واجبست بگوید
برای آنکه معرفت خدای تعالی واجبست و آن معرفت حاصل نمیشود مگر بنظر پس نظر
واجب باشد **اگر گویند** چرا معرفت خدای تعالی واجبست بگوید برای آنکه شکو
منعم واجبست و منعم را نا شناسند شکو نوزان کرد **اگر گویند** بجهت دلیل خدای
منعمست و منعم چه معنی دارد بگویند آن باشد که نعمتی بکسی دهد و کدام نعمت
بهتر باشد از این نعمتهای که خدای تعالی داده و چون نیک نظر کنیم هر نعمتی که
ناداریم همه خدا بیست میماند اصل همه نعمتهای جسم و جانست و آن از خدای
تعالیست و هر چه غیر آنست از ماکول و ملبوس و مطعم و مشروب و مسکن
و مرکوب مجموع از خدای تعالیست پس چگونه شکو واجب باشد **اگر گویند**
شکو چه معنی دارد بگویند شکو معنیست شکو آن کسی که حق بر توانست کرده باشد
و شکو بعمل کردن نیز باشد برای کسی که بر توانست معنی دارد **اگر گویند** بجهت
دلیل معرفت خدا حاصل نمیشود الا بنظر بگوید برای آنکه معرفت اشیا بیکی
از چنان چیز میباشد یا با آنکه خبر دهند یا بقی ورت یا با د را که بنظر و آنچه
بخی و بدانند یا بقی ورت یا با د را که با جسم باشد یا جوهر یا عرض و این همه
محد شد و خدای تعالی قدیمست پس معلوم شد که معرفت خدای تعالی
حاصل نشود الا بنظر پس نظر واجب باشد **اگر گویند** که صنایع این عالم
چند صفت دارد بگویند صفتهای خدای تعالی دو صفتست **فصل اول**
در صفات ثبوتی و صفات سلبی و صفات ثبوتی وی دهست قادر و عالم

بالتاس ايشان گفت ربي انظر اليك قال كن تراي وكني انظر الي الخليل
فان استقر مكانه فسوف تراي فلما تجلي ربه للخليل جعله دكا وخرم
صعقا فلما افاق قال سبحانك بئت اليك وانا اول المؤمنين ومعنى است
که مؤمنی هفتاد کس را برگزید از قوم خود و ایشانرا بنماجات برد بگو طوری چون
موسی سخن خدای تعالی با ایشان رسانید ایشان گفتند ما بتو ایمان نیاوریم تا که
خدای تعالی را با شکار ببینیم موسی علیه السلام بالتاس قوم خود گفت خدا را
خود را بمن نمای تا من بتو کم حق تعالی گفت كن تراي یعنی هرگز تو مرا نبینی
یعنی نه در دنیا و نه در آخرت پس معلوم شد که خدای تعالی دیدنی نیست
دیگر میگویم که خدای تعالی ظلم نکند و بر حق را ضعیف نباشد و قهر نماید و ظلم باز
ندارد از برای آنکه ظلم و قبیح یا خا هل کند یا بخراب بماند و خدای تعالی حق
و عالمست پس هرگز ظلم و قبیح نکند و اینکه گفتیم قهر نماید و بدان را ضعیف نباشد
زیرا که هیچ قوتی نیست میان ظلم کردن یا فرمودن یا بران را ضعیف بودن و اینکه گفتیم
ظلم و ابا از ندارد از برای آنکه او ظلم باز دارد و نکند که از ظلم ظلم واقع شود
این شخص بترک ظلم مستحق توبه است و آنکه او را اختیار خود ظلم کرده باشد
و هر کس که با اختیار ترک ظلم و معصیت کند که مستحق توبه است و اگر برای
آنکه در دین اگر او نیست چنانکه فرموده است که لا اکره فی الدین و چنانکه
رسول علیه السلام گفت اقاتل نکره الناس حق بکونوا مؤمنین یعنی
ای محمد تو مردم را با کراهت بایمان خواهی داشت تا ایمان آورند پس گوئیم که
فعلیانی که از ما صادر میشود همه از ما است برای آنکه او عمل ما است مدح
و ثواب با ما میگردد و اگر معصیتست دم و عقوبت نیز با ما عاید میشود و
خدا را در افعال ما همین یک چیز است که خبرات را بر ما است و مستیبات را

کاره و هر کس گوید که هر چه واقع میشود از حق آدم نیست و خواست خداست که فرمود
برای آنکه خدای تعالی کفر و ظلم از هیچکس نگیرد اهد و بدان را حق نیست اما اگر اینجا
فرموده است و لا یزکی لعیاده الا کفر و ما ظلم انما که میفرماید و ما الله برید
ظلمنا و لعیاده و دلیل بر آنکه این افعال با اختیار و ما است است که خدای تعالی ما را
فرموده که اعملوا ما شئتم یعنی هر چه میخواهید بکنید پس کولما را در افعال خود
اختیار بنمودی چنانکه فرموده **که گوئیم** چون خدای تعالی ظلم و قبیح نمیکند
و بدان را حق نیست پس از دیدن ما و کردیم و شایر و کردیم و مردمان بد نفس از دیدن
چه معنی دارد گوئیم ما را معلوم شد است که خدای تعالی حکمت و هر چه کند
حکمت کند و آن حکمتی خالی نباشد اما ما را آنچه حکمت معلوم نیست بر سبیل
تفصیل اما بر سبیل اجمال معلوم است که هر چه حکیم کند عین حکمت باشد
و از وی نپرسند و چون و چرا نباشد چنانکه فرموده است لا یسأل عما یفعل
و هم یسألون **که خبر آمد** که روزی موسی علیه السلام بمناجات میرفت
ابلیس ملعون را دید که پیش وی آمد و گفت میخواهم که پیغام از من بخدای تعالی
برسانی و بگوئی که من میدانم که تو حکیمی و هر چه بگوئی بوجه حکمت پس چه حکمت
فرموده که مرا فرمودی که آدم را سجده کن و خال آنکه من پیش از وی بودم و عبادت
تو میکردم بچندین هزار سال و چو تن من سجده او نکردم مرا از نصرت خود
بر انداخته و آن همه عبادت من باطل گردید و پیش از آنکه مرا برای از تو بخواستم
که مرا مهلت دهی تا برو قیامت مرا مهلت دادی و گفتی که مرا ده گشت ده بر آدم
و بر فرزندان آدم مرا ده گشت دادی میدانم که حکمی درین چه حکمت بود موسی
چون این سخن را از ابلیس شنید خرم گشت و گفت من میخواستم که این حکمت را از
خدای پرسم و شرم میدانستم اکنون از زبان ابلیس باز پرسیدم پس چون موسی

از خدای تعالی این سؤال کرد جواب داد که ای موسی ایلیس دروغ میگوید که را حکیم
میباشد از برای آنکه اگر او را حکیم دانستی از من سؤال مگردی که در این باشد از
حکیم سؤال کردن از آنکه حکیم آن باشد که افعال و محکم و متقن باشد پس سؤال
کردن از وی روا نباشد و از برای این فرمود که لا یسأل عیسا فی فعل و هم
یسألون یعنی از خدای تعالی پرسیدند از آنچه میکند بلکه از ایشان باز پرسیدند
از آنکه ایشان جاهلند و خدای تعالی عالمست پس معلوم شد که هر چه خدا
تعالی میکند همه بنکوست و هر چه آفرید همه حسن است و اگر چه بد نماید از
برای آنکه او علیم و حکیمست **فصل سیوم در ذکر نبوت** بدانکه نبوت پیغمبر
و فرستادن پیغمبر از خدای تعالی واجب است از برای آنکه جز خدای تعالی عالم
نیست و ایشان را نمی فرمود چیزی که مصالح ایشان در آن بود پس بناچار
باید که احکام خدای تعالی بدیشان رساند از آنکه حق تعالی بدیشان متکلم
نبست پیش بفرست شخص باید که آراء و رسالت بکند و آن شخص باید که از همه
خلائق عالمتر و فاضلتر و زاهدتر و عابدتر و شجاعتر و سخیتر و از همه کنایه
معصوم و منزله باشد تا هیچکس را بر وی دسی نباشد و نه حجتی و نه سختی و نه
او پیش هر کس مقبول باشد و بر سخن او اعتماد نباشد و هیچ کس محتاج نباشد
که از وی چیزی باز پرسد و صاحب سخن باشد **اگر گویند** معجزه چه باشد که
معجزه فعلی بود که از عادت بیرون باشد و مطابق دعوی بود بعد از سؤال کردن
باشد و مانند بود بفعل خدای تعالی مثل زدن کردن مرده و خردادن از
عجب و بدیدار کردن چیزی که دیگران بر آن قادر نباشند و دعوی پیغمبری
کند و معجزات ظاهر کند پس بدین صفت حقوت محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله رسول خدای بود بر آنکه بتوان معلوم شد است که او دعوی پیغمبر کرد

و معجزه در دنیا و ظاهر شد فلانند شکافتن ماه با شارت او و تسبیح کردن سنگ
در دست او و سختی کردن کوشش بخت با او و بیرون آمدن آسمان از گشتن او
و خبر دادن او از اخبار عجب و آنچه از معجزه های او باقی ماندن قرآنت و دلیل بر
آنکه قرآن معجز است آنست که فصیح ترین همه خلائق عرب بودند و چون محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله دعوی نبوت کرد ایشان او را انکار کردند و رسول علیه السلام
فرمود که شما یکی از سه کار بکنید یا ایمان آورید یا قتال کنید یا مثل این کتاب
بک سوره بلکه این آیت بیان بدینچه انکه من آورده ام ایشان بعضی ایمان آوردند
و بعضی قتال کردند و بعضی مثل این قرآن بیادیت شرافت ورد با خود آنکه در
فضاحت هیچکس نباشد ایشان بودند پس بالقی دوره قرآن معجز باشد و دلیل
سمعی آنست که خدای تعالی فرموده است محمد و صلی الله علیه و آله که قل
لئن اجمعتم لا یفرنسوا لی و لیحق علی ان یا قریب عیسی هذا القرآن لا یموتون و مرشد
و گویند بعضی هم لبعضی ظاهر **فصل چهارم در ذکر امامت** و امامت
بیشتر از نبوت است عامر از قبل پیغمبر علیه السلام که در دنیا نباشد و امام باید که
معصوم باشد و تکلیف باقی باشد از امامی که قائم مقام پیغمبر باشد و چاره
نیست که همچنانکه پیغمبر خلق را راهبر برده او نیز راهبر باشد و باید که مانند
پیغمبر باشد اما در علم و حلم و دعوت و حکمت و شجاعت و فصاحت و زهد
و تقوی مؤید و یمن باشند و محتاج نباشند بدیگری که از وی سؤال
کند و تعیین امام باید که از قبل خدای باشد از برای آنکه واجبست که
امام از گناهان معصوم باشد تا خلق از وفقت نگرند و سخن او بشنوند
و بر قول او اعتماد کنند و کسی بر وی اعتراض نتواند کرد و عصمت و تقیبت
باطنی که بغیر از خدای تعالی کسی نداند که از مردمان معصوم کدامست

پس باید که خدای تعالی و بعبارة او انصاف کند و نشانید که نصب امام با اختیار
خلق نباشد و از برای عصمت که در امام شرط است و هیچ کس آنرا ندارد بجز
خدای تعالی پس نصب امامت از خدا باید که اگر از خلقان کسی عیبی نباشد
بهمان حدیثی که اولی بودی و هیچ کس از ایشان عیب نداشته چنانکه
حق تعالی فرموده وَفِي عَيْنِكَ السُّحُورُ وَالْأَرْضُ فِي يَمِينِ عِلِّيَّاسَافِ وَفِي يَمِينِ
خدای راست و کیستی دیگر را نیست و دیگر آنکه اگر اختیار خلق پسندیده خدا
تعالی بودی آن اختیار موسی بودی که چهل شبان روز ریاضت کشید
و بعد از آن هفتاد و سه روز از قبیله خود اختیار کرد و برگزید و با خود عیسا
برو چون سخن خدای تعالی بر ایشان رسانید گفتند لَنْ نُوَفِّيَنَّكَ حَقَّ
نِعْمَتِكَ اللَّهُ جَمَّةٌ بَعْنِي مَا بَقِيَ كَوَافِرُ عَمَانٍ شَاوِرٍ وَنَحْنُ تَرَابُ وَنَدَارُ مَا
آنکه خدای تعالی را با شکار زمینیم حق تعالی گفت چهل روز است تا حق
رفته و ریاضت کشید و این قوم را برگزید که از تو این سؤال میکنند
موسی علیه السلام گفت خداوند در نظرم این قوم نیکی میجوید و در حق تعالی
فرمود که تا بدانی که عیسا از من کسی بگو عیب نمیداند و اختیار اختیار
نه اختیار خلق و گفت وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
پس بدین صفت و بدین شرط امام بحق بعد از رسول ص علی بن ابی طالب
باشد بلا فصل و بلا شک و ما را بر صحت امامت علی بن ابی طالب علیه السلام
دلیل چند است عقلی و نقلی **اماد لایل عقلی** بدانکه بدین عقل اقتضا
میکند که هر جا که جماعتی باشند جائز الخطا و نامعصوم و شخصی نباشند
که معصوم باشند و همه علم او را معلوم کرده باشند و از ایشان شیخ اعظم
و بعضی از فاضلان و علمائش و زاهدان و عابدان تر باشد پس امامت اولی

باشد **اماد لایل نقلی** در نوعست یکی از خدای تعالی و دیگری از رسول
صلوات الله علیه اما از خدای تعالی آنجا که فرموده است كُنَّا وَ لَيْسَ كُنَّا
و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتوا الزكاة و هم را که حق
و علی بن ابی طالب بود که در میان انبیا و ائمه بعد از رسول خدای تعالی فرمود
که خاک شما خداست و رسول خدا و آنکه در نماز در کعبه صدقه داد و آنکس
علی بن ابی طالب بود باقیات است و جای دیگر فرموده است كُنَّا اِيَّاهُ الْاَلِ
اَمَّا اَلِجَعْلُ اللَّهُ و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم و رسول صلعم فرمود
اولی الامر علیست از برای آنکه او معصوم است و هر که خدای تعالی امر نکند
بطاعت کسی که معصوم نباشد از برای آنکه اولی الامر اعطاف کرد بر رسول
و رسول عطفست بر خدای تعالی پس بجهت اولی الامر باید که معصوم باشد
و آن علی بود و جای دیگر فرموده که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ
الضَّالِّينَ و بلا شک معصوم صادق نباشد و آنکه معصوم نباشد و گاه از بد
پس صادق علی علیه السلام باشد و الحادیه که رسول الله در حق او فرمود
نهایت ندارد اما آنچه همه خلق بر آن اتفاق دارند که بگویند و صراحت از
شبیعت اند یکی آنست که گفت يَا عَلِيُّ اَنْتَ مِنِّي مِنْزِلَةً هَرُونَ مِنْ مُوسَى يَا عَلِيُّ
نَفْسُكَ نَفْسِي وَ جَسَدُكَ جَسَدِي وَ دَمُكَ دَمِي وَ رُوحُكَ رُوحِي وَ طَبَقُكَ طَبَقِي
وَ حَبْلُكَ حَبْلِي وَ بَعْضُكَ بَعْضِي وَ حَبْلُكَ حَبْلِي وَ سِلْمُكَ سِلْمِي وَ اَنَا مِنْكَ وَ
اَنْتَ مِنِّي يَا عَلِيُّ اَجْلُ نَبِيِّ اَوْلَادِهِ مِنْ صُلَيْبٍ اَوْلَادِي مِنْ صُلَيْبٍ اَنْتَ اَبْنِي
و زَبْرِي وَ حَبْلِي وَ رُوحِي وَ اَبُو اَوْلَادِي وَ قَاضِي دِينِي وَ حَافِظُ شَرْعِي
و اَلْفَاعِلُ مَعَالِي اَمْرِي وَ نَزَرُ مُؤَدَّه است رسول علیه السلام که سَفَرُ
اَمْرِي بِثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْهَا مَرَّةً وَاحِدَةً نَجِيَّةٌ قَبْلَ مَا يَأْتِي رَسُوْلُ اللَّهِ

قال فرقة منا بجة لاهل بيتي ومصادق ابن قولهم فرموده که گفت مثل اهل
بیتي که مثل سغبته نوح من رکت وینا بجا و من تخلف عنها عوف از وی
پرسیدند که اهل بیت کدامند گفت علی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام
و نیز فرمود استظهر من بعدی فتنه مظلمه لا یجوز منها الا امر استسک
بالعروة الوثقی قبل و ما ذلک بارسول الله قال امیر المؤمنین قالوا و ما
ذلک قال امام المتقین قالوا و ما ذلک قال سید الوصیین قالوا من هو
قال ولی رب العالمین فقال ابی و ابن عمی و خلیفتی و وزیر و وصی
و حافظ سرّی و قاضی دینی و الحاکم علی امتی علی ابن ابی طالب علیه السلام
و آنچه بر همه خلیف مندر شد است که چون از حجة الوداع برگردید
و بعد رخم رسید جبرئیل آمد و این آیه آورد که یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته رسول الله
فرمود که یا جبرئیل از مردمان اندیشه میکنم که تکذیب من کنند این آیه
آمد که و الله یجمعنک من الناس پس رسول علیه السلام فرمود تا در آن
موضع منبری راست کردند از جهاز شتران و رسول صلی الله علیه و اله
بالای آن رفت و دست علی علیه السلام گرفت و برداشت و آواز داد که
معاشر الناس است اولی بکم من انفسکم قالوا بلی پس گفت من گفتم
اولی بکم من کنت مولاه فاعلی مولاه الله و الی من و الاله و عاهد من
عاده و انقض من مضوه و اخذ من حد له و اعن من ظلمه و اعقب
علی من حیدر حقه پس همه خلافت بروی بیعت کردند و اول کسی که بیعت
کرد عمر بن الخطاب بود که گفت حج حج لک یا علی اجمعین مولای من و مولای
جسم المسلمین و اول کسی که بیعت داشت گفت هم عمر بود علیه السلام که بعد

فعلى اولیه

از وفات رسول صلی الله علیه و اله آمد و از برای ابوبکر بیعت کردند و حضرت
امیر را معجز کرد و خط فدک فاطمه زهرا را بدید و کبیل او را از آن صبح
پیر یون کرد و حضرت امیر المؤمنین علی را به بیعت ابوبکر خواند و در پیش
فاطمه زد و فرزندی محسن را در شکم وی بگشت و بعد از فوت ابوبکر بر
رفت و منعه دویم رسول خدای حلال بود منعه حج و منعه زنان من
هر دو را حرام کرد و بر انداخت و قصد کرد که پرورده امیر المؤمنین را بکشد
و چون ایضا کرد و راجع بشد و بران ناسبت شاخت و نمت کرد و بعد الله
عباس را گفت که یا علی بگو که اگر این کار با من نکنند من چنان گواه بیایم
تا که ای بد همد که او با خلافت زن زنا کرد و در آن وقت که از دنیا میرفت عتبا
بجلافت تعیین نمود تا و هر چه خواست کرد و کمترین چیزی که از قبا می او
معلوم شد آن بود که ابوذر عقیاری را که از صحابه خاص رسول صلی الله علیه
و اله بود از مدینه بیرون کرد و مروان حکم را که نشان رسول علیه السلام
بود مدینه باز آورد و بیت المال را با سواقت و بنید بر صوف نمود و مساکین را
از حقوق خود شت محروم کرد و انید و حریری پوشید و غلامان و چهارپایان
خود را می راست و از اولیک خبر عجیب بود که کاهه راست گفت و آن کاهه آن بود
که صفت اذ نای لو گفتم کا د با یعنی هر دو گوش من گویا و اگر دوعه گویم
اقی سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله قال من فاض علیا بغیری
فقد کفر و نیز فرموده که الحسن و الحسین امامان قائما و قاضیا
و ابی هاشم خیرا منین پس چون رسول الله فرمود که علی بهتر از حسن و حسین
و آن هر دو فرزندان رسول الله اند پس که باشد بهتر از ایشان و از علی
و چون هیچکس بهتر از علی نباشد بخار و نباشد که کسی که بت پرست بوده با

و گفت که

و کتاب و صراط و میزان و بهشت و دوزخ حق است و ثواب و عقاب و آنچه
خدای تعالی در قرآن مجید یاد کرده است و رسول از آن خبر داده هر چه هست
پس باید که بنده مؤمن هر چه میسر آید و بشناسد که برین باشد و بنیاد دارن اوست
آخر این اعتقاد جان بخواند بسیار و الله الموفق والمعين **مسئله** بدانکه
هر چه در خارج موجود است یا ممکن است یا واجب از برای آنکه ممکن در خارج
وجود ندارد و ممکن آنست که وجود و عدم او مساوی باشد و بی موجودی
موجود نشود پس ممکن بخود موجود نتواند شد و وجود او از غیر او باشد
و غیر از ممکنات موجودی که موجودان نتوانند بود واجب الوجود است از برای
آنکه در خارج بقیه واجب و ممکن موجودی دیگر نیست و ممکنات همه در وجود
خود محتاج به وجودی و معدوم خود بسبب وجودی چیزی میشوند پس
اگر واجب الوجود موجود نباشد هیچ ممکن وجود نیابد و حال آنکه موجودند
پس واجب الوجود موجود باشد و هو المطلق **مسئله** بدانکه واجب
تعالی حادث نیست یعنی صفات ذاتی و حادث و متحد نیستند و اولی
و حالات متحدند بنا شد زیرا که موجب تغییر و نقصان و الحاق
و این محالست و بدانکه معانی و احوال از متغی است یعنی قادر بر
علم و سخن مجبوره نیست و اگر نه بدین صفات محتاج باشد و احتیاج
برود و این نیست بلکه این صفات عین ذات و یکند نه معانی زاید بر ذات
از آنکه اوست یعنی محتاج نیست و از هر چه غیر او است بی نیاز است
زیرا که واجب الوجود است و واجب الوجود از غیر بی نیاز باشد **مسئله**
بدانکه عدل خدای تعالی مآثره بودن اوست از آنکه فعلی در بندک نیافر
که بران عدل ایش کند بلکه افعال از بندکات با اختیار ایشان صادر میشود

و خدای

و خدای تعالی خالق آن نیست که اگر خالق آن باشد و ایشان را بران عتاکند
عدل نیست **مسئله** موجودات زهیمی از سه بیرون نیست یا ممکن یا
ممتنع و واجب آنست که وجود او لذاته واجب باشد و عدمش محال بود و از غیر
بی نیاز باشد و ممتنع آنست که وجودش در خارج محال باشد و عدمش محال
لذاته و ممکن آنست که وجود و عدمش لذاته مساوی باشد و واجب نباشد
و بر یکدیگر ترجیح نیابد مگر با تری خارج **فصل** در بیان آنکه در عین
هر امانی از انجیه معصومین که بوده که خلق را با خود دعوت میکرده از انجیه
که عصمت ایشان منافی بوده با تقاضا **مسئله** هر کدام از امیر المؤمنین علی
علیه السلام و آن مدت بی سال بود و رسول علیه السلام از آن خبر
داده بود و رسول صلعم از آن خبر داده بود که **مسئله** بقدری تم تبصیرها
ملک اعظم و فاما در آن وقت ابوبکر و اختلافت بنشانند و او را و رومان را با خود
دعوت کرد چون وفاتش نزدیک رسید و صحبت کرد که عمر بعد از وی خلیفه
باشد عمر را وفات نزدیک آمد خلافت با شور و عداخت و گفت شش کس
بنشینند و مشورت کنند که کس بر یکی اتفاق کنند و دو کس بر یکی دیگر
نکشند و این شش کس طلحه بود و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
و عثمان بن عفان و علی ابن ابی طالب علیه السلام پس سعد بن ابی وقاص
و عبد الرحمن بن عوف و طلحه عثمان را بخلاف اختیار کردند و کما و اسلام کرد
عمر بن ابوبکر و عمر بن ازان بود که در عهد عثمان بسبب آنکه ایشان را اگر خاد
پیش آمدی رجوع با امیر المؤمنین علی علیه السلام کردند و بدین سبب عمر
بکرات گفت لولا علی لهلك عمر و رسول علیه السلام فرموده بود که اینها
الناشئتم علی خیر و فیکم الخیر و ما ذم علی فیکم و اذاهم علی هلك الدین

وَلَا يَصْلَحُ إِلَّا أَنْ يَرْجِيَ بَعْدَ الْمَوْتِ يَعْنِي أَي مَرْدَمَانِ شَمَائِلِ بَرِئَانِ شَيْدِ مَا دَامَ كَعَلِي دَر مِيَانِ
شَمَالاً شَدَّ وَجُونَ اَوْ مَتَوَقَّيْ شُدَّ دَر بَرِ اسْلَامِ هَلَا شُدَّ وَهِيْكَلِ اَنْزَالِ اسْلَامِ
نِيَارِ مَكْرَمِ كَرْدِي بِرِ چُونِ عَمَّانِ بَقِيْلِ اَمْدِ بَرِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بِيْعَتِ كُودَنْدِ وَا كُ چِهْ خَلَاْفَتِ اَمِيْرِ بَرِ بِيْعَتِ اِيْشَانِ مَوْفُوقِ بُوْدِ بِيْعَتِ اَنْجَهْ
رَسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر مَرْوَزِ غَدِيْرِ خُمُرِ بَرِيْ بِيْعَتِ كُوفَتِهْ بُوْدِ وَا اِيْشَانِ
بِيْعَتِ رَسُولِ رَافِشْكَسْتَنْدِ وَا تِ هَر سِهْ رَا بَرُوِيْ تَقْدِ بِرِ كُودَنْدِ وَا زِيْنَ جَمْعَتِ
اَمِيْرِ فَرْمُودَ اَللّٰهُ لَوْ اَطَعْتُمُوْنِيْ سَبَقَتْ بِرِ بِيْعَتِيْ بِرِ طَلْحَةَ وَزِيْرِ اَنْ بِيْعَتِ دَا
نِيْزِ بَشْكَسْتَنْدِ وَا عَايِشَهْ دَا بَا خُوْدِ يَارِ كُودَنْدِ وَا دَر بَقْوَهْ بَا وِيْ حُكْمِ كُودَنْدِ
وَرَسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَايِشَهْ رَا خُوْرَادَهْ بُوْدِ كِهْ قُوْرِ عَلِيٍّ بِرِ بَرُوْنِ اَبِيْ وَا وِيْ
حُكْمِ كُودَنْدِ وَچُونِ اَزِيْنَ حُكْمِ فَا رِيْعِ شُدَّ نَدِ مَعَاوِيَهْ دَعْوِيْ خَلَاْفَتِ كُودِ وَا وِيْ
حُكْمِ كُودِ وَحُكْمِ صَفِيْنِ حُكْمِيْ مَعْرُوفِ وَشَهْرِ دَرِ اسْتِ وَرَسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وِيْرِ اَزِيْنَ حُكْمِ بَا هَمْدِ خَبَرِ دَا دَهْ بُوْدِ وَفَرْمُودَ كِهْ سَبَقَاتِلِ اَلْاَكْبَرِيْنَ وَالْقَاسِمِيْنَ
وَالْمُؤَقِّدِيْنَ وَنَاكِبِيْنَ مُرَادِ طَلْحَةَ وَزِيْرِ بُوْدَنْدِ كِهْ بِيْعَتِ رَا بَشْكَسْتَنْدِ وَا
فَاسْطَاطِيْنَ مَعَاوِيَهْ وَا هَلْ شَاهِرِ بُوْدَنْدِ وَا مَارِ قَايِنِ خَوَارِجِ بُوْدَنْدِ كِهْ دَر مَرْوَزِ
جَمَلَهْ كُودَنْدِ وَحُكْمِ نَاكِبِيْنَ مَعْرُوفِ هَسْتِ بِجَمَلِ جَمَلِ بَرِيْ اَنْكِهْ عَايِشَهْ دَرِ اَنْ
دُوْرِ بَرِ شَتُوِيْ شَسْتَهْ بُوْدِ وَا دَرِ حُكْمِ كَا هِ اِيْستَادَهْ كِهْ لَشْكُوفِيْ بَا عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
جَمَلِ مِيْكَوْدَنْدِ دَر مَرْوَزِ دَا مَرْوَزِ مَنَازِعِ وِيْ مَعَاوِيَهْ بُوْدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَا دَا مَرْوَزِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِيْ وَهَفْتِ سَالِ بُوْدِ كِهْ پِيْرِشِ شَهِيْدِ شُدَّ وَا
بُوِيْ دَر سِيْدِ وَفِيْدَانِ شَشْ مَاهِ كِهْ بَرِ اَنْ بَكْتِ شَتِ حُلُفِ شَدَّ بِيَانِ اُوْ وَا مَعَاوِيَهْ
وَسَبَبِ حُلُفِ اَنْ بُوْدِ كِهْ بَرِ خُوْدِ وَاصْتِحَارِ خُوْدِ مِيْرِ سِيْدِ بِيْعَتِ اَنْكِهْ جَمَاعَتِ اَلْاَهْلِ اِلَیْهَا
وَفِيْ كِهْ دَر اَسْمَا بُوْدَنْدِ مَعَاوِيَهْ بَا مَرِ فَوْشْتَنْدِ نَهَانِيْ كِهْ مَنَافَقَاتِ كُودَهْ اِيْرِ كِهْ

هِيْكَلِ رَا پِيْدِ بِنِ صَفَاتِ مِيْ بَا مَرِ فَوْعَلِيْهِ السَّلَامُ كُتْتِ يَا خَا بَرِ خُوْدِ رَا دَا دَرِ اسْتِ
رَاسْتِ كُنْ كِهْ اِيْنِ كَفَايِتِ بُوْدِ كِهْ مَرْكُودِيْزِ مَكْنِ عَلِيٍّ رَا دُوْستِ مِيْدَارِ وَا وَا بُوْدِ
مِيْكَنَمِ كِهْ اَكُوْ كُوْدِيْزِ رَسُولِ رَا دُوْستِ مِيْدَارِ وَا خُوْدِ اَنْزِ عَلِيٍّ سَزَاسْتِ وَحَمَلِ
اَوْتِ كُنْدِ وَا طَاعَتِ اَوْتِ نَمَايِدِ وَتَا بَعِيْتِ شَسْتِ اَوْتِ كُنْدِ اَنْ دُوْستِ اَوْتِ اَفْقِيْزِ نَدَهْدِ
وَا بَرِ سِيْدَا خُدَايِ رَا پِيْدِ مِيَانِ خُدَايِ رَا پِيْدِ كَانِ قَرَابَتِيْ نِيْمَتِ وَتَا بِيْعَتِ
وَا كُوِيْزِ بَرِ سِيْدِ كَانِ بِيْعَتِ نَقَالِيْ بِرِ هِيْزِ كَارِ تَرِيْنِ اِيْشَانِ اسْتِ وَهِيْكَلِ سَبَبِ خُدَايِ
بُوْدِ دُوْستِ مَنَا بُوْدِ وَا هَر كِهْ دَرِ عَاوِيْ بُوْدِ دَشْتِ مَنَا بُوْدِ وَا وَا لِيْتِ مَنَا دَرِ نِيَا بِيْدِ
اَوْتِ بُوْدِ وَا وَجْهْ كُودَنْدِ دَرِ طَاعَتِ وَا عَمَلِ صَالِحِ صَادَقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُتْتِ مَنِ
وَا پِيْدِ دَرِ مَسْجِدِ رَسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمْدِيْزِ فَرِحِيْ اَشْيَعَهْ مِيَانِ قَبْرِ وَبَرِ
رَسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُوْدَنْدِ پِيْدِ مَرِ اِيْشَانِ سَلَامُ كُودِ وَكُتْتِ بِيْعَتِ كِهْ مَنِ بُوِيْ
شَمَا دُوْستِ مِيْدَارِ وَا رُوْحِ شَمَا دُوْستِ مِيْدَارِ مَرِ اِيْرِيْ دَهِيْدِ بُوِيْعِ اَوْتِ
دَرِ عَمَلِ كُودَنْدِ بَطَاعَتِ خُدَايِ نَقَالِيْ كِهْ هَر كِهْ اَقْتِدَا كُودِ بِيْكَسِيْ يَابِيْدِ كِهْ عَمَلِ اَوْتِ كُنْدِ
شَمَا شِيْعَهْ رَسُولِ خُدَايِ رَا پِيْدِ وَا يَارِ اَنْ اَوْتِ بِيْدِ وَا سَابَقَاتِ اَوْتِ لَبِيْدِ كِهْ دَرِ دُنْيَا
سَبَقَتِ دَهْ اَمِيْدِ بُوِيْ اِيْشَانِ وَا سَابَقَاتِ اَخْرِيْجِيْدِ كِهْ دَا خُرُوتِ سَبَقَتِ عَايِشَهْ
مَرِ هَسْتِ وَفَا ضَا مَنِيْمِ هَسْتِ دَا اَزِ بَرِيْ شَمَا اَفْطَانِ خُدَا وَشَمَانِ رَسُولِ وِيْ
كِهْ هِيْكَلِ دَا پِيْشَتَرِ اَزِ شَمَا خَايِ بُوْدِ رَعِيْتِ كُنِيْدِ دَرِ فَضَائِلِ اِيْنِ دَرِ جَمَاعَتِ
شَمَا يَا كَانِيْدِ وَزَنَانِ شَمَا يَا كَانِيْدِ هَرِ زِيْفِيْ مَوْمِنَهْ حُوْرِيْ يَابَشْدِ وَهَرِ مَوْ
صَدَقِيْ يَابَشْدَا مِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُتْتِ بَا فَنِيْرِ كِهْ اِيْ قَبْرِ شَمَا
بَاشِ وَمَرْدِ كَا فَنِيْ دَهْ دَرِ بَرِ اَنْ كِهْ رَسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَشْمَا لَبُوْدِ اَنْزَا مَتِ
اَلَا بَرِ شِيْعَهْ وَا پِيْدِ كِهْ هَرِ چِيْزِيْ دَا عَرُوْ اَبِيْتِ وَعَرُوْ اِسْلَامِ شِيْعَهْ اَنْدِ
وَا هَرِ چِيْزِيْ رَا دَعَا مَهْ اَبِيْتِ وَدَعَا مَهْ اِسْلَامِ شِيْعَهْ اَنْدِ وَا هَرِ چِيْزِيْ رَا شَرِ فَعِيْتِ

و شرف اسلام شیعه اند و هر چیزی را سید بیت و سید محال شیعه اند و هر
امای بود و امام زمینان سیدیت که شیعه مسکن کرده است بخدای که اگر ناز
برای ایشان بودی خدای تعالی بخالغان و انعمت ندادی و هیچ طعام پالک خوش
نیافندی و ایشان را نصیبی نبود که از دنیا و هر چند بکند و هیچ بر نبرد
ایستادند و ایشان را نباشند که عالمه ناصیه فکلی نانا خامیه شقی من
عزیز الامان الا من صریح لا یجوز ولا یمنی من خرج بیه انکه
عملشان حق بود و هر که عمل نکند و بخدای که چون بنده از شیعه بخواند
خدای عزوجل روح وی را با آسمان برد و اگر جلش نرسید با آسمان
از فوشتگان باز نرود وی فرستند و اگر جلش رسید با آسمان نزد کجای
خود نهد و در هر روز از هر کس که بشت برود و در سابع بر آسمان او دهد و هر
که حاجیات و عمره کانت شتا خاصه خدا بند و شما اهل دعوت و اهل اجابت
و بید باقر علیه السلام گفت که از رسول صلی الله علیه و آله سوال گویند
از بهترین پاگان گفت کسانی باشند که چون یکی از ایشان در وجود آید
شاد شوند و چون گناهی کنند استغفار کنند و چون ایشان را چیزی دهند
شکر کنند و اگر بلا یا بد ایشان رسد صبر کنند و چون در غضب شوند عفو
کنند علی بن الحسن علیه السلام گفت که چون قائم مآظا هر شوند همه
افتها از شیعه مآذایل گردد و دطای ایشان چون آهن شود و هر موزی
از ایشان قوت چهل مود بد هندی و ایشان خاکشان باشند در روزی
رسول ص گفت یا علی شیعه تو دستکاران باشند و روز قیامت هر که ایشان
خوار کند تو اخوان کرده باشند و هر که با تو خوار کند با من خوار کرده باشد
خدای تعالی او را در روز انکند و او بدتر از امت باشند یا علی تو از من

و من از تو ام و روح تو روح منست و کل توکل منست و شیعه ما از نصیه کل ما
آفریده اند هر که ایشان را دوست دارد ما را دوست داشته باشد و هر که ایشان
دشمن دارد ما را دشمن داشته باشد یا علی شیعه تا کائناتان بپا نهند
یا علی من شفیع شیعه توام در روز قیامت چون در مقام محمود باشم
مژده کافی ده ایشان را بدین یا علی شیعه تو شفیع طایفه من باشی و تو را
خدا بند و لشکر تو لشکر خدا بند و اولیاء تو اولیاء خدا بند و هر که با تو
هر که بتو لا کند و بد بخت بود هر که با تو عداوت باشد یا علی تا قیامت در
بهشت و تو خداوند آنی و ابیت کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام مژدی
و بد از شیعه خرد که پیر شدند بود و در زمان جلدی مبعود امیر با وی گفت که
پیر شده گفت در طاعت تو یا امیر المؤمنین امیر مؤمنان بود که جلدی میبای
گفت دو قهر و دشمنان تو یا امیر المؤمنین امیر مؤمنان بود که بقیه از قوت
مانده است باقر علیه السلام گفت هیچ بنده نبود از شیعه ما الا که چون دعا
ایستد بعد دعا لغات وی ملائکه در قفای وی بایستند و نماز گذارند و بر
وی دعا میکنند تا از نماز فارغ گردد رسول علیه السلام گفت هفتاد هزار کس
از امت من در بهشت روند بی حساب انهم یا علی ملکه السلام بکریت و جزو
که ایشان از شیعه تو باشند و تو امام ایشان
رسول علیه السلام بودم و وی بیلی کرد و گفت مژده کافی ده ترا پیروی
ابا الحسن گفت یا علی یا رسول الله فرمود که جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که
خدای تعالی شیعه و دوستان ترا هفت خصلت کرامت کرده است اول در
وقت مرگ و آن در وقت وحشت و تو در وقت قلعت و آن بوقت بیم
و عدل و راستی بوقت میزان و کد شاق بر صراط و رفتن در بهشت پیش از

خلقان دیگر توری که در بهشت بر سر ایشان میروند صداف علیهم السلام گفت
چون مؤمن وفات کند هفتاد هزار فرشته بر سر جنازه او حاضر گردند تا به بالا
در قیوم بنهند و چون در قیوم بنهند منکر و نکیر بیایند و او را باز فشانند
و از سوال کنند که خدای تو کیست و پیغمبر تو کیست و دین تو چیست و وی گوید
الله خدای منست و محمد پیغمبر منست و اسلام دین منست کوروی فرخ کرد
چند اندک چشمش و طعام بهشت و روح و ریحان بروی داد و او را برین
قول خدا بیست عز و بر نشان کان من المیزین و روح و ریحان و جنة نعیم
یعنی اگر از مقربان باشد روح و ریحان بود او را در قیوم بهشت نعیم بود او را
در آخرت آنکه گفت علیهم السلام که چون کافری عبود هفتاد هزار فرشته بیجا
خاطر شوند تا بکورش برند و آن کافر میگوید میدیدم بر خالاف که او را بر
داشته اند با و ازی که همه جان را می شنوند الا آدمی و بری که موابار گردانند
تا با دار دنیا و دوزخ و مؤمن شوم و عمل صالح کنم آن زبانیه که مکران گویند که
خاستن این تعذیب است که میگویند و اگر باز بینای برند ترا همان کنی که اول میگویند
پس چون وی را در کور دهند و مردمان باز گردند منکر و نکیر در آیدند پس آنکه
ترین صورتی را و او را با ایستاده نشانند و پرسند که خدای تو کیست و پیغمبر تو
کیست و دین تو چیست و وی گوید عبداللهم ایشان گویند مدامی را می بینا
ترا در دوزخ و در عازد دوزخ در کوروی بکشایند و جمیع آب کرم از آنجا
روی میغوشند و این قول خدا بیست عز و جل که و اما ان کان من المیزین
الصالحین فانزل من جمیع و نقیلید بحجیم **فصل در بیان فضیلت**
است محمد صلی الله علیه و آله قال الله تبارک و تعالی فی سورة العنکبر
کنتم خیر امتی اخرجت للناس تا مرون بالمعروف و نهون عن المنکر

یعنی شما بهترین امتی بودید که فرستادند شما را از برای مردمان تا امر کنید بمعروف
و نهی کنید از منکر بعضی گفته اند که این آیت در حق ائمه معصومین نازل شد
برای آنکه این مکیح است و مستحق این مکیح کسی باشد که او را با دوزخ عذاب
نباشد و آنکس که بدین صفت باشد ائمه باشند و نیز فرموده جل جلاله ثم
اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فیهتم ظالم لنفسه و یمنهم
مستقیم و منهم سابق بالحق باذن الله ذلک هو الفصل الکبیر بعد
تعالی ظالم را مقدم داشت تا نا امید نشود از رحمت حق تعالی و سابق با
باز پس داشت تا عجب نکند و بخیر نگاه دارد تا خجسته دارد بهشت فرود آورد و گفت
جنان عکس بد خلقیها و روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در
این که گفت همه از اهل بهشت باشند و نیز روایت کرده اند که گفت سابق ما
سابق بود و مقصد ما ناجی بود و ظالم را مغفور بود و گفته اند که سبب سلام
کتاب اخلاص این آیت شد و امیرالمؤمنین علیه السلام گفت که سابق آن باشد
که فراموش شدن و قضاایل هر عیال آورد و مقصد سلام باشد که فریضه بگذارد
و سنت ترک کند و گفته اند که خدای تعالی امت محمد را بر همه خلیل و مرتبه
کلیم و مرتبه حبیب داده است اما مرتبه خلیل آن بود که ابراهیم علیه السلام
از خدای تعالی هیچ حاجت درخواست وید و دادند و مرتبه حبیب آنکه در
خواست هیچ خلعت بداد و اول خلیل علیه السلام مغفرت خواست گفت بخیر
لی خطیبتی یوم الدین حق تعالی این امت را گفت قل یا عباد الله الذین آمنوا
علی انفسهم لا تقبلوا من رجولة الله ان الله یغفر الذنوب جمعا دوم خلیل
گفت ولا تجزین یوم یبعثون حق تعالی این امت را گفت یوم لا یجزی الله
البشر و الذین آمنوا معا سیوم خلیل و راست خواست و گفت و اجعل من

وَدَعَا جَنَّةَ نَعِيمٍ خَدَايَ تَعَالَى وَرَحْمَتِي أَمْتُ فَرَمُوهُ فَإِنَّكَ سَوَالُ كِدَا أُولَئِكَ
أُولَئِكَ يَوْمَئِذٍ الَّذِينَ يَرْثُونَ الْغُرُورَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ چهارم خلیل قبول حق
وَكُنْتُ رَسُولا وَتَقَبَّلْتُ مِثْلًا وَحَقَّ تَعَالَى وَرَحْمَتِي أَمْتُ فَرَمُوهُ فَمَسُوا لِبَاسَهُنَّ
وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ يَجْمَعُ خَلِيلَ عَقْبِي صَالِحَ خَوَاصِّ كُنْتُ رَسُولا
هَبْلِي مِنَ الصَّالِحِينَ خَدَايَ تَعَالَى أَمْتُ دَانِي بَدَادَ وَكُنْتُ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ
خَلَايِفًا لَكَاهِ خَلِيلَ وَاسْتَشْرَفْتَهُ بَدَادَ وَكُنْتُ مَنَافَاكَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا تَقْرَبُهَا
وَالْكَرْبُ كَانَ خَبِيثًا مُفْسِدًا وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ هُوَ سَبِّكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلِ دَوْمِ
خَلِيلَ دَا كُنْتُ يَا نَارُ كُوفِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ عَلَى شَفَاخَةِ
مِنْ النَّارِ وَأَقْنَدُ كَرْمَ مَنَاهُ سَبْعَ خَلِيلَ دَا كُنْتُ وَكُنْتُ نَارًا يُعْلَمُ خَلِيلَ وَابْنِ أَمْتُ دَا
كُنْتُ وَكُنْتُ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ مِنْ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى
عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى خَلِيلَ دَا كُنْتُ وَأَنْ يَكُنْ عِبَادًا إِبْرَاهِيمَ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ
وَعِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُوَ ثَمَنُ خَلِيلَ دَا كُنْتُ شَاكِرًا لِنِعْمِهِ
الْجَنَّةِ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ هُوَ أَصْلَابُكُمْ وَأَمَّا رَسُولا تَعَالَى كَلِمَةً دَامَتْ
بَدَادَ أَوَّلَ كَلِمَةٍ دَا كُنْتُ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ كَذَلِكَ خَلَايَا نَحْيِي
الْمُؤْمِنِينَ دَوْمِ كَلِمَةٍ دَا كُنْتُ دَادَ وَكُنْتُ إِبْرَاهِيمَ مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَارَى وَابْنِ أَمْتُ دَا
كُنْتُ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ حُسْنِهِمْ سِيومٌ كَلِمَةٍ دَا قَوْمٌ دَادَ
كُنْتُ وَفَرَبَاهُ يُحْيِي وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ
چهارم کَلِمَةٍ دَا كُنْتُ وَكَانَتْ مَنَافَاكَ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ عَلَى اللَّهِ
عَلَيْكُمْ أَنْ هَذَا يَوْمُ الْإِثْمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ يَجْمَعُ كَلِمَةً دَا مَنَ وَرَفَعَتْ دَادَ
وَكُنْتُ لَا تَحْزَنُ إِنَّكَ أَنتَ الْأَخْيَرُ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ وَلَا تَحْزَنُوا وَلَا تَحْزَنُوا
وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ شَمَمُ كَلِمَةٍ دَا كُنْتُ وَرَسُولا نَحْيِي صَدْرِي

وَرَسُولا نَحْيِي خَدَايَ تَعَالَى بَدَادَ وَكُنْتُ لَقَدْ أَوْثَقْتُ سَوَالُكَ يَا مُوسَى وَابْنِ أَمْتُ مُحَمَّدًا
كُنْتُ أَهْلًا شَرَحَ اللَّهُ مَدْرَةَ لِلْإِسْلَامِ هُوَ عَلَى مَوْجِزَةٍ هَمَمُ كَلِمَةٍ دَا كُنْتُ
لِي أَمْرِي وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ بِرُحْمَةِ اللَّهِ بِكَ الْبَيْتَ هَشْتَمُ الْجَاهِلِيَّةِ كَلِمَةٍ دَا كُنْتُ
الْجَنَّةِ دَعَا نَحْيِي وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ
وَرَسُولا نَحْيِي مَنْ فَتْلِهِ نَهْمُ كَلِمَةٍ دَا مَغْفِرَتِ بَدَادَ دَا كُنْتُ رَسُولا نَحْيِي مَنْ فَتْلِهِ نَحْيِي
لِي وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ بَدَادَ كَلِمَةٍ دَا كُنْتُ بَدَادَ كَلِمَةٍ دَا كُنْتُ
وَقَدْ أَوْثَقْتُ سَوَالُكَ يَا مُوسَى وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ
وَأَمَّا رَسُولا تَعَالَى حَبِيبُ حَقَّ تَعَالَى مَا تَنَدَّى بَدَادَ أَوَّلَ حَبِيبِ خُودَ دَا نَحْضَلَتْ بَدَادَ
وَأَمَّا رَسُولا تَعَالَى مَا تَنَدَّى بَدَادَ أَوَّلَ تَوْبَةٍ دَا كُنْتُ لَقَدْ نَابَا اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ
وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ بِرُحْمَةِ اللَّهِ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ نَابَا عَلَيْهِمْ لِيُتُوبُوا
دَوْمِ مَغْفِرَتِ كَلِمَةٍ دَا كُنْتُ لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ إِنَّ اللَّهَ يُغْفِرُ
الَّذِينَ تَابُوا جَمِيعًا سَبْعَ مَغْفِرَتِ كَلِمَةٍ دَا كُنْتُ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ
كُنْتُ وَأَمَّا رَسُولا تَعَالَى عَلَيْكُمْ نَحْيِي چهارم نَحْيِي كَلِمَةٍ دَا كُنْتُ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ
عَزِيزًا وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَحْيِي الْمُؤْمِنِينَ يَجْمَعُ صِلَاتِ كَلِمَةٍ دَا كُنْتُ
كُنْتُ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي
عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ شَشْمُ هَمَمَةٍ دَا كُنْتُ كَلِمَةٍ دَا كُنْتُ أَوْ رَسُولا نَحْيِي الَّذِينَ
اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا هَمَمُ هَدَايَتِ حَبِيبِ خُودَ دَا كُنْتُ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ
وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ هَمَمُ هَشْتَمُ حَبِيبِ دَا
كُنْتُ لِكَلِمَةِ الْمَعَارِجِ كَلِمَةٍ دَا كُنْتُ لِكَلِمَةِ اللَّهِ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ
وَأَذَانُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ سَلَامٌ عَلَيْكَ كَلِمَةٍ دَا كُنْتُ عَلَى نَحْيِي رَحْمَةً
نَهْمُ رَحْمَةِ حَبِيبِ خُودَ دَا كُنْتُ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ وَابْنِ أَمْتُ دَا كُنْتُ

لید خاتم مدح خاتم صومعه فصل در ذکر عقوبت انعام و نوبانی که حق تعالی
در حق امت محمد صلعم کرده از آنجهل تخفیف شریعت است لقوله
تعالی بر بندگان جعل علیکم من حرج و گفت و ما جعل علیکم فی الدین من
حرج و نیز گفت بر بندگان بیکم البس و لا یزید بکم العس و نیز گفت و یبصغ
عنهم اوصیهم فالأقوال البی كانت علیهم یعنی خدای تعالی میخواهد که بر
شما آسان گرداند و اکثر اینها از شما بر دارد و هیچ شکی بر شما ندارد و از جمله
تخفیفات بیک دیگر آنست که در امت دیگر هر که را نجاسی عظامه رسیدی
از بول و عایط و غیر آن آن موضع را با بستی بریدی و حق تعالی ترا برین است
آسان گردانید و آب را پاک کند آن سالخته چنانچه فرموده و آنرا لنا
من السماء ماء طهورا و نیز فرموده و یزول علیکم من السماء ماء
لیطیروا به و دیگر آنست که در امتان دیگر چون زن حایض شد عازوی
جدا شد ندی و هم نه فشستندی و با یکدیگر طعام و شراب بخورند و بیکدیگر
و هر چه دست حایض بدان رسیدی از فروش و لباس و اولاد و غیر آن نجس
شدی و روا نبودی بدان انتفاع کو فتن و خدای تعالی آنرا بدین امت همه
سهل گردانید و مباح داشتهه الامحارعت را دیگر آنست که در امت سایرین
در شبها نرودی بچاه وقت نماز واجب بودی و برین امت پنج وقت آمد و بنا
بچاه وقت قبول هشت و دیگر زکوة مال امتان دیگر و بیع مالا ایشان بودی
و زکوة این امت عشر است و فواش ثواب ربع است و دیگر آنست که امتان
دیگر در شبها و روز چون از طعام فارغ شدند ندی و بخواب رفتندی و دیگر
ایشان را در ایامی از طعام و شراب خوردن و مجامعت کردن ناشیب و دیگر
و این امت همه اینها را با باشد هر چند در خواب رفته باشند تا بوقت

جمع چنانکه حق تعالی فرموده کلوا و اشربوا حتى یبسی لکم الحیط الا بصر
من الحیط الا سود من البصر و نیز فرموده که اجعل لکم ذلک القلیل الرقت
الی فناءکم و بیک از نعمتهای خدای تعالی برین امت آنست که در امتان
دیگر هر کس که قربانی کردی از بیک کردن گرفتن و بر بیکت المقدس بردی و هر چه قبول
شدی آتش در آمدی و آن قربانی ببردی و هر چه مقبول نبودی برجا ماند
و حق تعالی جایگاه قربانی این امت را تنهادر و در ایشان و مسکینان گردانید
هر چه مقبول او باشد در آخرت و اما آن امتها فاما صاعقه بعد و از این
دارد و عقوبات دنیا را از دفع کند دیگر آنست که حق تعالی در روز قیامت حکم
بفصل کرده بود و در قتل و جراحت و رخصت نبوده که بیت بستند و میان
خطا و عفو فرق نبود در وجوب فضا چنانکه فرموده و کذبنا علیهم فیها
ان النفس بالنعس والعین بالعیب والاذن بالاذن و الاذن بالاذن
و اللین باللین و الجورح و فضا آنکه از این امت تخفیف کرد و بخواب کرد و بنید
ایشان را در فضا و بیت و عفو و فرق نهاد میان خطا و عفو چنانکه فرمود
یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الفضا من الغنلی الحر بالحر والعبد
بالعبد و الاثنی بالاثنی فمن عفی له من اخیه شیئا فاتباع بالمعروف
و اذاه الیه یا خسان ذلک تخفیف من بیک و رحمة دیگر از نعمتهای
خدای تعالی درین امت من است که امتان دیگر را قبول تو نبودی چنانکه
من بقرم مؤمن آن بود که بیکدیگر را بکشند ندی بد و فرزندی و فرزندی بد را
و اگر یکی از ایشان دست پیش داشتن و یا فاختل و دفع کردی مؤثر او قبول
نبودی و تو بر این مؤثر را حق تعالی سهل گردانید و فرموده که مؤثر شما
استغفار است بزبان و قیامی بدل و عزمه را آنکه دیگر با سران نرود چنانکه

دارد بخازارد و در نماز برود و نیز رسول ص گفت خضاب کنید بچنانکه آن بصیر
نیز کند و موی بر وی نماند و نیز در آخرش کند و اهل را ساکن گرداند صادق علیه
کفت نباید که زن خود را بمحل فرو گذارد از بختی و آنچه حجاب بود و هر چند
آن زن بیال رسیده باشد و نیز گفت علیه السلام که هر جمعه سر خطمی
امان ببرد از برص و جنون و نیز گفت علیه السلام که سر پیشواید بر بزرگ سید
که تقدیس کرده است آنرا هر فرشته مغرب و هر پیغمبر و رسول و هر کس پیش
بر بزرگ سید و خدای تعالی هفتاد روز و سوسه بشواید از وی بگرداند
که هیچ معصیت نکند و جنون مقصبت نکند در هشت روز ناخن چیدن
و موی لب گرفتن صادق علیه السلام گفت ناخن چیدن و موی لب
باز گرفتن در روز آینه امان ببرد از جذام نادر بگوید آینه و نیز گفت که
سه چیز از سنت پیغمبر است عطر بآزنان و موی لب گرفتن و مقاربت کردن
رسول علیه السلام گفت که سه چیز سنت پیغمبر است عطر بآزنان
و مسواک و حنا و امیر المؤمنین علیه السلام گفت که رسول صلوات الله علیه
کردن چهار چیز فرمود موی بآزنان و ناخن و خونت صاف کردن علیه السلام
گفت در معنی قول خدای تعالی خدا را از بختی که عند کل شیء که مراد از بخت
آنست که بوقت هر نماز و پیش خود و آشانه کنی که آن روزی زیاده کند و بلیغ را ببرد
و گفته اند که رسول علیه السلام از پیر بخاسن هفت بار شانه برآوردی و از هر
هفت بار و همچنین شانه کردن طبع را نیز گرداند و بلیغ را ببرد و رسول علیه السلام
فرمود که در مسواک کردن دوازده خصلت است پاک کردن و خشک کردن خدای
و دندان را سفید گرداند و چو دندان را ببرد و بلیغ را که کند و آینه نگاه
آورد و حسنه است و امضا عفت گرداند و ده که در قرآن بالا کند و در رکعت نماز

که

که آن مسواک کرده باشد فاضله تر است از هفتاد رکعت و مسواک صادق علیه
کفت که سر مه کشیدن در چشم مزه را بر وی نماند و آب و فتن این چشم باز دارد و بوی
دهن را خوش گرداند و بصیر را نیز گرداند و علی بن الحسین علیه السلام گفته
چیز چشم را روشن گرداند و آب روان و سبزه و زوی نیکو بگوید رسول
کفت سر مه در محل خواب کردن در چشم نیکو بود و نیز گفت که هیچ خصلت بود که
بد بد آورد نوره کردن در روز آینه و روز چهارشنبه و وضو و غسل کردن
بآبی که در آفتاب گرم شده باشد و بر جناب طهار و شواب خوردن و بر چیدن
مقاربت کردن و بر سر سبزی طهار خوردن صادق علیه السلام گفت نوره کردن
در هر پانزده روز سنت بود و اگر بجهت روز یکزد و نوره نکرده باشد باید که
قرض کند و نوره کند و اگر چهل روز یکزد و نوره نکند نه سلمان بود و نوره
باشد و هیچ کرامت نبود و اگر چنانچه با اعتقاد ترک کرده باشد و رسول علیه
کفت که هر کس بخدای و زو قیامت ایمان دارد باید که چهل روز از سنت کردن
دست باز ندارد و اگر سیم نداشت باشد باید که واکم کند و ناخن نکند بگردان
چهل روز صادق علیه السلام گفت و زوی امیر المؤمنین علی علیه السلام
بود گفت میباید این اندک و از نجاست بر آستانه و در نه ششم و از میان کوفت
نگذشتم و شلوار بر پانچو شیدم و دست و زوی بدامن خشک نکرد رسول ص
کفت که هر که پیراهن نو بپوشد و بگوید الحمد لله الذی کسای من الیاس
ما یجمل به الناس اللهم اجعلها شایب یمن و بکره اسفی فیها بر صانک و عمو
فیها مساجدک هنوز آن پیراهن نویسی که باشند که خدای تعالی و پیرایه فر
و صادق علیه السلام گفت که هر که پیراهن نو بپوشد و می خوشتر را دانای از لایان
خواند و جنون بدینجا می رسد که نزلک الملائکة و الروح قدی آب بر می کشد

مغفور و اقبال بر جبهه حق با ذا الجلال و الاکرام انگاه سر بر آورد و گفت یا محمد هر که
چنین وضو کند که من کردم و بگوید این دعاها که من گفتم از هر قطره آب وضو
وی فرشته بیاید تا شمع و تقدیس و تکبیر و سبک و ناز و زینت و ثواب
همه وضو کنند را باشد رسول علیه السلام گفت که متوجهی چون دست بآب
گند و بوی و روش و چون مضمضه کند خدای تعالی دل و زبان وی
بنور حکت روشن گرداند و چون استنشاق کند و پیرا از آفتی ابرین گرداند
و بهشت او را روزی کند و چون روی بشوید روی داسید گرداند و در آن روز
که بعضی در پناه سایه باشند و چون باز و هایشوید غلغلهای دوزخ بر وی
گردد و چون صبح سر کند گناهان از وی بپسند و چون صبح پایا کشد
و بر اجوازی دهد بر صراط و آن روزی که پایا در آن بلغزد و چون غسل کند
خدای تعالی بر قطره از آب غسل وی خانه در بهشت از برای وی بنا کند و چون
گفت در مناجات که ای چه باشد چرا که کسی که از یم فوضوی تمام کند خطا
آمد که روز قیامت چون برانگیز اتم اول فوری باشد در پیش و چشم او
در خشنده صادق علیه السلام گفت که هر که در غسل جنابت بگوید یا
بعد خشک بگذازد و زنج رود و آب کده اند که هر که وضو کند و با خد
پاد کند جمله آن وی پاک شود و آن وضو که در آن باشد او را نادیکر وضو
و هر که وضو کند و نام خدا یاد نکند از من وی اعتقاد پاک شود که آب بدان
رسیده باشد ابو الحسن مؤمن علیه السلام گفت که هر که وضو نماز تمام
کند که از کتا هات روز شود بجز کتاب رسول علیه السلام فرمود که چشمها
یکشاید در محل وضو با خن و آب بر روی زدن ناچشمان شما آتش دوزخ
نرسیند صادق علیه السلام گفت هر که وضو سازد و باز و هایشوید که

بدر خسته

با حسنه بنویسند و بر او هر که خشک نکند سی حسنه بنویسند و اقال البقی
علیه السلام من نوضا و اخر بسم الله کتب الله له ثلاث حسنه و حقا لله
بکمل قطره ملکاً شیخ الله الی یوم القیمه فصل در احادیث و اقامت و ثواب
قال الله تعالی فی سوره المائد و اذا نادیتهم الی الصلوة استجوا لها و هاهنا و البقی
ذالک بائهم قوم لا یعقلون مقتران گفته اند که هر که مؤمنان نماز میکنند
کتاب رجوع میشود و بر سبیل استقامت میکنند نماز میکنند و چون رکوع و
سجود میکند میکنند و رکوع میکند سجود میکند حق تعالی این ایر فرستد
یعنی چون شما با نکه نماز کردید این کتاب را بنازی و استقامت و در آنجا که ایشان
نمودند که عقل نداند بعضی عقل را استعمال میکنند و آنچه بر ایشان واجبست
نمیدانند و بدانند که نماز بر چه وجه است ندانند خداوند رسول و ندانند اسرافیل
و ندانند ابراهیم و ندانند مؤمن و امانند حق تعالی است که میفرماید یا ایها الذین
امنوا توبوا الی الله فویرضوکم و اقامه نماز رسول علیه السلام است که گفت
یا فومنا احببوا ذری الله و امیرا بهر امانه اسرافیل است که و شمع کرم
بنیاد المناد من مکان قریب و امانه ابراهیم علیه السلام یا یحیی اخی اری
فی المنام و امانه مؤذن و اذا نادیتهم الی الصلوة و یزید خدای تعالی میفرماید
و من احسن قولاً من دعا الی الله و عمل صالحا یعنی بیک کوی تر از آنکه
خلق را با خدای تعالی خواند و کار نیک کند با تو علیه السلام گفت هر که ده سال
بانکه نماز کند برای خدای تعالی او را چندانی مغفرت بدهد که چشمش
کند قارنش با آسمان برسد و قصد حق کند و بر اهریز و خشکی که از آتش شود
و تصبیب بود از آن ثواب هر کس که در سجود باوی نماز گذارد و حسنه بود و او را
برابر کسی که به او از نماز گذارد رسول علیه السلام گفت مؤمنان را عذر کنند

است که

راست میگوید چون مؤذنان گویند **اشهد انك محمد رسول الله** امت من گویند که
اینست که برسانت بلا امت بود و ما او را ندیدیم بودیم گویند راست میگوید و غیر
که بخواهد رسالت کرده و ایمان آورد و بد و حق است بر خدای تعالی که جمیع کند
میان شما انکه ایشان را بمنزل ایشان برند و ایشان را جاییان باشد که هیچ چشم
ندیده ناسته و بخاطر هیچ آدمی نرسیده ناسته انکه رسول الله علیه و آله و سلم
نگوید و گفتا که مستوفی بهمن و لا بر مؤذنی احسان کن **فصل در ذکر غزاه**
و غنیمت و ثواب ان قال الله تعالی **فَاَنْفِخُ الصُّورَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** هر چه صلوات
خاسته رسول علیه السلام فرمود که فرشته هست نام او سجا بیل که پاهای
غاز کند تا از خدای تعالی و ستانند پس چون مؤمنان در آمدن در غزاه
و وضو سازند و نماز بامداد بکنند حق تعالی بر او فرشته فرستد و هر چه
فرشته باشد که ان الله الباقی بندگان من و پرستندگان من و هر چه
نکاه داشت خود را آورد و بعزت و جلال من که شهادت فرمودند
بپایم زدیم تا بوقت غزاه پیشین و چون وقت غزاه پیشین شود و ایشان را
وضو سازند و نماز پیشین بکنند سجا بیل بران ایشان را بستاند و ایشان را
فرشته باشد که ان الله القادر بندگان من و پرستندگان من میان شما را با
حسنات بدل کند و در کناهان شما را بپایم زدیم و برضاه خود شما را بخالد
فرود آورد و چون غزاه بگذرد و آن فرشته برات بستاند در اینجا نوشته
باشد که ان الله الجلیل جل و کوی و عظم سلطان و شما را اسکان کرد و ایندم
در مسکن ابر و از شما دفع کیم شتر استوار و چون وقت غزاه شمارد آید و ایشان
برخیزند و وضو سازند و نماز بشمار بکنند آن فرشته برات ایشان را بستاند
در اینجا نوشته باشد که ان الله الجبار الکبیر و المستطاع بندگان من و پرستاران

من ملائکه من کرامان رفتند مراد شما بیدم در روز قیامت و چون وقت غزاه خفتن
شود برخیزند و وضو سازند و نماز خفتن را بکنند آن فرشته برات ایشان را
بستاند در اینجا نوشته باشد که ان الله العزیز و لا اله الا هو سوا بندگان
و پرستندگان من در خانه خود طهارت کردید و بجا نهایی من آمدید و ذکر را بجا
آوردید و مواظبت خستید و غزاه من ادا کردید گواه باشی سجا بیل و دیگر نوشتگان
که من از ایشان را خواهم انکه سجا بیل از دهد هر شی سدا را بعد از نماز خفتن
که ای ششکان خدای ندانید که خدای تعالی بپایم زدیم غزاه کندگان مؤمنان را
پس هیچ فرشته نمائند که استغفار کند غزاه کندگان را و دعا کند ایشان را
بهدا و مستبران و هر که بنام شنب برخیزد از مردان و زنان مؤمنین و مؤمنات و
باخلاص و نیاز و ضوع تمام میکند و بر نیکی صاف و دلی سلیم و حق خاشع و عا
و جشی کربان و دلی بر یان در نماز استند نه صفای ملائکه در قفای و عظیمند
که در هر صغی از ان بجز خدای تعالی کسی نداند و بیک طرف آن عشق باشد
و بیک طرف مغرب و چون ان غزاه فارغ شود خدای تعالی بعد آن ملائکه از شما
وی در حالت بنوبید و بپایم زدیم هرگاه کاین و ایت کردی کفای و عظیم
ازین کرامت و ان قیام شب نماز و از بزرگواران ثواب رسول علیه السلام
گفت که چون زوال آفتاب بخواد کردید حلقه بود که در آنجا رود و در آن وقت
تسبیح کند خدای را همه چیزی **فصل در بیان کیفیت مفارقت روح ان**
و احوال او از نفس بیکار و نقل کرده اند قال الله تعالی **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ**
اِذْخِی الی ربک از سینه مروضه فادخلی فی عبادی و اذخلی جنتی خدای تعالی
بامو من خطاب کند بخود خود چنانکه بامو منی کردان برای کرامت مؤمن این
زبان فرشته خطاب کند که ای نفس را بیک و ساکن گشته با حق چنانکه

بود نه نبودی و وعده خدا را حق دانسته و قصد بقاء آن کرده باز کرده با خدای خود
یعنی با آنچه وعده داده است از ثواب و راضی از خدا و خوششودن از کرامتهای او
و ثواب طاعتها چسند یک توان خدا را حق و خدا از تو راضی و این خطاب در وقت
نزع و جان سپردن باشد و چون بقیامت رسند و بر او گویند فادعنی فی عیادیک
و ادعنی فی عیادیک عبد الله عمر و ابیت کند که چون بند مؤمن را وفات رسد خدای
تعالی دو فرشته را بفرستد تا حلقه از بهشت بیاورند و گویند ای نفس مطهره
بیرون آی و بار و ج و ریختن شود و توان خدا را حق و خدا از تو راضی و ج و ریختن
بیرون آید و ثواب از او میدن که در خوشتر از بوی مشک ملائکه آسمان گویند
که نفس بند مؤمن می آورد که عجايب بوی خوش می آید و درهای آسمان بر روی
بکشاید و ملائکه بر وی صلوات میفرستند و پیش عرض خدا بر توفیق شد
که قابض روح وی باشد خدای را سجده کنند و گویند خداوند بندگان مؤمن
توانست ترا بر سستی و با تقوا باز بگرفتند آنکه خدای تعالی میسر آید را گویند
که این نفس را بنزد یک مقسمهای مؤمنان بر وی بوی طایب از بهشت می آید و وی هم
در دهقان که گشتند و از روح و ریختن بهشت در کرد و وی را فرشته رحمت آورد
گویند چنان باشد که در وس در خواب بجا خود کسی از او بیدار نکند و او را بخواب
از گوی برخیزد و مانند کسی که خواب ظاهر کرده باشد و چون کافران و عاصیان
مرگ نزد یک رسد خدای تعالی دو فرشته را بفرستد با پاره پلاس در دست
گند که از آن گنده تر باشد سیاه و گویند که ای نفس جثیه بیرون آی
و باد تو رخ و عذابا لیم باش و خدای خشنم که سعیدین جبر گفت که عذاب
عباس جطایبت فرمان یافت مرغی بیامد که بشکل آن گندید یک بر دوش
وی رفت و بیرون بنیامد چون و براد فن کرده تدبیر سرگور و او را از شدیدند

انحراف

از هاتقی که این را میخواند که یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه
مَرْضیه و بعضی گفته اند که این خطاب در وقت بعث خواهد بود که جانها را
با قالب فرستند جات مؤمن را گویند که ای جان آرمید باز د یک سید خود
و صاحب خود شو یعنی با قالب و تن خود و پس آنکه در بهشت و قال الله سبحانه
فاما اناسا اذ اما ابلیس و ابلیس فاکرمه و نعمه و یقول ربی اکر من اناسا
اذا اما ابلیس فکرمه و علیه و ز فیه فیکون ربی اکر من اناسا
پس اگر خدای تعالی آدمی را ابتلا کند و بیازماید با آنکه گوی دارد او را و
نعمتی بدو دهد گویند پروردگار من مرا گرامی داشته اگر مرا امتحان کند
با آنکه دوزی بر وی شک گویند که خدای تعالی مرا بخوار گردانید کلانه
چنانست که وی میگوید پندار نعمت دادن خدای آدمی را اگر او بیت و ننگ
گردانیدن وی اهانته و خوار و بیت بلکه این هر دو ابتلا و امتحان و بیت
اول نعمت ناوی شکر میکند یا کفران می آورد و هم بقدر توان صبر میکند
و با جوع و یا تشنگی میماید چنانکه گفت و یقولکم بالشیر و الحیث
فینا و الینا از جوع و تشنگی برای کرامت نیست بلکه موجب حکمت
و مقتضی محکم است آنرا که صلیت باشد توانگری دهد و اگر محکمیت دان
دو پیش شما خود میباید آنچه بدان مستحق اهانته میشود ملائکه داده که
با درویشان مواصلات کنید و بیباید از گرامی نمیدارید **اول کسی که**
رسد تراشید و خانه در سنک کند اهل سیر گفته اند که اول کسی که
تراشید و از خانه ساخت و اساس و مناع کرد از زخام و غیرات مؤده بود
هزار هفتصد هزار خانه در که هماد رسنک کند صلح و علیه السلام
با ایشان فرستاد و تاجعت وی نکردند عذاب بد ایشان فرستاد و هر را هلاک کرد

حکمت در عدد دلا که در موی کند بد و زرخ که آن نوزده اند قال الله

ساکطه سقر و ما اذ ربك مناسق لولا حة للبشر عاها تسعة عشر و ما جعلنا عدتهم الا فتنه للبشر في قولهم كذالك بقض الله من يشاء و يهدى من يشاء عليهم تسعة عشر يعني نشتكاف که برد نخت موی کند نوزده
مکران بهر آن نافتنه باشد کافران و گویند که چرا این عدد بر عقد نیست این
عدد اندک با خلافت چو نر بر ایند و نیز از بهر آن که نهم عدد دانا اهل کتبا
بیفتن بداند صدق محمد را علیه السلام چو در کتب ایشان این معنی مذکور
و از بهر آن نامؤمنان دایمان زیاده شود و نیز از بهر آن تا منافقان و کافران گویند
که خدای تعالی باین عدد چه خواسته و مراد او چه بوده و چرا نوزده گفت و چه
نکست و نیز از بهر آن که نوزده نافتنه و از مایه باشد و مؤمنان از منافقان ممتاز
گردند که مؤمنان چون خدا را شناسند و حکیم دانند تسلیم شوند و بدان
ایمان آورند و منافقان را و کافران را از ایمان بکشایند و چو در حجره افکار
نهند پس گفت کذالك جعل الله من يشاء الى اخره معنی اصل و اصل معنی دانه
یعنی چنین خدای تعالی بعضی را اصل کند بعضی امتحان و بعضی را هلاک
کند معنی توفیق و بیان یا حکم کند بصلالت منافقان و کافران نزد ایامین
امتحان و حکم کند بحدایت مؤمنان **در کتاب الیمین** قال الله تعالی
کل نفس بما کسبت رهبنه الا اصحاب الیمین الی اخره یعنی هر نفس و هر نفسی
با آنچه کرده باشند در کو باشند یعنی بعمل خود گرفتار باشند و در کور خود
مانده باشند مگر اصحاب الیمین که ایشان نفس خود را از کو و پیرون کرده باشند
و دمه خود را از آتش دوزخ آزاد کرده باشند با ایمان و عمل صالح و ایمان
علیه السلام روایت کرده اند که گفت مراد از اصحاب الیمین اطفال مؤمنان اند

بیان گفت آنان باشند که فک رهن خود کرده باشند بنوبه ابو حنیفه میانی از حرم
گفت که ما و شیعه ما اصحاب الیمین ایم **فصل چشم نهم** قال الله تعالی و انزلنا
الذین کفروا لیرلقونک باصا و هم لما سمعوا الذکر و یعقوبون انهم لجنون
و ما هو الا ذکر للعالمین روایت کرده اند که جواهری نوزده از حرم اسد که
چشم بد معروف و مشهور بود ند و چشم ایشان بر بنه بود که او گوشت باغی
یکی از ایشان را کنیزکی را گفتی که زنجیر بردار تا پاره گوشت بیای و بیامدی
هر گجا استری یا کوی یا کوی سفندی تیکو بدیدی گفتی ما احسنها و ما اکرانیت
منکم و طال بیفتادی و خداوندش ترا بکشتی و از آن مضیی برداشتی
و در میان ایشان مردی بود که چشم بر هر که انداختی از پای بیفتادی با عروسی
یا کشته شدی و این مرد را بد چشمه از خیمه بیرون نکشاندند بی هر وقت که
دلش بگرفت نامن خیمه برداشتی و نظاره میکردی گوی گفت قریش بیامدند
و آن مرد را گفتند که ترا چه زیان شود اگر بیایی و نظری بکنای باشند که چشم
نور روی رسد او بیامد و رسول علیه السلام قرآن میخواند بر روی بابست
و در وی مینگوست و هیچ شک نمیکرد که رسول علیه السلام چشم وی زده شود
و این بخت افشا کرد قد کان منکم یحبونک سیریکه و احاک انک سیریکه
حق تعالی رسول را علیه السلام از چشم وی نگاه داشت و این آیت فرستاد
که و ان یکاد الذین کفروا لیرلقونک باصا و هم لما سمعوا الذکر و یعقوبون
انهم لجنون و ما هو الا ذکر للعالمین یعنی این کافران خراستند که تر لچشم نهم
کند و ضرری بنور رسانند چون فتنه شد که قرآن میخواندی در قو نگاه میکردند
و میگفتند ما احسنه و افضله تا چشم زده شود و میگویند که او دیوانه است
از غایت جبروت که ایشان را در کار فتنه و ما هو الا ذکر للعالمین و نبیان

زان مکره کوی و مو عظمی هر عالمیان را و یکی را که چنین ذکر می و شرفی باشد برای
جهانیان و بر لچکوند دیوانه خوانند اسماء بنت عمیس گفت یا رسول الله فرزندان
جعفر را چشتم و می رسد روا باشد که از برای ایشان الهی و قهرمندی بنویسم
رسول علیه السلام گفت روا باشد که چیزی بودی که فضا را غلبه کردی
بودی و منکر ما را از دین خلافت ابو علی جانی و ابو القاسم میگویند که برای
اصلی نبیت رسانی که این منیع نبیت و برین اجماع مقتضای هست و معروفیت
میان عقلاء مسلمانیان و مجرب است و سید رحمة الله و امیدار و دانکار و انبیا
میگویند که تفسیر این آیه است که بنظر خداوند در تو مینماید و میباید
که قدم ترا بفرزانی و ترا هلاک کنند **بنده ای بت پرستید** قال الله تعالی
وَمَا لَؤْلَؤًا تَدْعُونَ إِلَهُكُمْ إِلَّا أَنْتُمْ دُكُّوا وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا يُشْرِكُونَ وبعوث و بعوث
الی اخر یعنی گفتند رؤساء قوم نوح اتباع خود را که دست از خدا بدارند
و از پرستیدن ایشان دور شوئید خاصه از بن بیعت که نام ایشان بود و نوح
و بعوث و بعوث و نوح است که در کتاب گفت که آدم را بیعت فرمود و ابی نام نام
ایشان بود و همه ذاهد و عابد بودند یکی از ایشان بود برادران از برای وقت
اند و هلاک شدند شیطان بیامد و ایشان را گفت که میخواهید من صورت
از برای شما آفرینم تا در قبله خرقه بنید و چون نماز میکنید و بعد از آن صورت
مبکوب و برادر خود را یاد میکنید ایشان گفتند ما میخواهیم که در قبله ما چیزی
باشد که مانع از کیم گفت در راه صبیح نهیم گفتند روا باشد شیطان صورت
بسلخت از صفت و از برای آنجا بنهاد برادر و دیگر مرد صورت او نیز عشا آفرین
چون گفتند از میان بگذشت و مردمان دست از نماز و طاعت برداشتند
و در روی و خلداد آوردند شیطان آمد و بدیشان گفت که شما هیچ معبود را

فرستید

فرستید گفتند که پرستیم گفت این صورتی که می بینید خدا باین پدران شما بنید
که در مساجد ایشان است آنرا به پرستید ایشان به پرستید آن مشعوب شد تا
آنکه خدای تعالی نوح را فرستاد و ایشان را با عبادت خدا صیقل داد ایشان قبول کردند
و فرزندان و اتباع خود را وصیت میکرد که لا تدعون الا الله و لا تعبدوا الا الله و لا تعبدوا
کنت که این بیعت کس بنوع صالح بودند از عهد آدم تا نوح و ایشان اتباع بودند که
بدیشان اقتدا میکردند و چون میزدند یا را ان ایشان گفتند که اگر بر صورت ایشان
تأثیل میزنیم تا عهد نادیدن ایشان است **بنده ای بت پرستید** قال الله تعالی
وَمَا لَؤْلَؤًا تَدْعُونَ إِلَهُكُمْ إِلَّا أَنْتُمْ دُكُّوا وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا يُشْرِكُونَ وبعوث و بعوث
الی اخر یعنی گفتند رؤساء قوم نوح اتباع خود را که دست از خدا بدارند
و از پرستیدن ایشان دور شوئید خاصه از بن بیعت که نام ایشان بود و نوح
و بعوث و بعوث و نوح است که در کتاب گفت که آدم را بیعت فرمود و ابی نام نام
ایشان بود و همه ذاهد و عابد بودند یکی از ایشان بود برادران از برای وقت
اند و هلاک شدند شیطان بیامد و ایشان را گفت که میخواهید من صورت
از برای شما آفرینم تا در قبله خرقه بنید و چون نماز میکنید و بعد از آن صورت
مبکوب و برادر خود را یاد میکنید ایشان گفتند ما میخواهیم که در قبله ما چیزی
باشد که مانع از کیم گفت در راه صبیح نهیم گفتند روا باشد شیطان صورت
بسلخت از صفت و از برای آنجا بنهاد برادر و دیگر مرد صورت او نیز عشا آفرین
چون گفتند از میان بگذشت و مردمان دست از نماز و طاعت برداشتند
و در روی و خلداد آوردند شیطان آمد و بدیشان گفت که شما هیچ معبود را

خدا را

کوزک نبود در **خبر کرامت و فضیلت وی** قال الله تعالی یا ایها المرسل
 قم اللیل الالیا الی اخره الایه عقیق ای خفته و جامه بپوشید بر خیز
 شب و غازی پای دار کنان کز شب که با سائش مشغول باشی و شخصی نیمه
 شب بیاوند که از نیمه بفرار بر خیز اختیار تراست و قرات خوان یا هستی عشا
 روایت کرد که درین وقت که این ایام قزل شدن و رسول علیه السلام در یک
 جامه خفته بود بیدار گشت که تاریش می بود و پیردش پیش رفته بود و
 دراز آن چنان ده که بود بگفتیمه و رسول علیه السلام بر دوش نهاد و عشا
 میگذارد و دیگر نیمه من بخود پوشید بودم و خفته و بقی کویید که در
 بیا نماند شب بر رسول علیه السلام و صفا بر فوییده بود نیمه از شب فانی
 بدان قیام می نمودند تا آنکه پامنا ای فشان اما س که در و رختور شد خدای
 تعالی او را فتح کرد و تخفیف نمود بقول ان سیکون معکم فی کل امر و فی کل
 و اول سورة مدمت بکمال و گفته اند ده سال ما بین شد و قول دیگر است که
 در ابتدا نین سنت بود و این هم تراست لایزال تعالی و من اللیل فی مسجد بایر
 ناقله لك و مستحب است که نیمه ازین بر خیزند و نماز شب که آن سنت
 مؤکد است و در سفر نیز ساقط نشود و رسول علیه السلام امیر المؤمنین
 علی علیه السلام را نماز شب وصیت فرمود و گفت علیک بمصلوة اللیل
 علیک بمصلوة اللیل **معنی تر نینیل** قوله تعالی و ذلک الفوات تر نینیل یعنی
 هر وقت داکشاده و هر گدا کرد اند این بگوین ظاهر گفت آن باشد که تا مثل
 کن در لطایف خطاب قرآن و نفس را مطالبه کن بقیام نمودن با حکام آن
 و دل را به هم مطابق و اسرار آن و آن جز با هستی و تائی نتواند بود **کعبه**
شیر و وحی قوله تعالی انا سنلقي علیک قوله نقیلا یعنی ما بر تو

خواهیم افکند سخن کرانرا یعنی وحی عایشه گفت دیدی رسول علیه السلام در
 نزول وحی که در سوره سخت از وی عرف روایت شدی خادوت بن هاشم گفت
 که رسول علیه السلام را پرسیدم که وحی تو چگونه می آید گفت بعضی اوقات
 چنان باشد که آواز جبرئیل بر من کران و سخت بود و گاهی نیز فرشته من
 آید بر صورتی که در آن کعبه کوبید بشوهر و بدانم و آن بر من آسان بود و گفته اند
 آن سخت و گواران قرات بود و وعید و حلال و حرام را که چه گراست که این
 آن بر منافقان بود و بر مؤمنان سهل و آسان بود که آنها الکبیرة الاعلی
 انما یشتعین قوله تعالی ان نانشئة اللیل هو الشد و ط و اقویر قیلا یعنی
 بدین که ساعات شب برخواستن بنابر سختی و گواران تراست از ساعات روز
 از برای آنکه در شب نزول خواب خورش و بستر گرم و نرم باید بود یا آنکه مؤمنان
 و نزدیکی با خلاص که در شب زبات و دل موافق بود و دل با سایر اعضا و قوا
 دل در شب همز و میشت را باشد از آنکه هواچ و کار هاد در پیش نباید و
 خیر است که امام زین العابدین علیه السلام میان شام و خفته
 گذاردی وی را از آن پرسیدند گفت ان نانشئة الا
 و هذا نانشئة اللیل **تغیبه** قوله تعالی و اصبره
 هجر اجمیلا یعنی ای محمد صبر کن بر گذاردن رنار و پیام و بر خیزند
 کافران سر از خاص و عام و از ایشان هجرت کن هجرت کردن نیکو بدل لغت
 کن با ایشان و در ظاهر بر زبان مدام آن و نیکوترین و جمعی ایشان را با خدا دعوت
 کن ابرار الذکر اکثرت نادریه اسلام در روی قومی میخندیم و دلهای ما
 مستعجل بود که کی باشد که ما را بکشتن ایشان فرما بیند و این از آن فقیر است
 که جمعی بر اهل شیعه عیب میکنند و اینا بر من مشوخ شد بایر قبال قال علی

کندی و اگر با ایشان سخن گوئی دروغ گویند و از ایشان هیچ امید نباید
 ترا عین دارند این نباید بود و مؤمن در میان ایشان ذلیل باشد و فاسق عزیز
 باشد و گوید که ایشان خرمند و پیران ندارند و توانگران بد و ایشان انقیاد
 نکنند و حیوانات ایشان فاسق و منافق باشند و قهاران امارت کنند و قاضیان
 ریشه خزند و عظام پنهان دران زمان بینند از این نشانها در همه صد و سی و شش
 تا مقرب پیدا شود و در همه صد و سی و چهار فاسق و خجور دیار باشد و در
 و چهل قناب و دو ساعت باز ایستند و در همه صد و چهل و خدای عالم از آسمان
 سنگ ببارد و هلاک گرداند کسائی را که خدا هدایت ندهی و حیوانات و در همه صد
 و چهل چهار در زمین رفیق گیرد و عرق دریاها باشد و در همه صد و چهل و پنج
 بر آید یکی از جانب مشرق و یکی از جانب مغرب و یکی از سوی قبله و در همه صد و چهل
 هشت مری پیدا شود با سنیان یا هزار مری و عنائی که اهل زمان پیدا شود
 که تا شصت مری بود علیه السلام و بر وی بیش عالی سبزه باشد و شکو و شک
 سبزه و سبزه و مری و باشد سوار دایر چار گفت شاهان را خبر کن که آن لشکر
 هر یک از آنها باشند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یکی از صفهان و یکی
 از طبرستان و چهار از طاعان و یکی از سمرقند و ده از بلخ و سده از هرات و سبزه
 از مرو و ده از ده از جرجان و چهار از مازندران و نژاد کرمان و چهار از طبرستان
 و ده از همدان و هشتاد و سی و ده از قزوین و ده از خوزستان و ده از بلخ و ده از
 پارس و چهار از طایفه و چهار از نغان و چهار از خراسان و ده از مرو و یکی
 از جده و یکی از عدن و یکی از بام و یکی از مغیر و ده از روم و ده از عربان و یکی
 بوده باشد که با مراء خاصه که در بدو در حرم در یک دفعه چهاران بر او بنام مقام
 ششصد و از آنها هزار کی بکشند و باز کرده بدین و از آنها صد سوار بکشند

و چنانچه در خواب
 سرور

کندی و اگر با ایشان سخن گوئی دروغ گویند و از ایشان هیچ امید نباید
 ترا عین دارند این نباید بود و مؤمن در میان ایشان ذلیل باشد و فاسق عزیز
 باشد و گوید که ایشان خرمند و پیران ندارند و توانگران بد و ایشان انقیاد
 نکنند و حیوانات ایشان فاسق و منافق باشند و قهاران امارت کنند و قاضیان
 ریشه خزند و عظام پنهان دران زمان بینند از این نشانها در همه صد و شصت
 تا مقرب پیدا شود و در همه صد و سی و چهار فاسق و خجور دیار باشد و در
 و چهل قناب و دو ساعت باز ایستند و در همه صد و چهل و خدای عالم از آسمان
 سنگ ببارد و هلاک گرداند کسائی را که خدا هدایت ندهی و حیوانات و در همه صد
 و چهل چهار در زمین رفیق گیرد و عرق دریاها باشد و در همه صد و چهل و پنج
 بر آید یکی از جانب مشرق و یکی از جانب مغرب و یکی از سوی قبله و در همه صد و چهل
 هشت مری پیدا شود با سنیان یا هزار مری و عنائی که اهل زمان پیدا شود
 که تا شصت مری بود علیه السلام و بر وی بیش عالی سبزه باشد و شکو و شک
 سبزه و سبزه و مری و باشد سوار دایر چار گفت شاهان را خبر کن که آن لشکر
 هر یک از آنها باشند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یکی از صفهان و یکی
 از طبرستان و چهار از طاعان و یکی از سمرقند و ده از بلخ و سده از هرات و سبزه
 از مرو و ده از ده از جرجان و چهار از مازندران و نژاد کرمان و چهار از طبرستان
 و ده از همدان و هشتاد و سی و ده از قزوین و ده از خوزستان و ده از بلخ و ده از
 پارس و چهار از طایفه و چهار از نغان و چهار از خراسان و ده از مرو و یکی
 از جده و یکی از عدن و یکی از بام و یکی از مغیر و ده از روم و ده از عربان و یکی
 بوده باشد که با مراء خاصه که در بدو در حرم در یک دفعه چهاران بر او بنام مقام
 ششصد و از آنها هزار کی بکشند و باز کرده بدین و از آنها صد سوار بکشند

باد
 کوهستان

مستطوع علی الله علیه و آله وسلم در آن عید گرد و سکه ایوس ز خود برود
کنند و خوش و طیب و مطاقت بیابند و ملائکه هفت آسمان و زمین نشا
کویان بایستند و آفتاب از جای خود برخواستند و اوزان چون کند و آب جویها
بایستند و آفتاب از جای خود برخواستند و اوزان چون کند و آب جویها
و دریاها درینک شوند بمقدار دو ساعت و بعد از آن عیسی علیه السلام
از آسمان فرود آید خلعت استعصیل پوشید و پیراهن ابرهیم در برود ای
هوون بر دوش و او مانند رسول الله باشد و چون او را شناسند علامت
آن باشد که میان بالا و سیاه موی و بر خشار خالی باشد و ظهورش از پیش
باشد و او مگردی بر ابرو یک یکه افتد و محمد پیکر را شناسند و دنبال و حال
فرستند و او را بفرستند چون رسول ایشان بوی رسد بجز مونس رسد
چون مگردی و عیسی او را ببیند صریح بزند و سوس گوش تا گوش ببرد
و لشکرش قتل کنند بعد از آن جبرئیل علیه السلام بیایند و باکی عظیم بکنند
چنانکه از ترس با ناک چهل هزار سوار هلاک شود و بعد از آن لشکر بهم در میخانه
شود چنانکه کافران مؤمن پیدا نباشد پس حق تعالی سنگها را با او در آورد
گویند ای مؤمنان در زمین کافریت بکشیدش باز گویند کشت بعد از آن که
دجال را بکشند و سوار داید روازه دمشق و آوینند تا به ناهیه در جمله
عالم داد و عدل پیدا شود تا بحدی که کزله با میش در کجا آب خورند و مژگان
ندارند که کاشکی شازنده میبود بد تا این واسطی را میدید عیسی علیه
السلام زنی بنی اهدان مقام عدن را و او را فرزند دوشود و چهل سال بماتد بعد از آن
عیسی علیه السلام جهنم خود را بکشند و بروند تا مدینه پیغمبر علیه السلام بعد از آن

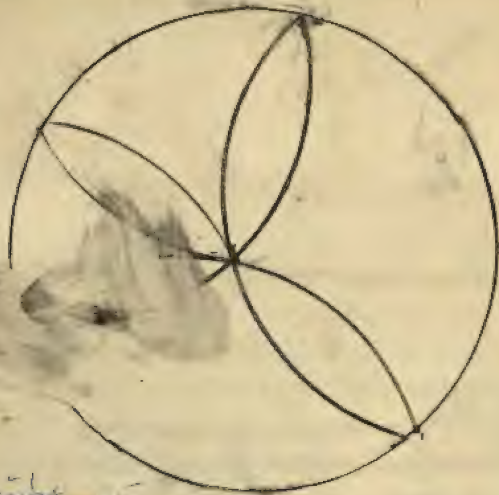
الحول

بلعج و ماجوج بیابند چون ریه بیابان و بالای ایشان چون کوشتهای ایشان
باشد و داری و جمله آتیه صفتان و جیون و نیل فرات را بخورند و جمله
نیانات زمین بخورند و هنادیبار در عالم بکنند و بماتد چنانکه خدا
تعالی صلاح داند بعد از آن خدای تعالی بر ایشان رنجی پیدا کند از شک ایشان
و چهار میزند و عالم از مری ایشان بگردد بعد از آن حق تعالی مرغان را بفرستد
همه سفید نامنقا را ایشان را بردارد و دریاها اندازند و زمین از مری
ایشان پالک گردد بعد از آن چهار پای بدید آید میان صفا و یمنش
چون چهار پای باشد و موی و چون موی آدمی و بر شهرهای که رسد تا کند
که اهل شهر بترسند که در قریب باز است پیش از آنکه بریندند و بیایند
خورد و معلوم شود که مؤمن و کافر کیت بعد از آن آفتاب از ابرو بدید آید
سیاه و از ریه و از ترس آن خلایق بسیار میزند و چند روز بدین سوال
حال میاند بعد از آن سیاهی از جانب قبله بدید آید و نگرانک بسازد و همچو
شتر مرغ که جمله اهل زمین را هلاک کند از آنها که منافق باشند و دیگر
آفتاب فرستد بعد از آن خبر گفت یا امیر المؤمنین مرا خبر کن که کدام
شهر خراب شود و کدام مردم خراب شوند امیر فرمود که اول مکه
خراب شود و دیگر کاشان و دیگر کنت که مردم آن ترس بجایند و در آنها
بکشند شود و قرآن بخوانند پیش از آنکه آسمان بریند و لوح سینهها
پیشویند تا بحدی که بایک کسی نماید که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله
علی و آله در مدینه اخیر سبب غلط پیدا شود و درای بیل بر میان
فرود و اشتراک را نادیده پیدا شود که ایشان را بچوشتان در یک ساعت
و شهر طوس و دیار خراب شود و بی شهران و طبرستان خراب شود و کربلا

واما شاهان و قزوین خراب شود و قبا می هند وستان و بعضی و بخارا از کرم
 خراب شود و سبب خراب شدن ازان باشد که بسیار باران بارید جا بر کشت
 یا امیرالمؤمنین بعد از آن چه باشد فرمود که ان الله عند علم الساعة
وینزل العقیق و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس
ماذا تکسب خدا و ما ندرد نفس با عزت از خدا
 بموت ان الله علیه خیر
 تمسک الکتبا

اعلی

اعلی



سلمه
 عطیه برای خود

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الرحيم الرحمن الملك الكريم المتان الذي جعل حبنا المحبة
من اركان الدين والايان وذو منافعهم سببا للعقربان والرضوان
وسبيلة للوصول الى اعلى درجات الجنان وصلى الله على محمد وآله ائمة
اهل العلم والايان **اما بعد** چون داعي دولت قاهره بنو فقيان ربابي
وتأبيات سجناني فسيده لاهيه را که مطرح فصحاء عرب است بنظم
دآورد و مشغول ساخت آنرا بر فضایل اهل نبیت علیهم السلام و ذلایل
انماست و خلافت ایشان و ابطال امامت و خلافت ابوبکر و عمر و عثمان
و سایر مدعیان خلافت آنرا بآب ظلم و جور و عدوان و محتاج بود بهیچ
طویل که طالبان دین و ایمان از فایده های عطیه جلیلدانش محفوظ و
بهره مند شوند و لیکن بنابر قلت مجال و کثرت اشتغال بختصر
اکتفاء نمود و بعطیه ربانی و هدیه سلیمانی آنرا مؤسوس ساخت امید که
بنظر اکمیر اثر ثواب شرف اقدس علی سلطان سلاطین زمان و خوافین
جهان مروج شرع دین و ایمان و تحریک بینان کفر و ظلم و طغیان سلطان
صاحبقران شاه سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی خلد الله ملکه الی ظهور

المکدی صاحب العصور الزمان برسد والله المستعان **مقدمه** در بیان
کثرت و وفور فضایل و مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
و ثواب خواندن و شنیدن و نوشتن و نظر کردن در فضایل آنحضرت و نقل
شعر گفتن در مدح او و سایر اهل بیت علیهم السلام از حضرت امام زمان
تا من صلوات الله علیه نقل شده که هیچ مؤمنی نیست که شعری در حق ما
نگوید و ما را بدان مدح کند مگر اینکه بنا کند از ما و الله تعالی در جنت
شهری که از دنیا هفت مرتبه فراع تر باشد و دیدن او بیاید و دان شود
جمیع ملائکه مقرب و از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده
که فرمود اگر دوختن قلم شوند و دریا مرکب شود و جن حساب کنند باشند
و افسوس بیند باشند احصای فضائل علی ابن ابی طالب نمیتوانند کرد
حدیث فضل علی با تمام نتوان کرد **۱** اگر مداد شود بحر و قلم اشجار **۲**
باز از آنحضرت نقل شده که گفت بدرستی که الله تعالی کرد انبیا است از
برای برادر من علی ابن ابی طالب نقد و فضیلت که از بسیارها آنرا امتیاز
شمرد پس اگر کسی ذکر کند فضیلتی از فضایل او و بان اقرا نماید یا مرز
حق تعالی کناهات کند شسته و آینه او را آنچه با کناه جن و انس بقیامت
در آید و هر که بنویسد فضیلتی از فضایل او یا پیوسته ملائکه از برای او
طلب آموزش میکنند تا شایقی از آن نوشته باقیست و هر که گوش دهد
و بشنود فضیلتی از فضایل او را الله تعالی بخشد هر گاه کسی که گوش
کرده است و هر که نقل کند بر فضیلتی از فضایل او بخشد هر گاه کسی را
که بنظر کرده است و این طریقه است که این دو حدیث با یاد یکو اخذ میشود
صیحه در امامت و خلافت و افضلیت امیر المؤمنین علیه السلام است

نیز نقل نموده اند و با اینحال با کبر و غم و بران عالمی جنب مقدم میدارند و گفته
 برندی من فیض الی صلی الله علیه و آله وسلم سلامه القلب تحتی من الزلزل و شعله
 العلم و التی علی العمل یعنی سلامت و محنت عقل و نور کو دانین مرا از لغزش و
 خطا در امور دین و دنیا و شعله علم و دلالت و راهنمایی کرده است مرا به سوی عمل
 به مقتضای علم بدانکه مراد از قلب عقل است و در معنی عقل دو وحدت نقل شده
 یکی اینکه عقل مؤیدیت در دل که بدان فرق کرده همیشه در میان حق و باطل
 و حدیث دیگر اینکه عقل خبریت که عبادت کرده همیشه در میان رحمت و کفایت
 میشود بدان جهت راوی که این حدیث را از حقوت صادق ع روایت کرده
 گفته که از حضرت پرسیدم که آنچه در معاد بر من بود چه چیز بود و جواب گفت
 که تلك المکوی لئلا الشیطة یعنی آنچه در معاد بر من بود مگر و شیطان نبود
 پس ازین دو وحدت مفهوم شد که عقل مؤیدیت در دل که بدان فرق کرده
 میشود در میان حق و باطل و بیان عبادت کرده همیشه در میان رحمت و کفایت
 میشود و بدانکه عقل عالم ایشان رفیع المکان را دشمنیت پر مکر
 و شیطنت و غصیان و جبر و ظلم و عدوان که جهل باشد و جهل علم نیست
 در نفس ایشان که بدان کتب کرده میشود و جهل بدانکه حکما و جهل تخیل
 حکمای عقلست آنچه عقل بدان امر میکند جهل ازان نمی بیند و آنچه
 عقل ازان نمی میکند جهل بدان امر میباید عقل صاحب خود را بطاعت و
 عبادت و پیروی خدای رحمن ترغیب میکند و جهل صاحب خود را بر اطاعت
 و پیروی شیطان امر میباید عقل صاحب خود را امر میکند بجمع صفات
 پسندیده مثل سخاوت و عدالت و مروت و وفا و تواضع و خوش خلقی و
 از صفات حسنه و خصال جمیله و جهل صاحب خود را میخواند بصفات ذمه

و باز کرده میشود
 شیطان

مثل بخل و طمع و حرص و ظلم و خلاف مروت و وفا و بد خلقی و غیر آن از صفات ناپسندیده
 ناپسندیده بدانکه شان و شرکت و قوت و قدرت و جهل و در وقتیت که عقل عالم
 ضعیف و غلیل و برین باشد تا راه رهنمایی که بتوفیق و تائید رب العالمین عقل
 و سال کرده جهل و ضعیف و عاجز و منکوب و محذور و شیطان بقوت و دانش
 برسد و شیطان نیز عاجز و بی یار و مددگار بماند پس بدانکه هر که از طریق حق
 بیرون رفته و طریقت کفر و ضلالت اختیار نموده از قوت جهل و ضعف و قوت عقل
 بوده که اگر عقلها صحیح میبود بعد از حقوت مصطفی سیه یار حفاکار سقاقت
 جهالت و آثار را بر جبهه دگر نامدار که سر و علمها و تقیای و ابر و امان و خلقیه
 بنص پروردگار بود اختیار نمیکردند عنقریب فضایل رفیع و دلایل ماثله
 و خلافتش مذکور خواهد شد اما آنچه مذکور میشود قطره آبست از دریا
 کسی که در زندان فکری بیهوشی را چو مرغ کبکست که از بحر نکند متقار
 و مغایبات سه یار حفاکار و دلایل مطلق ایشان نیز مذکور خواهد شد
 اما آنچه مذکور میسازم آنست که کثرت از هیساری و ششیت از خرواری بدانکه
 مکار حفاکار است که در هنگام قوت و شوکت خود فیضان از انبیا ان علم را که
 ساطع بر کسب علم اشغال داشته اند از راه برده و مشعل علمشانرا آسوده و بی
 سلاخه و ایشانرا از راه عمل به مقتضای علم دور انداخته پس از توفیق یابند
 و عقل را معالجه نمایند و معالجه عقل جهل را ضعیف سازند و مشعل علمشانرا
 شعله و روشد و بر عمل راه برند و بعلم خود عمل نمایند و نجات یابند و کوفت
 نیابند و عقل را علاج نمایند جهل ایشانرا غل و زنجیر نموده و شیطان ایشان
 سپارد و در بند سیوی و بند کی شیطان بمانند تا هلاک شوند پس هرگاه
 جهل مستکار و شیطان مکار فضیلائی دافعی شعار را از راه بیرون برند و در

هلاکت اندازند پس غاصبات جهالت آثار که از نور علم دور افتاده باشند و با علما
صحیح العقل که مشغولان راه دینند و طاقت و مصاحبت ندارند و ادب معالجه
عقل از ایشان نیاموزند و بدان عمل نکنند ظالمان ایشان چگونگی خواهند بود چنانکه
و شیطان با ایشان چه کند و ایشان را در چه و وطن اندازند پس از آنچه مذکور
شد ظاهر کردید که ناچسب و رستگار از علم و طاعتی کسی است که بدوای بی عمل ذکر
موت عقل را معالجه نماید و الله بهمدی من شیخا الی صراط مستقیم عقیق نشان
که عقل صحیح از برای ایشان بهتر است از بد و مادی و فرزند و برادر و مال و جا
ذیرا که عقل سال و سبیل نجات دنیا و عقبی است و باعث رسیدن بمقام قرب
باری تعالی است حق تعالی در کلام مجید گفته که یوکر لا یفیع مال ولا بنون
الا من الله یقلب سلیم یعنی چون روز قیامت نفع عین مال و بنو دنیا
مگر کسانی که بپایند نزد خدا نادل سال پس از آنچه مذکور شد معلوم گردید
که معالجه عقل عالیقدر را از اعظم مهمات و افضل مرادات است بلکه کیمیای
اکبر و اکبر اعظم است بدانکه عقل مدوح خدا و نبیا و اولیاست قدس
او را انداختن نقصان دنیا و عقبی است و در قرآن مجید ذکر اولیای بسیار
و مرادات از عاقلان و هو شنیدان توفیق آثار است بدانکه علم معالجه عقل که
از اعظم علوم است شیطان بر او یار میجو و حیل و خدعه و تدبیر و تبلیغ را
پنهان و مخفی و منزوله و مندریس ساخته و درین زمان از علوم غریبه است
این علم شریعت را حق تعالی بر برگت محبت و دوستی حضور مرقض و سایر اهل
علما علیهم التحية و الشان این حقیر عنایت کرده پس لازم باشد بر این محبت
که این علم را با جفا را از ممکن خفا بمشبه ظهور و رسانند و یاران و هم سفران
خود را از آن مستفید و بهره مند گردانند طریق معروف علامات مرقض عقل

و معالجه عقل ظهور در مراد است و حسد و طمع و طول امل و بغض و کینه مؤمنان
داشتن و طاعت و عبادت که میلی و کمر دینت بودن و بهو و لعب طایل بودن و از
دروغ و عیبت محظوظ شدن و در حضور خالق جبار و رازق عطا و کستا نمی گردند
و معصیت نمودن و ترسیدن و شرم کردن بدانکه طالب محبت عقل چگونگی
مشغول شود باید که چند روز از صحبت اهل عقلت و جمالت اجتناب و بر هر
نماید که خدای عقلش نکود و احوال و اوضاع هم سفران که سبقت گرفته اند از ادب الغنا
بدار البقا حالت غرقه اند بوده باشد اولایا باید که فکر و صورتها و احوال ایشان
نماید که چگونگی میباید و میبختند و می شنیدند و در هنگام نشاندن و فرج
چون میبختند بدین و در وقت مصیبت و خزن و الم چون میبختند و اشکها
از دپه میبختند و در هنگام ظهور و استقامت چون میبختند و عیاش میبختند و
اوقات استراحت چگونگی میبختند و میبختند و در تحصیل مطالب و ملا
بجناح خود چگونگی میبختند و مید و بدین و از برای خواستگار و زنان ضعیف
و دختران لطیفه فکرها میبختند و تدبیرات میبختند تا آنکه مطالب رسیدند
و ایشان را بمنزل خود آورند و بنای ناستوهری گردانند و آغاز محبت و دوستی
نمودند و تحصیل فرزندان کردند و از برای ایشان جان فشانند و نماندند و زحمتهای
کشیدند و مالهائهم کردند و بنای جا و مکان و قیام و ایوان نمودند و بغفلت
کن را نیندند و خالف و رازق خود را فراموش ساختند و در خدمت و طاعت و عبادت
تغصیر نمودند و بهو و لعب و عیش و طرب مشغول گردیدند و سفر عظیم القطار
فراموش ساختند تا آنکه درین اثنا بخیر و گمان مرقض از بام خدای رحمن
در رسید و ایشان را در یافتن و فرزندان و عیالان را مضطرب ساخت و پس از
و دوستان و یاران از برای معالجه ایشان بشوی طبییات دویدند و ایشان را

گردانیدند طبیعت بقدر امکان علاجها کردند و واهها خوردانیدند تا آنکه
 آخر داشتند و فهمیدند که مرض ایشان مرض المکرت است پس نا امید گردیدند
 و دوستان معالجه کشیدند و دوستان و محبتان چون احوال را چنین دیدند
 که بیهوش بودند و قیام در کشیدند چون بیدار شدند بخت چنان دیدند
 ان حیثیات نا امید گردیدند و آشک در دیده گردانیدند و آه حسرت برکشیدند
 پس نظرو بر زندان کردند و بیدار آوردند و زخمهائی که از برای ایشان کشیدند
 و اوقاتی که صرف خدمت ایشان نمودند پس داشتند که از فرزندان
 با ایشان را حقیقی نمیرسد و غایب غایب میشد و غیر اینکه ایشان بقیه رستنا
 بر نند و بخاک سپارند و نه نشان گذارند و برگردند پس از فرزندان
 نا امید شده بمال خوردند و بعد از قاتل خمیدند که از آن سبب
 با ایشان نایده نمیرسد سواي کفنی که سنا تر بدن ایشان ناستند پس از حال نیز
 نا امید شده متوجه عمل خود گردیدند و داشتند که هر اوعمل چیز دیگر
 ایشان بخواد آمد پس حسرت خوردند و پیشجایمانا کشند که در بار عمل
 چرا قصیر کردند و تغافل نمودند و تساهل ورزیدند پس با حسرت و تدا
 بسیار از دارا الفنا بدار البقا حالت نمودند پس دوستان و محبتان تر گیه
 قاری کردند و فوج و بیقرار نمودند و دشمنان شامت و شاد بخت
 و خوشحالی کردند پس ایشان از بعضی کاه بردند و بر خنجر انداخته برهنه
 و عریان ایشان میاخنند و آب سدر و کافور و قراحتشان غسل داده در
 کفنی بچند دوستان و محبتان و آشنایان تا بوفشان بر دوش گذاشتند
 و مصیبت کردند و نماز کردند پس بقیه رستنا نشان نقل نمودند و بجا گذاشتند
 سپردند و نه نشان گذارند و برگردند و هر که دیدند و هر که لب و عیش مشغول

شدند و صاحب و یار و برینیه را فراموش ساخته و بعد از آنکه زمانی کوتاه
 در بدنهائی لطیف ایشان هم رسیدند و لب و زبان و پوست و کشت ایشان را
 همی بخوردند و مویها و دندانهای ایشان در خالک محدود بخت شد پس گریه باران
 و دوستان ایشان بقیه رستنا روند و پرده خالک از روز و خاتمان بر دارند
 خواهند دید که از چند بیصفا سو را می چند در کد و هاپیدا نه از چشمه
 و گوش از بی بییند و نه از لب و نه از دندان نشان ایشان پس از آن که و هاپ
 نفرت نمایند و هراسان شوند و ایشان برگردند چون از فک و صورتی ایشان
 فارغ گردیدند که فک نمایند که زان ایشان چگونگی شود و یار و برینیه خود را
 فراموش ساختند و بشوهر دیگر رفتند و خانههای ایشان که در بنای آن قعما
 کشیده بودند چگونگی مسکن دیگران شده و مالهای ایشان را چگونگی زور و مان
 در میان خود قسمت نمودند و فرزندان ایشان چگونگی خوار و ذلیل گردیدند
 بعد از این که عزیز و محترم بودند چون فکر احوال هر یک از یاران و دوستان
 نمایند باید که فک کند و بخور خاطر نشان نماید که عنقریب خال و نیت شل
 ایشان خواهد بود و آنچه برایشان واقع شد بر او نیز واقع خواهد شد
 بد آنکه بقیه رستنا رفتن و در میان قبرهای خویشان و دوستان نشستن
 و با ایشان صحبت داشتن و از ایشان احوال پرسیدن و ایشان را از احوال زنا
 و فرزندان و اسوال خبر دادن در صحت عقل فایده بسیار دارد **راوی**
 خواهد که شوی راست روای کج و فتنه مگذار و عقل رهفادایم **راوی** فکرا
 دوی عقل و گوی مزار کن فک بحال خویش و همسایه و فایده **راوی** و سوار
 چنانست که طوماری درست نماید و اسمهای نادرانی که فوت شده اند و که
 ظلمت کند و بر یامال جانوران گردیده اند در آن طومار ثبت نماید و مکرر

آنرا خصوصاً در اوقات صلوة مطالعه کنند و فکری در احوال ایشان نمایند و ایشانرا
 دعا کنند و از کرم و شرفال از برای ایشان طلب آردش نماید و از زبان حال ایشان
 موافق با و پند ها بشنود و باید که چون بگویند و محلات کنند و کد هر خانرا
 خراب که به پند ایشان مخاطب ساخته بگویند این سلاکوت این باقی است مالم
 لا نشطین یعنی گمانید سلاکوت گمانید بنا کنند گمان چنانا طاق عیش و
 نشاط از حضور اطعام بجز علی السلاک نقل است که این قول افضل است از این که
 کسی بکشد بعد از دست قیام نماید سبب این که این قول عظیم دارد نیست
 که این قول با قصور یعنی دوا عقل عالم ایشان است که مقتوی دین و ایمان است
 و هذا الخادیت بسیار در فضل ذکر موت واقع شده اند از جمله این حدیث است
 که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نقل شده که من اکثر ذکر الموت
 احب یعنی هر که موت را بسیار یاد کند الله تعالی دوست دارد او را و ظاهر
 که محبوب خدا بودن مرتبه ایست بلند و منزلت نیست از جسد و سبب این که
 هر که موت را بسیار یاد نماید محبوب خدا و عزوجل میشود اینست که ذکر
 موت جلا قلب و سبب محنت عقل است و محنت و سلامتی سبب توبه و تقوا
 و طاعت و عبادت و محبت و اخلاص است و صاحب این صفات بهشتی محبوب
 حق تعالی است و بدانکه خداوند باین دعا به کردن در محنت عقل فایز تمام
 دارد بشرط تصور یعنی **دعای دل باز گشاده** اللهم ارحمنا اذا امتنا و
 احمینا و جنتنا که عوایا حقا معذرت من تریا لقر و جوهنا خاشعة من
 فرج العینة انما را دانند من سلة العطش شفاها حاجیه بطول القفا
 بطورنا من غیر من نقل و زنا ظهورنا الی رحمتک بر ما در وقت که میرای
 و زنده سازی ما را و میا نیز برادر حالیتی که عریان باشیم و برهنه با و غیا



آرد باشند و خالقه بر رویهای ما و سنگته باشند از قوس و زقیامت چشمها
 و بخشش سنگ باشند از شدت تشنگی لبهای ما و کوسنه باشند از طول قیامت شکمها
 ما و خجسته باشند از سنگینی کتافان پشتهای ما **دعای دل باز گشاده**
 اللهم ارحمنا معرو و علی الفرش یقبلش ایدها جنتی و ارحمنا مطر و علی
 المنقلب یقبل من الخوف و ارحمنا محمولاً قد تناولنا احتیاج اطراف جنان
 و ارحمنا فی ذلک البیت المظلم و جنتی و جنتی و جنتی و ارحمنا من بعد تعب
 صوفی و حال ذالعیبی و فقرت اعضایی و تقطعت و علی الی رحمتک
 من در حالیتی که افاده باشیم بر فراش و بگردانند مرا از پهلوی بر پهلوی دستهای
 دوستانم و رحم کن بر من در حالیتی که انداخته شده باشم بر لای تخت و غسل
 دهد مرا و حال برادرانم و رحم کن بر من در حالیتی که مراد داشته باشند و گرفته
 باشند اطراف جنازه ام مصاحبانم و رحم کن بر من در اختیاری نار و یسیر تنهایی
 و دلگیری و غریزه و رحم کن بر من در وقت منغیر شدن صورم و حال و دور
 که یوسیت شود بدین و منقرت کرده اعظمایم و از هم جدا شوند بند هایم
دعای سیم باز گشاده اللهم ارحمنا اذا انقضی الی و انتهی الی و انتهی
 اذا مرضت مرض الموت و شتمت راحیة الموت و یاس من الطیب و یس علی
 الحبيب و ارحمنا اذا عرف الجبین و کسلا لاین و التفت لسانک بالسان و فین
 من الریح و الاظلال و ارحمنا اذا استوت الکفان و یس علی الاخوان و ارحمنا
 اذا دقت وودعنی الاحباب و فارقت الاحباب و حوت النقیم و قطع عتی
 النسیم و ارحمنا اذا نسی و یس علی جی و تقیرت صورتی و خالی و تقطعت
 اعضائی و اوصالی و ارحمنا اذا اندرس قبری و انطوى ذکری فلم یز و یس زایر
 و لم یز کفی ذاکر الی رحمتک بر من در وقت که عمر مرا بآخر رسد و علم تمام شود

و در هم کن برین در وقتیکه بیمار شود بیماری صفت و بمشام رسد بوی فزونی
و نا امید شود از من طبیب و بگوید برین حبیب و در هم کن برین در وقتیکه
گند جبین و بیمار شود ناله ام و سوده شود ساق و ساق و نزد یک شود برین
و حلت و فراق و در هم کن برین در وقتیکه پهن کوده شود کف و بگوید برین
براد را هم و در هم کن برین در وقتیکه دهن کوده شود و و دایع کنند مراد و ستانم
و جدا شوند از من یار اتم و محووم شوم از نعیم و منقطع شود از من نسیم
و در هم کن برین در وقتیکه قواموش شود اسم من و پوسید شود جسم من
شود صورت من و حال من و پاوه شود و از هم جدا گردد اعضائی من و بندها
من و در هم کن برین در وقتیکه خراب و مندرس شود قبر و از خاطرها برود
ا. هر زیارت نکند مراد را زیارت کننده و یاد نکند مراد کند **و دعای**
چهارم از ترجمه اللهم ارحمني اذا امرضت و علی القربى صرعتی
تعین دایه خضو و این و فی سکرات الموت و جد و حق و بگو علی جین ابعو و حق
و عیاس عندی و لغتونی و اطبقوا فای و غصونی و بعد فراق الروح عطفونی
ثم الی المعسله نقلونی و علی المعسل طر حونی و نزعوا ثیابی و کشفونی و من
جانب الی جانب قلبونی و بالغی طیبی و الفواح عسلونی و بالاکفان المعهودة
کفونی و بجرید النخل خضونی و فی الجنانه وضعونی و اصبی علی اکامهم
حملونی و الی المصلی جزلونی و صلوا علی و رفعونی و الی المقبره نقلونی و حق
خضونی و اخلونی و فی الحدی اصغیونی و بالتزاب و سدونی و لغتونی و طوی
تبری و فارغونی و رجوعی و خلونی ثم الملائکه لتسأل خضونی و فی
شاه و ب سالونی ثم خلق الدیان فاکملونی و عن صوفی و عیانی غیری
لیک شعری من الذي یخففونی و فی سکرات الموت یجدونی و یکمل علی

و طین فای و یخففونی و من الذی یزج ثیابی و یجففنی و یغسلنی و من الذی یخفف
و یخففونی و من الذی یغفرونی و فی الحدی یخففونی و بالتزاب و یسدونی و بالغی طیب
یخففونی و یطعم قبری بالتزاب فیدعی علی ارامهم کایوم و یمن و یمن و یمن
و یخالفونی و اوا کاهم و یبیا کاهم و یصلحهم و یصلحونی و اوا کاهم و یصلحهم
و لکن لا اعرهم و لا یعرفونی اهل و کرم کن برین در وقتیکه بیمار شود و بر فزونی
اندازند مرا و دوستان عیادت خاصه شوند و مراد سکرات موت دریا بند
و بگوید در وقتیکه مرا بینند و نزد من نشینند و را نلقین کنند و دهتم را چشم
هم گذارند و بر بندند و چون روح از تن مفارقت نماید مرا پیوسته و بعد از
مرا فصلگاه برند و بر پای نخسته اندازند و لباس مرا بکنند و عریا تر سازند
و از جانب بجایم گردانند و آب سید و کافور و آب خالص غسل دهند مرا و حق
که در شمع معطر شده بر پیچند مرا و جریه نخل دو کفتم گذارند و مراد را بگو
نهند و دوستان اطراف تابوت را بدوش گیرند و بمصلایم برند و در آنجا
تابوت مرا بگذارند و برین غار گذارند پس از آن بردارند و بقبرستان افر رسانند
و بقبر و داخل سازند و در محرم به پهلوی بجا یابند و بالغی از خاک سازند
و نعیم را بران گذارند و بعد از آنم تلقین کنند و قبر مرا بر خاک سازند
پس از آن مرا بگذارند و بر کوهند کاشیده اشتهم که کبیت انکس که در برضرت
نزد من خاصه خواهد شد و مراد سکرات خواهد دید و برین خواهد کوبید
و تلقینم خواهد کرد و چشم و دهتم را خواهد بخت و کبیت آنکه مرا بر بخش خواهد
انداخت و عریا تر خواهد ساخت و مرا غسل خواهد داد و کبیت آنکه مراد که
کفن خواهد چید و جریه نخل دو کفتم خواهد گذاشت و کبیت آنکه تابوت
مرا بردارد و مرا خواهد برداشت و کبیت آنکه نماز بر من خواهد

گذاشت. کست آنکه مراد قبر داخل خواهد ساخت و در گدیم بر پهلوی خواهد خوابید
و بالیم را از خاک خواهد داد و ویر را بران خواهد نهاد و تلقین خواهد کرد
و قبر را بر خاک خواهد نمود و مرا خواهد واکذاشت شاید که این جماعت همه رو
ایشان را بچشم و ایشان را ببینند و با ایشان هم نشینیم و ایشان با من هم نشین
کنند و با ایشان مصاحبت کنم و ایشان با من مصاحبت کنند و با ایشان حکم
کنم و ایشان با من حکم کنند نه من ایشان را می شناسم و نه ایشان مرا شناسند
پس در ایام معالجه هر که را ببیند باید که در خاطر بگذراند که شاید از صاحب
امور مذکور نباشد و سزاوار است که هر فعلی که از وی صادر شود آخر فعل
خودش را در برین روش که او نماز کند بر خود قرار دهد که نماز آخرش خواهد بود
و همچنین اگر نان خورد یا آب آشامید یا ریخت پوشید یا از خانه بیرون رود یا
بخانه داخل شود و همچنین باقی افعال این مکرور صحت عقل قطع نماید و بخواند
این رباعیات نیز باین نیت **رباعیات** فکرم و دای ابر باشد
بیشک ز دواها هیهات باشد در تنگیه و مانع د از غفلت در عین صبر
سقوط باشد **رباعی** از دوری راه خرفتن یاری کن آماده زبک
سفرت زادی کن از بسکی و مردن خود یاد آور در پناه خود نشین و فریادی
کن **رباعی** از دوری راه خرفتن کن یاری آماده زبک سفرت کن زادی
در راه طلب چه خفته ای غافل بر خیز که از قافله دور افتادی **رباعی**
بر خیز چه خفته رفیقان رفتند غافل چه نشست عزیزان رفتند
خندان مغشای که جمله یاران عزیزی با سوز دل و دیده گویان رفتند
رباعی ای بند طولامل و حرص و حسد و داست که اعضای پرازم
کرد ز نادانوت امروز بپا است تا چشم زین شود پرازان خاکست

رباعی تا چشم زین رسیده وقت سفر است فرداست که جهان نماند اثر است
بر روی زمین خرم غفلت ناک از زیر زمین مگو باشد خبرت **رباعی**
خوش زود برون ز دینی دین رفتیم با چشم پراک و دل پرخون رفتیم
کشتیم درین جهان فانی داخل کوهیم نظاره و پیرون رفتیم **رباعی**
برداره از سبیل زلف خواب کاخش و از ملک پریشان چو خزان
مخرومش و سبزه خط کاخ برآمده شود در چین روی بتان **رباعی**
برداره از حلقه زلف خواب کاخش و از ملک پریشان چو خزان
مخرومش و سبزه خط کاخ برآمده شود در چین روی بتان **رباعی**
ز تبار مشو شیفته خال سیاه کاخش و از ملک پریشان چو خزان
مخرومش و سبزه خط کاخ برآمده شود در چین روی بتان **رباعی**
از دای مصیبت بیاز و دگر کین مرحله را هست بی خوف و خطره
کوی کیم تو بر پس از پوینا از ملک جوانان مکتوبست خبر **رباعی**
سالک هوس عالم را نکند تابند اصل ز پای دل و نکند
هر دل ز یاد ملک معشور شود خفد و حسد و حرص در آن جا نکند
رباعی خواهی نمود کاش دل چون بیشه بر کن تو بهال حرص را از دیشه
بر پای درخت اصل و حرص و حسد پیوسته ز یاد ملک معین نیشه
رباعی دنیا بچ و مطالب دنیا بچ پرمغز بود و لبیک در دلبک بچ
کوش تو کاست و نه هوس و غفالت از کوس و جیل و شورش کویا کوچ
رباعی غافل تو ز یاد ملک یکدم نشوی یک لحظه جلا ز حصت نم نشوی
دنیا بود محل شادی ز تبار کوهند ترا دهند خرم نشوی **رباعی**
ای عالم سیم و کیم ای صغیر امروز من تو کیم ای کبر و پیر یاد ملک
خود را بگرداز ناخالک دلت شود طلالی حسو **رباعی** کوه دله زنده از کوه
کراهل دلی و بوی غلالت و سر می مقابله دران منبع فیض هر قیود و چشمت از آب

بابی ای طالب آب زندگ در غلغلات : دل را میناز زنده از فکرمات :
 باشد دل فکرو بقیه رستان کن : کاینجاست هزار چشمه آب حیات **بابی**
 در دنیا اهل دل بود حیات : بهر چشمه چشمه آب حیات :
 در آن که زیاده مرگ دل زنده شود : و ز فکرمات تن کند کسب حیات :
بابی خواهی فکرو مرکب کن : رفعت : در آن که می بخواب غفلت میکند :
 مرکب رود از جامه پیشک بیرون : چون را یک حرفش را نه بیدار
 بداند که مطاعه و ساله تنبیه الی اقدین و رساله مفتاح العباد و معالجه
 عقل مقوم عام دارد و در طلب حکمت عقل باید که هر روز مقدار عبادات و طاعات
 نماید و چون خود را بعنوانی که مذکور شد معالجه نماید من بخت مبدل
 شود و بدیه عقلش بینا و کوش عقلش بشنوا و زبان عقلش کوایا گردد پس
 بدیده عقل هیچ و زبانی اعمال خود را مشاهده نماید و تصور کند که در حضور
 کونین معال و معبودی زوال دیوانگیها و قباحتهای کرده و معصیتهای و مخالفتها
 بجای آورده و شرم و عیا کرده و خرمت پروردگار خود را عیانیت نموده پس
 بی اختیار گریهای زار کند و آنها کشد و ناچار کند و از گردنهای زشت خود
 نادم و پشیمان شود و توبه و استغفار کند صفات ذمیه مثل تجمل و حوس
 و حسد و طمع و کینه و نفقات و بد خلقی و میل بظلم و ستم و مخالفت رب العزت
 از وی مرتفع شود و مبدل گردد بصفات حمیدیه مثل بخا و کرم و قناعت
 و ضیعت و عدالت و مروت و حسن خلق و بقیضای الهی را جو شود و اواخر
 الهی دانست که امور خود را بخالق تقویض نماید ساکت شود و سکون
 فکری باشد و تکلم نماید و کلام او ذکر باشد و ناطق شود و فطرت او حکمت
 باشد این مقام عالی مقام اولیاء الله و مقام ارباب یقین است اگر پرسند که

اولیاء الله

اولیاء الله کیانند در جواب گوئیم که از حضرت رسالت پناه هم نقل شده که گفت
 ان اولیاء الله سکون افکان سکونهم فکرو و تکلموا فکان کلامهم ذکر و طوبوا
 فکان عبره و نطقوا فکان نطقهم حکمت و مشوا فکان مشیهم بین الناس برکت
 و لولا الاقبال الی الله قد کسبت علیهم له تستغزروا لهم فی الجهاد هم خوف الله
 و شوقا الی الثواب یعنی بد رستی که اولیاء الله ساکت شوند و سکوت ایشان
 فکری باشد و مشیهم شوند و کلام ایشان ذکر باشد و نطق کنند و نطق ایشان
 باشد و ناطق شوند و فطرت ایشان حکمت باشد و راه و روند و راه و فتن ایشان
 در میان مردمان برکت باشد و اگر نه اهل بنای مکتوم باشد و اوج ایشان
 قرار گیرد و در بدنه های ایشان از خوف عقاب و شوق و آسایش که پرسند که فکرو
 اولیاء الله چگونه است گوئیم که ایشان گاه فکرو را : فکروان کنند که چگونگی
 بودند و چگونه رفتند و چگونه شدند و بعد از آن فکرو را حوال خود کنند
 که عنقریب مثل حوال ایشان خواهد بود و ثواب این فکرو چنانچه مذکور شد
 بغایت عظیم است و گاه فکرو کنند در آثار خدا مثل آسمان و زمین و آنچه
 در آسمان و زمین است این فکرو چنانچه از احادیث مستفاد میشود افضل
 طاعت است این فکرو معرفت را زیاده میگرداند که فکرو میکنند در احسانها
 و نعمتهای الهی و این فکرو موجب زیاده محبت الهی است و گاه فکرو کنند در عباد
 و عقاب خدا باین عنوان که الله تعالی خبر داده که همه انبیا عذاب شد
 پس چنین انشی بغایت عظیم و عذابش بغایت الیم بود و بعد از آن فکرو کنند
 که طاقت ندارند که ساعی در آفتاب بگردند پس با خیال چگونه در چنین
 انشی صبر نمایند عز و گاه فکرو کنند در بهشت که جایگاه انبیا و اوصیای و
 اولیاست و نعمتهای عظیمه جلیله آن پس دعا کنند که الله تعالی ایشان را

نعم

از آن جهت بر هالده و بهشت ایشان روزی گرداند بداند که فکود و جهنم و جنت با
 خوف و رجاء است بداند که من بنور خوف و رجاء روشن و نور است و هر دو که
 خالی ازین دو نور است تاریک و ظلمانی است از حضرت عیسی با قول علیه السلام
 روايت شده که هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در دل او نور است و نور خوف و
 نور رجاء او را روشن کند این دو نور را هر دو مساوی باشند و هیچ کدام بر دیگری
 زیاده نباشد که فکر کند در منازل سفر خود منزل اول صلب پدر است
 و منزل دوم رحم مادر است منزل سیوم فضائی دنیا است منزل چهارم برآ
 منزل پنجم صحرائی قیامت است منزل ششم بهشت است با دو رخ او پسند
 که نظر عبرت کران شعاع اولیاء است کدام است در جواب گویم که نظر عبرت
 آنست که چون خرابی ببیند بفکر ساکنان و بنا کند کاشی افتد و بعد از آن
 فکر کند که عتق و بیب خانه ایشان نیز از وجود ایشان خالی خواهد شد و
 خواهد گردید اگر انشی ببیند بفکر آنش جهنم افتد و اگر باقی نیامد منزل
 و کشتائی ببیند بفکر بهشت افتد و اگر بیماری ببیند بفکر بیماری خود افتد
 همچنین بر هر چه نظر کنند از آن معنی فهمند که باعث آگاهی ایشان باشد
 اگر گویند که مراد از حکمت کلام اولیاء الله بدان ناطق میشوند کدام است
 در جواب گویم که مراد ازین حکمت موعظه و پند و نصیحت است اگر گویند که
 از حدیث مذکور مستفاد شد که اولیاء الله را خوف عظیم از آنش جهنم
 و رجاء عظیم بهشت میباشد پس چون است که تا بهمان حال و با بزرگ میگرد
 که اولیاء الله را از جهنم ترس و بهشت امید میباشند میگویند که عیسی
 زنده بماند و از طریق حق دور افتادگانند غلطهای ایشان از حدیث و روایت
 ما در کتاب تحفه الاخبار و کشف الاسرار و عیان بیان بطلان عقاید

ایشان کرده ایم بلکه چون چشم عقل اولیاء الله عیسی و اله است آنش جهنم را و
 بهشت را بداند عقل مشاهده میکند و بتا بر این است که خوف و رجاء ایشان
 بقایت عظیم است نقل است که حضرت امام اولیا علی مرتضی با راه از حق
 باری خالی بهوش میشد و با بخیال عبادات اولیاء الله نیاز برای خوف جهنم
 و نیاز برای بهشت بلکه ایشان خدا را دوست داشتند و حق تعالی را مشتاقان
 و بتا بر محبتی که دارند خدا را خدمت و عبادت میکنند از حضرت صادق علیه
 السلام نقل شده که عبادت سه نوع است جماعتی خدا را عبادت
 میکنند از ترس جهنم و این عبادت غلامان است و جماعتی خدا را عبادت میکنند
 بطبع بهشت و این عبادت مزدوران است و جماعتی خدا را عبادت میکنند بتا
 بر محبتی که بخدا دارند و این عبادت آزادان است از حضرت امیر المؤمنین
 نقل شده که گفته ماعبدك خوفا من نارك ولا طمعا في جنتك بل وحبك
 اهلا للعبادة یعنی عبادت نکرده ام تر از آن خوف و دوست داشتن و به طبع بهشت
 بلکه ترس از او را عبادت یا ترس عبادت کور تر از **ربانی** اخلاص حق حقا
 همت باشند که اندر دل او نور محبت باشد آنکی که عبادت کند از بهر بهشت
 مختص بنور طالع ائمت باشد **ربانی** اخلاص حق صاحب خیرت باشد
 که اندر دل او نور بصیرت باشد آنکی که عبادت کند از ترس خدا
 مانند غلام هیت فطرت باشد اگر پرسند که یقین چه گساست در جواب
 گویم که رباب یقین همان اولیاء الله اند که بکل الجواهر خوف و رجاء و محبت
 دیده عقل ایشان عیسی و سالار روشن و پست است و در همت کام عبادت
 گویند معبود خود را می بینند نقل است که عالمی از علماء بهرود بحضرت امیر
 علیه السلام گفت که دیده روت خود را دو وقتی که او را عبادت کرده حضرت

عبدك

ربانی

در جواب گفت که ای برتر من هماره نکرده ام پروردگار مرا که ندیده باشم پس بگو
گفت که چون دیده رت خود را حضرت در جواب گفت و ای برتر دید هماره را که
نکرده اند مشاهده بلکه دیده اند و با محققان ایمان بدانکه ارباب یقین بگو
و وعید خدا و رسول سونو اعتقاد دارند که گویا هنگامه روز حساب را می
رو و رخ دایمی بیند آنچه خدا و رسول بدان خبر داده اند مشاهده میکنند
در کتاب کلینی حدیثی از حضرت امام جعفر ع روایت شده که معنی فشرایب
که حضرت رسالت پناه بعد از فراغ از نوبت صبح جوابی را دید که رنگش زرد
و سوس مضطرب و بد فشر ضعیف و چشمش زورفته بوی گفت که چه میگوید
دریا قه در جواب گفت که یا رسول الله الحمد لله صبح را با یقین دریا قه ام
حضرت در جواب گفت که حقیقت یقین نوجیبیت در جواب گفت که یقین نیست
که مرا بخون گردانیده و شب مرا به بیداری برز آورده و میان روز و شب
تشنه میگذرانیده و نفس مرا از دنیا و آنچه در دست میل و رغبت گردانیده
تا آنکه گویای بیمم که روز قیامت شده و عرش اهل مغرب شده و مردمان از
برای حساب حشر شده اند و من در میان ایشان و گویای بیمم که اهل
بهشت در بهشت شمع میسازند و با یکدیگر آشنایی میکنند و بر متکا های
بهشت تکیه کرده اند و می بینند که اهل جهنم را در جهنم عذاب میکنند و اهل
فریاد میزنند و گویا الحال ز فیر و شهبی جهنم در گوش میبست حضرت در
با احتجاب خود کرده گفت این بنده ایست که الله تعالی دل او را بنور ایمان منور
ساخته بعد از آن حضرت بوی گفت که با خیال باش و از خیال جدا شو بعد
التماس از حضرت کرد که از برای وی دعا کند که شهادتش روز عرود حضرت
از برای وی دعا کند بعد از آنکه زمانی در جنگ کفاده شهید شد بدانکه

در که حضرت مرتضی را علیه التحیه و التناشناخته میدانند که آنحضرت سرور است
یقین بوده و مرتبه یقین خود را آنحضرت با این کلام بیان فرموده که گوشت
الغضا ما از دست یقینا یعنی اگر پرده از پیش بر خیزد بر یقین من چیزی نیست
افزاید بی شک آنحضرت صلوات علی درجات یقین بوده در کتاب کلینی در
بیان فضل یقین و مرتبه اش را حدیث نقل شده از آنجمله این حدیث است
که از ائمه الحسن ع روایت شده که ایمان در بالای سلاست میگذرد
و تقوی بالای ایمان است میگذرد و یقین بالای تقوی است میگذرد
و وضعت نشده در میان مردمان چیزی که تر از یقین بدانکه یقین در مقابل
شک است و شک معنی تردد خاطر بر طرف شود آن اعتقاد جزو فی تردد
خاطر و علم و یقین میگویند و بدانکه شک در نوع است شک عقلی و شک
و هی و شیطانی اما شک اول بدلیل و برهان زایل و مرتفع شود و اما
شک و هی و شیطانی بدو فکر بعد از معالجه قلب و عقل زایل و مرتفع
گردد بدانکه فکر در میدان و معاد کردن با دلی که بطلان و غفلت و مقصیت
تا ربك و ظلمات باشد مثل اینست که کسی در شب بقیارستان داخل شود
پس با آنکه بدلیل میدانند که اموات از قبک های بیرون نمی آیند و مزاحمت
نمی سازند با خیال شک و وهمیه بروی غالب میشود و احتمال این راه میدانند
که اموات از قبور بیرون آیند و مزاحمت بخال وی رسانند و فکر در بیداری
و معاد بعد از این که معالجه دل واقع شود و مرض بصحت و تبارکی بروشی
مبطل گردد مثل روز بقیارستان و فخر است پس چنانچه در روز دیگر
بقیارستان شک و وهمیه نمیشناسد هیچ چیز با روشنائی دل شک و وهمیه
در میدان و معاد و سایر مطالب دینی نمیشناسد و بدانکه شک و وهمیه

و در کتاب شعبه النجاة
ذکر آن نمودیم

بر خور

با بیان نفی و ضروری ندارد و درین باب چند حدیث در کتاب کلینی نقل شده است
بدانکه یقین یعنی ذوالشکوک و همی که چنانچه نشان است توکل و تقوی بعض
و رضا و تسلیم را **یاعلی** میگویند یقین که امر است عظیم **شاید** است
بجز قلب سلیم **دانی** چه بود نشان از باب یقین **تقوی** و توکل و رضا و تسلیم
بدانکه توکل معنی اعتماد بر خدای کریم کردن و بر اسباب اعتماد نداشته شدن است
نه معنی ترک اسباب الهیه نمودن چنانچه تا بهنگام حال و باینکه فهمیده اند
پس طلب حلال نمودن و مایه داشتن و تجارت کردن و زراعت نمودن
و طلب دوا کردن و خود را بدین معالجه نمودن منافات با توکل ندارد
دوم تقوی است و تقوی یعنی امور خود را بکریه متعال و اکتنا شدن است
بدانکه مرتبه تقوی یعنی ان توکل بالا تر است صاحب تقوی کسی که خود را بخدا
و اکتنا شده و اعتماد نموده و بخواهش خود را تابع اراده خداوند ساخته و اما
صاحب توکل تارک اراده و خواهش خود نیست کسی که ان کند که صاحب
تقوی باید که دانست که در حق تعالی چیزی طلب ننماید چنانچه تا بهنگام
حال و باینکه فهمیده اند بلکه صاحبان تقوی هیچ شکی لا اثریت العزت
دعا میکنند و انرا از عهده عبادات خود میشارند و مطلب دین و دنیا
خود طلب میکنند پس اگر حق تعالی دعای ایشان را مستجاب بفرماید شکرت
میکند و اگر مستجاب نشد بآن شکرت بجای آورند **سوم** رضا است
باینکه صاحب یقین در جمیع حالات از رب العزت را دوست و هیچ
حال از وی ناراضی نیست زیرا که میداند که هر چه قضاء الهی بآن نغلق
خیر حق است تا بهنگام حال و باینکه در رضا غلط ناکوده اند چنانکه تسلیم
یعنی مطیع و مستقاد شدن جمیع اوامر و نواهی و در لنگ از هیچ حکم از احکام

و

آتی بنمودن است بدانکه آنچه در تحقیق معانی عقاید درین رساله مذکور شد
مختصر نیست از آنچه مذکور است در کتاب شرح رباعیات که مرسوم است
به نیاز الغار چون دانستی معنی عقل با فهمیدی که عقل ساله صاحب خود را
با علی و رحمة قریشی میسرساند و خانه آخرش را معنی میسرانده بدان که نفعها
دنیوی آن نیز بسیار است زیرا که جمیع غنا و غصه های او را که از جهت خرمی
و حسد و طمع و بغض و عداوت است از دلش بیرون میکند و بر مرتبه میرساند
که از ذکر و مناجات و عبادات محظوظ شود و بدان شمع کند و از لذتهای که
مربوط عقلاست بدان مباحات میکنند و در طلب جان میدهند توبه و استغفار
کند و بگوید اهی استغفرک من کل لذه غیرک و من کل راحة غیرک
و من کل سرور غیرک و من کل شغل غیرک **یعنی** اهی استغفرک
از هر لذتی که غیر لذت یاد تو باشد و از هر راحتی که غیر راحتی تو باشد و از
هر شادی که غیر نزدیکی تو باشد و از هر شغلی که غیر طاعت تو باشد **و چون**
عقلان غفلت شغلات و غیبت ایستقام عالی محروم و بی بهره اند بدانکه شیطان
معین و یار و یار است از برای قوت بهل و ضعف عقل فکرها کرده و مسکرات
هم رسانیده و حق تعالی که معین و مددکار عقل عالیشان رفیع المکار است
مسکرات را خوار گردانید و از شرش نهی کرده و شادیش را نهید بدینند
نموده از حضرت خاتم النبیین و ائمه معصومین علیهم السلام در حدیث آن
حدیث بسیار و ابیت شده از آنجمله **روایت** شده که شارب الخمر و مشرک هاب
بنان است حدیث دیگر و ابیت شده که شارب الخمر اگر تا چهل روز زنجیر و کافور
مژده است سبب کافور و شرب نیست که عقل پیش پند و نوازش که با سبب
ایمان است سبب شرب خمر منجبت شود و چهل روز در دستگیران و در محکام

رحلت فرصت یافته کوه ایمان شان بلخیزد و بعد از آنکه عباد پیشه فساد اندیشه
از وی بر باید آورده اند که شخصی بیاورد و وی را در حالت نزاع یافتند گفتند
بگو آنچه که آن لا اله الا الله گفت نمیگوید و بیخاتم برانکه شصت سال این
گفته ام این گفت و جان مالک و فرخ تسلیم کرد و عیالش پرسیدند که عمل او
چه بود گفت همیشه روزه و نماز گذاردی گفتند باین عمل جای ایست که کار تو
مبارک گفت هر شب نافه می بخورم و در خفتن گفتند معالوم شد که شوق
خبر بوده که کار از دنیا بیرون رفتند و از حضرت امام المؤمنین ع نقل شد
که گفت اگر بخورم در صوابی بریز و سبیل آن حکو را بشوید و بعد از آن علی از آن
حکمران ندانم شتران خود را بخورم گذاشت که از آن علف بخورند پس بر
و دوستان امام متقیان لازم است که ازین حرام عقل کذا وقت ملازمت
نمایند و از عقوبت عظیمه الهی بترسند و نمایند طهاره الاصل فادنی الحرام
کرمی انیت فاللوح فی الارل یعنی طهارت و پاکی اصل کتابند است
سوی کرم کرامت من ثبت شد است در لوح محفوظ درازل بدانکه کرم
سرب یعنی کرامیت و کرامت کرامی نزدست کرم در مقابل لیم است و کرم
نزد کرم منعال کسی است که متقی باشد و متقی کسی است که در نور و خیر
و رجا و محبت مصطفی و مرتضی و آیده و زنده شود باشد و اطاعت
و پیروی ایشان را شغارد و در تار حق و ساخته باشد حق تعالی در کار مجید
گفته که آن کرم عند الله اتفاقا که معنی بدوستی که کوین ازین شمارند و خدا
کسی است که متقی تر باشد پس اگر کسی که متقی باشد کرم و کرامیت و کرمی
نباشد کرم و رغبت بلکه لیم و خسیب است اگر چه صاحب اجل و شایسته
باشد قلبی و نفسی محبت مرتضی برآید من المعایب و الامراض و العلل

یعنی دل و جانم بخت مرتضی بری شدن اندان عیبها و مرضها و عیبتها یعنی بخت
بخت حضرت مرتضی که باب مدینه علم است علم معالج عقل که سبب زوال
مرضهاست آموخته ام و بدان علم نموده ام و مرضهای عقل در شرح بخت
داشته شد بخت من اصله ذالک با حسن و لیس بغض حیدر السوء نقل
یعنی دوست میدارد کسی که اهلش پاکت ابو الحسن را که حضرت مرتضی است
و بغض حیدر ندارد مگر کسی که نعل باشد نعل بغض نزن و کثرتین و لذاتنا
حیدر فی تا و حیدر و تا تا یعنی اسدند و از اسمهای حضرت مرتضی علی اند
طری لذی کرم بخت حیدر و ویل لمبغضه اللیم ذی الدعل یعنی شتر
آنکس که دوست دارد حیدر را و وی را بغض دارند او که لیم صلیم علی است
من بغض المرتضی و من بطا و عه بغیة امه بیحیه العمل یعنی کسی که بغض
مرتضی هم که امام متقیان است و کسانی که مطیع و سید داشته باشند و شاد
زانیه و یکد کار است چنین حدیث از اهل بیت ع نقل شده که معقولش
ایست که بعضی حضرت علی ع ندارد مگر کسی که از زنا یا از حیض حاصل شد
باشد و معتز بسیار کتاب خواجه حدیثی درین باب مذکور خواهد شد
قلی بخت علیا ذالعلی فلذا ادع لای فی الامکار و الاصل یعنی دل
دوست میدارد علی را که صاحب مرتبه عالیت و از بخت دعا میکم صادر
خورد و در هیچ و شمار حدیثی از اهل بیت وایت شده که معقولش از بخت
که هر که اهل بیت را دوست میدارد باید که مادرش را دعا کند که در خانه
و بخت حیانت نکرده یعنی زنا از وی صادر نشد من ماله عن حیدر
طهر الی غیره مستحب بخس الطبع کالجعل یعنی هر که واکند و حیدر
پاک طبعیت را و میل بفر کند که خبیث و بخت است آن کسی در طبعیت مثل

جعل است که چنانچه ای پاک و خوشنود را میگذارد و بختی است مکیل میکند
 برات من عمر مولود خفته. بخت حیدره ذالعلم والعمل. یعنی بری
 شده از عمر که فرزند خفته است و تابع شده ام چنانکه در کمال علم و عمل
 خفته نام دارد و غرض است عنقریب ذکر نایابی که لب غرض اهییم کرد
 و لا یغفر المرفقی و غرض عزتته. سوی ذوی السقه و الجمل و الخبل.
 یعنی بعضی مرفقی و خویان عزتت او کمی ندارد و مکر صاحب سفاقت و خبل
 و کرم عقلی ظاهر است که عاقلان صاحب بصیرت که ملاحظه کنایات و فضا
 آنحضرت و دلایل فرض محبت و وجوب طاعت او نموده اند عقدا عقل و
 محبت آنحضرت دارند اما سقیمان بی بصیرت و معرفت از فتن محبت
 آنحضرت محروم و بی بهره غرض جمع اغراض است اغراض پیشانی سقیمانست
 لا یغفر المرفقی و من یتابعه. سوی السلفان و ابن الحنیف و النفل
 یعنی بعضی مرفقی و بعضی کسی که تابع اوست ندارد مکر سلفان و کسی که
 از حیض حاصل شده باشد یا از زنا بهم رسیده باشد در کتاب فروغ
 حدیثی نقل شده که معمر فرزند ابیست که زنی بخداست حضرت مرفقی علی ام آمد
 و گفت یا علی من بعض مؤدوم حضرت بوی گفت که می باید تو سلفان باشی
 زن حضرت گفت که سلفان چیست حضرت گفت که حضرت رسول الله ص بن
 گفت که بعضی مؤدوم از زنان مکرزین که سلفان باشد گفت یا رسول الله
 سلفان چیست در جواب گفت که سلفان زنی است که خون حیض از عصب
 پییده زن گفت که راست گفت رسول الله و الله که من خون از عصب پی بیستم
 و پدر و مادرم برین اطلاع ندارند بابی بدخواه علی کا مطلق باشد
 بدخواهی وی دشمنی حق باشد هر زن که بدو بعضی علی در دل او بی دغله آن جنس

سلفان

سلفان باشد. و در کتاب خواجه مذکور است که در وی بخداست حضرت مرفقی
 آمد و گفت که من شما اهل بیت را دوست میدارم پس حضرت امیرالمؤمنین
 که دروغ گفتی ما را دوست نمیدارد محبت و نه دیوت و نه ولدان و نه زنی که ما را
 در بعضی بدان آفتاب شده باشد پس آنقدر برفت و در بعضی صفت در حد
 معاوییر با حضرت امیرالمؤمنین عطا بر میبرد. محبة المرفقی یعنی ملازم
 مرفقی و القضا و الخلل. یعنی محبت مرفقی بجات میدهد که
 از کراهی و نقصان و خلل سبب اینکه ملازم محبت مرفقی حاجبت اینست
 محبت آنحضرت تقاضای بیرونش میکند و بدلیل و برهان داشته شد که
 مطیع و پاکر و حضرت مرفقی ناجی و رستگار است عنقریب ذکر دلیل بر اینست
 خواهیم کرد. محبة المرفقی حسن الشیعه. و او را من لدی المخافه الوجل.
 یعنی محبت مرفقی قلعه اهدیت از برای شیعیان و دارالامانستان برای کسی
 صاحب ترس و خوف باشد ظاهر است که محبت مرفقی مقتضای امنیت است
 و دنیا است اما امنیت اخوت ظاهر است زیرا که محبت آنحضرت مقتضای
 و طاعت و پیروی خدا و رسول است و این سبب امنیت آخرت حدیثی از
 حضرت مصطفی ص نقل شده که معنیش اینست که اگر مردان اتفاق بر محبت
 حضرت مرفقی علی ع میگردند الله تعالی دوزخ را خلق نمیکرد و اما امنیت
 دنیا از اینجهت است که محبت حضرت مرفقی هم مقتضای خوف خداست و خوف
 خدا مقتضای امنیت است حدیثی از حضرت مصطفی ص نقل شده که هر که از
 خدا بترسد همه چیز را الله تعالی زوی می ترساند و هر که از خدا بترسد
 الله تعالی می ترساند او را از هر چیز و بجه دیگر اینکه محبت مرفقی کدام
 عاقلان است مقتضای معانی عاقل است و معانی عاقل مقتضای وصول به نام

توکل و رضا و تقوی و سبکدلی است و در ایضا خوف و اضطراب خاطر از برای
مطالب دنیوی و مبی باشد و در شرح سبکدلی بیان معنی توکل و رضا و
تقوی و سبکدلی نمودیم وجه دیگر آنکه امامت از عمده اصول دین و اوج
ایمان است بلکه کسی که ال مصطفی را که امامان بختند شناخت و متابعت
ایشان نمود خدا و اختناخت و لهذا اهل سنت و سنی مخالفان در اصول
دین و فروع دین غلطهای عظیم کرده اند و اسلام خود را بکفر و بیعتی اند
و معتزلی و بعضی از غلطهای ایشان مذکور خواهد شد و بنا بر این است
که الله تعالی محبتان و شیعیان آل محمد را هم عزیز و محترم و گویا سالقه
و محبت آل محمد را کفاره گناهان ایشان گردانیده و وسیله استیجاب دعا
و قبول طاعت ایشان ساخته و منزه ایشان را از آتش جهنم حرام ساخته
و زنا محال و موالف را بدگوار و فصل ایشان و علو درجه ایشان ناطق گردا
و بعضی از محققان و موحدان از جمله صاحب کشف الغمّه و صاحب
کتاب عمده و ابن ابی الحدید معتزلی چندین حدیث از کتب اهل سنت در
فصل شیعه و محبتان آل محمد در کتب و ضلالت دشمنان آل محمد از خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند از آنجمله صاحب کشف الغمّه از ابن عمر
روایت کرده که گفت رسول الله ص که هر که دوست دارد علی را قبول کند
از وی الله تعالی نماز او و روزه او و سبکدلی او را و دعا او را و هر که
دوست دارد علی را بدهد بوی الله تعالی بعد از هر کی که در بدن او است
شهری و بهشت و هر که دوست دارد آل محمد را این شود از حساب و میراث
و صلوات و هر که بپزد با حبال محمد من کفیل و یم که در جنت با پیغمبران باشد
و هر که بغض آل محمد داشته باشد در میان دو چشم او فروخته شود که

آب من ریحته الله یعنی با امید است از رحمت خدا در کتاب شریف الحی که از کتب
اهل سنت است مذکور است که حضرت رسول الله ص علی ابن ابی طالب گفت
که یا علی الله تعالی اگر زنده است ترا و زبیر ترا و فرزندان ترا و اهل بیت
ترا و شیعه ترا و محبتان شیعه ترا این معانی را شافعی در کتاب مناقب حسن و خوی
ان از ابن مالک روایت نموده که گفت که حضرت رسول الله ص گفت که داخل
میشود در بهشت از امت من هفتاد هزار کس بحساب بعد از آن منوجه علی ابن
ابی طالب ص گفت که ایشان از شیعه تو اند و تو امام ایشان باز پسند خود
از حضرت رسول الله نقل کرده شد که گفت یا علی بدیستی شیعیان مایهوت
بی آیند از پاره های خود در روز قیامت با عیوب و ذنوبی که ایشان را باشند
و بیاه و مثل پاره های ایشان باشد و از شدت خالهای یافته باشند و نهان
ایشان سهل و آسان شده باشد و جزئیات ایشان بطرف شده باشد و آه
شده باشند امن و امان مردمان ترسان باشند و ایشان را فری نباشند
و مردمان بخیر و نیک باشند و ایشان از حریف نباشند و بند نعلیان ایشان تو را زن
در خشان باشند و سوار باشند بر ناقه های سفید که بالها داشته باشند
و گردنهای ایشان از طلا باشند و زهر ترا باشند از هر پیر یا برایی که شیعه گویاند
ترا و الله تعالی بپزد با حبال محمد و با دیگواطد با حبال محمد در فضل شیعه نقل کرده
و اما الحادیه را بیان شیعه در این باب بسیار است از آنجمله ابن ابی نعیم
رحمته الله علیه در کتاب من لا یحضر الفقیه حدیثی روایت کرده در فضل
مؤمن که از آنجمله اینست که آنحضرت گفت که از حبیب خود رسول الله ص شنیدم
که گفت اگر مؤمن بیرون از دنیا رود و بروی گناهان اهل زمین باشد
موت گناه آن گناهان باشد بعد از آن گفت هر که بگوید لا اله الا الله

برای باشد از شرک و هر کس از دنیا بیرون رود و شرک نباشد داخل بهشت
بعد از آن این آیه بخواند ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دُونَ ذلک
لمن یشاء یعنی الله تعالی شرک را نمی آمرزد و غیر شرک را می آمرزد از برای
کسی که میخواهد و بعد از آن گفت که من شیعتک و محمدک با علی یعنی می آمرزد
الله تعالی کسان را که از برای هر که میخواهد از شیعه تو و معتبان تو یا علی
امیر المؤمنین عم گفت که گفتیم با رسول الله این از برای شیعه منست حضرت
رسول الله گفت که آری والله این از برای شیعه دنت و بدوستی شیعه تو
بیرون می آید در روز قیامت از قبرهای خود و ایشان میگویند که لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ابن ابی طالب حجة الله پس با ایشان داده شد
اکلیل و تاج بهشت و مرکبهای بهشت هر کدام می پوشند حله سبزی
و گذاشته میشود بر سر ایشان تاج پادشاهی و اکلیل کرامت پس از آن بر
مرکبها سوار میشوند و مرکبها پرواز میکنند تا بهشت و حجره بنشینند
ایشان از قریح اکبر و ملائکه ایشانرا استقبال میکنند و میگویند که این آن
روز هست که وعده داده میشد بید الحب من صبر الرحمن صابره
مفتاح باب فرح ناصح الملل یعنی محبت داور را کسی که در حق شمشیر او را
کودانیک است کلید در فتحهای خاتم الرسل هر که تتبع تواریخ کرده است میداند
که خطبای حضرت رسالت پناه ص بر پیش حضرت مرتضی عم بوده شیعه
و شیعیان بر این اتفاق دارند پس واجب و لازم باشد محبت کسی که بهشت بیش
دین مبین و روح متین قائم شده باشد ماکان سبک کمثل ذوالفقار
و لم یکن فی فی القنوة کمثل علی یعنی نبوده است شمشیری مثل ذوالفقار
و نبوده است جوانمردی مثل علی بدانکه راویان شیعه و سنی

روایت کرده اند که در جنگ احد چون لشکر شکست خورد و لشکریان گریختند
حضرت مرتضی علیه السلام در پیش حضرت مصطفی ص از برای خدا با کفزار
مخاربه میکرد لشکریان شنیدند که ها اقی از جانب آسمان میگوید که لا اله الا الله
الا ذوالفقار لا فقی الا علی یعنی نیست شمشیری مگر ذوالفقار و نیست
جوانمردی مگر علی از عکرمه نقل شد که گفت که بعلی گفتیم که از آسمان او را
مدح تو میداند بعد از آن حضرت امیران حضرت رسول ص بر رسید که از ایشان
کیست حضرت رسول ص در جواب گفت که این ملک است که نام او رضوان
ابن طاروس در کتاب یقین از کتاب مناقب طبری بسند خود از ابن عباس
نقل نموده که گفت که حضرت رسول الله ص گفت که الله تعالی ذوالفقار را
بمن عطا نمود و گفت بکبریا این را عطا کن به بهترین اهل زمین گفتیم که کیست
آن شخصی را بر من گفت که خلیفه زمین علی ابن ابی طالب ص و نقل نموده
که ذوالفقار با حضرت مشکلم شد و گفت یا امیر المؤمنین من مأمورم
بعق آنچه میگویم از قتل کفار یا مر خدا میگویم قد سخر الجن والانس بمصاحبه
للمصطفی خیر الانبیاء والرسل یعنی مسخر ساختن جن و انس را به شمشیر
خود از برای مصطفی که بهترین انبیا و رسل است هر که شیعه اجناد نموده
میدانند که در جمیع حروب فتح بهشت بر آنحضرت بوده و این سبب فتح اقص
شد و اما فتح بر جن و جی که راویان راست گفتار از ابن عباس نقل کرده اند
اینست که چون حضرت رسالت پناه بجایب حق المصطفی ص رفت نزد بلذ
و فرامدند و از آنجا عبور کردند چون نصف شب شدند جویبل فرود آمدند
و خبر داد آنحضرت را که طایفه از کفار جن در این وادی پنهانند و اراده میکنند
با آنحضرت و اختلافتن دارند پس حضرت امیر المؤمنین را طلب نموده گفت

که بر وجه این وادی پس عارضی نخواهند شد طایفه جن که اعداء الله اند
پس دفع کن ایشان را بقوتی که الله تعالی بتو داده و خود را حفظ نما از ایشان
باسماء الله که علم از الله تعالی بتو مخصوص گردانید و صد کس را حضوت
با وی فرستاد و با ایشان گفت که با حضوت امیر یاسنید و امرا و مطیع و متقی
یاسنید پس آنحضرت متوجه وادی شدند چون بلب وادی رسید صد کس
که با وی بودند بفرموده که بکنار وادی توقف نمایند و خود پیش رفت
بکنار وادی و با اسماء الهی متکلم شد و بعد از آن اشاره کرد که پیش آید
و بعد از آن آمده بود که خود تنها داخل وادی شود درین اثنا با وی جنابت
نشد و نزدیک نزد بیک بود که در فیهان آنحضرت برود و با فیهان پامپای ایشان
از شدی با دبر زمین قرار می گرفت و خوف بر ایشان غالب شده بود بعد
حضرت امیر با و از بلند گفت که من علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب هستم
رسول الله و این عیش و آنجماعت ظاهر شدند بصورت زیور و در دست
سجده های آتش داشتند پس حضرت امیر داخل وادی شد و تلاوت
قرآن میکرد و شمشیر را بجانب راست و چپ حرکت میداد و چون اجتماع
مشکل و دشمنان بعد از آن حضوت امیر و از وادی بالا آمدن راهی که فیهان
بود در فیهان احوال پرسیدند که گفتند که ما ابو الحسن نزد بیک بود که ما
از ترس هلاک شویم آنحضرت گفت که چون این جماعت بنظر من آمدند و ایشانرا
دیدم با و از بلند اسمهای الهی را بر زبان جاری ساختند ایشان دلیل شدند
و یافتند که بجمع در آمده اند پس داخل وادی شدند با آنکه مرا ترسی باشد و اگر
بهیاست خود باقی میماندند همه را هلاک میبنا خضر و الله تعالی کفایت میکرد
کیک ایشانرا و دفع میفرمود شر ایشانرا از مسلمانین بقیه آنجماعت پیش ازین

بخدمت بنی الله خواهند رفت و ایمان خواهند یافت و بعد از آن حضرت امیر باقی
با فایان نزد رسول الله صراف شدند و حضرت امیر از احوال خبر داد حضرت رسول
او را دعا بخیر کرد و گفت یا علی آنچه را می خواهی از من بگو که الله تعالی ایشانرا از ترسنا
پیش از تو آمدند و اسلام آوردند و قبول اسلام را ایشان کورده محبت الهی
نزدک صاحبها بیسی هم امینا من افتر الزل بیعتی محبت مرفعی نورست
از برای صلواتی و او بنور محبت برده میروید اینرا وقت لغزش ظاهر است که
محبت مرفعی در شیب و شیب چشم دلست که چشم دلش روشن شد و در
دین از لغزش خطا این است و قبل ازین بیان اینمعنی شد از دست جبر علی
لا افرقه و داده من جناتی قطلم یزل یعنی با محبت علی بیایم و از آن
جدا نمیشوم و در سقی او هرگز از دلم من پزون نرفته است محبت الهی علی
مفهوم فی آل حم فوضها بتبتلی یعنی محبت مرفعی بر من فوض است
در آل حم فوض محبتش از برای من ظاهر شده مراد از آل حم هفت سوره است
که در آل حم است و این که در آل حم دلالت بر فوض محبت اهل بیت میکند
آیه است قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بخیر بخیر بر رسالت
خود از شما طلب نمیکنم مگر دو وسیع اقامیم را و این شنبه و سنی آنحضرت
رسالت پناه م نقل کرده اند که مراد از آل حم القربی در بیت امیر حضرت مرفعی علی
و فاطمه و حسن و حسین است آنحضرت مرفعی علی صلوات الله علیه نقل شده
که گفت لئانی آل حم ایبر یعنی در آل حم بایک امیر هست و دشمنان ما که بیت شاعر
در منقبت اهل بیت گفته و جدا نالکیم فی آل حم ایبر و نقل شده که چون حق
انام زمین العابدین را بجانب شما فرود آمد مردمانی شانت کور و برگشتار
اهل بیت شکر میکرد حضرت زین العابدین بوی گفت که فوآن خزانة در

جواب گفت که خوانندام حضرت گفت که آن حم خوانده شای گفت که قرآن خوان
 و آن حم خوانده ام امام هم گفت که خوانده قل لا اسئلكم عليه اجرا ولا
المودة في القرى شای گفت شما شایه و لی القری مامر گفت علی ارض البقی
 امامی قول رسالتی لقولنا مع ما کان من عملی یعنی برادر پیغمبر و امام است
 و قول او سند مست و تابع قول او است آنچه باشد از عمل من بدانکه حضرت
 رسالت پناه برادر داند تحت در میان خطایم و هر دو کس با هم برادر شدند
 از آنجمله ابو بکر و عمر با هم برادر شدند و حضرت رسالت پناه امیر المومنین
 و ائمه است که با وی برادر باشند و گفت من ترا با آخر نبیند آخرت مکرز برای
 خود فانت منی منزله هارون من موسی لا اله الا الله یعنی تو نظیر من
 آن منزله داری که هارون موسی داشت الا اینکه پیغمبر بعد از من
 نبی باشد و این دلیل و اخصیست بر امامت علی بن ابی طالب هم حکایت آخرت
 حضرت رسول الله ص با حضرت امیر المؤمنین هم در سند اخذ بن حبیب
 و نفس و تعبلی بچندین سند مذکور است و در کتاب الجمع بین الصحاح
 السنه باب عبارت نقل شد که حضرت رسول بحضرت امیر گفت که انت
 اخي في الدنيا والاخرة یعنی تو برادر منی در دنیا و آخرت اطعن حیدر
 ذاکل مکرمه امام کل تقی قاصدا لامل یعنی اطاعت کرده ام و حیدر را
 که صاحب هر صفت که است و امام هر صاحب تقوی کوتاه امل است دگر
 شرح بیت اول دانسته شد که از جمله مرصعاتی عقل طول امل است
 پس متقیان که بتوفیق ربانی عقل خود را بعنوانی که مذکور شد معالجه
 نموده اند کوتاه امل باشند و کوتاه امل سبب سبیل گرد گشت بطاعت خلیا
 و رسول و متابعت آل مصطفی که بدلیل و برهان امامت و خلافت ایشان

ظاهر و هویداست اما بجای که عقل را معالجه نموده باشند و طول امل بخانه
 عقل ایشان شده باشد ایشان در میان حق و باطل فرقی نمیکند و ایشان را
 بجا بحق میلی نباشد بلکه ایشان محکوم حکم جعل باطل پسند حق ناپسند
 امل در زبان عجم معنی امید است و طول امل درازی امید است صاحب طویل
 امل کسی است که سفر آخرت را فراموش نماند و بخاطر کمر کند و ماند
آل البقی علیک امانا مفاوضا دعوی که دعاء خاتم الرسل یعنی
 ال پیغمبر و ما گردیده است فرض دعای ایشان چنانچه فرض شد است
 دعای خاتم الرسل در صحیح بخاری که از دعای کتبهای اهل سنت است
 شبه سند و جوب صلوات بر آل با صلوات بر محمد ص نقل شده از آنجمله
بیک سند از کتب بن مجزه نقل کرده که چون نازل شد این آیه و ملائکه
یصلون علی البقی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما گفتیم
 یا رسول الله دانستم طریقی سلام بر تو بچگونگی صلوات فرضیم بر آل تو آنحضرت
 گفت که بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل
 ابراهیم انک حمید مجید بر عاقل صاحب بصیرت پوشیده نیست که در
 صلوة و سلام بر آل رسول دلایلست بر امامت و جوب اطاعت اهل بیت
 نقل است که سلطان محمد غلامبند در مسجد دوازده اعظم رسید که سبب این
 چیست که مقور شده که چون صلوات بر رسول هم فرستند آل را با انقباض
 در صلوة شویک سار آمد و در زمان پیغمبران پیش این بیت بنموده و عطف
 از جواب عاجز شد بعد از آن سلطان گفت که مراد تو وجه اینست که چون ختم شوی
 بعد از آن دو وجه را ذکر نمود یکی از آن دو وجه اینست که چون ختم شوی
 بحضرت محمد ص شد بنا بر این مقور شد که دعای حضرت رسالت پناه

مفزون شد بدعای آل آنحضرت بوده باشند این و کجاست بقایت و حقیقت بنا
 سلطان محمد رحمه الله علیه صاحب عقل و فهم و کیاست و فراست بودند
 حقیقت اسلام بر وی ظاهر شد و خواست که در دایره اسلام داخل شود
 چون شناخته شد و آن زمان کثرتی و اعتباری داشتند او را فریب داده و
 مدعیان کردند بعد از مدتی در مجلس سلطان در میان شافعیه و
 متاخره و مباحثه واقع شد و عیبهای هر دو یکدیگر را در مجلس سلطان
 ظاهر ساختند و چون سلطان بر عیبهای هر دو مذہب مطلع شد از
 هر دو رنجید و رمید و علمای شیعه فرصت یافته بعد از بیان عیبهای
 هر دو طایفه حسن مذہب شیعه اتنی عسری را ظاهر ساختند و چون
 سلطان بر حسن مذہب اتنی عسری اطلاع یافت اختیار بر مذہب
 صحیح نموده و در روزی سخن کرد و علامه علی را در آن روز نگاه داشت و او را
 اعزاز فرمود و فرمود رحمه الله علیه اطاعت من فدا را دان بطاعتهم
 اللهم اهل بیت نایب الملک یعنی اطاعت کرده ام کسی را که خواسته است
 آله ایشان که پاک کردن ایشان را که اهل بیت خاتم الرسل باشند بدانکه
 این بیت است بر این ائمه ای که بعد از پیغمبر علیه السلام است
 و بطاعت و مطیعان از جمله این ائمه است که بدستی که اراده الله تعالی
 تعالی کرد است که پاک کردن شما اهل بیت را از هر دست و قبیح این
 ایست که اهل بیت علیهم السلام معصومند از هر شیعی
 باشد و شیعی و سنی مراد از اهل بیت حضرت مرتضی علی و فاطمه و حسن
 و حسین است و در عهد کتبههای اهل سنت مثل صحیح بخاری و صحیح
 و در کتاب الجمع بین الصحیحین و در کتاب الجمع بین الصحاح السنده و

تفسیر و تعلیل احادیث نقل شده که این مذکور در آل عبا نازل شده این
 در خانه ام سلمه نازل شد و احمد بن حنبل و تعلیل پسند خدایان حکایت
 از ام سلمه روایت کرده اند و گفته اند از آن نیست که فاطمه علیها السلام
 بخته بود حضرت رسالت پناه علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
 نازل کردند و بر بالای دکه نشسته بودند که خبر ابراهیم رسالت بود و کساء
 خیمه در زیر ایشان افراشته بود و من در حجه نماز میکردم در میان نازل شد
 پس حضرت رسالت پناه زیاد فی عبا را بر اهل بیت بچشم دست بخاک
 بلند کرد و گفت که خدا یا ایشان اهل بیت منند و خاصان منند خدا یا
 رحمت را از ایشان دور ساز و مطهر گردان ایشان را پس من سوری داخل
 آن بیت گردم و گفتیم که من باشما هستم رسالت پناه گفت که آنک را خبر
 یعنی عاقبت تو بخیر است و بخاری و مسلم و صاحب الجمع بین الصحاح السنده
 این حکایت از عائشه نقل کرده اند اطاعت من بضعه البی و بیته
 کما تها لم یکن فی النسوة الاول لولا ما کان للزهره من کفو
 و لم یکن لبقی قط من کل یعنی اطاعت کرده ام کسی را که پاره تن پیغمبر
 و زوجه اوست و مثل زوجه او بوده و در میان زنانی که در زمانهای
 پیش بوده اند او علی غیب بود فاطمه را کفوی و پیغمبر را نسلی غیب بود
 فاطمه زهرا را علی قدر بیت که حضرت رسالت پناه او را سیده نساه
 عالمین خوانده پس بقول حضرت مصطفی ص او هم تراست از همه زنان
 که از اول دنیا تا آخر دنیا بوده اند و خواهند بود بادی نقالی بایر وانی
 هدایما تا بر پیاده لید هب عتیک الریح اهل بیت بیان طهارت و عصمت
 آن عالیشان نموده او جامعه کمال صورت و معنوی و صاحب و مجرات

و کرامات بوده چنانچه مذکور خواهد شد و در جمیع مآد و رش و کلمه میگوید
 و در بعضی در علم و معرفت و طاعت و عبادت در مینه کمال بوده و بعد
 از وفات حضرت رسالت پناه جز سجدات و تعالی ملکی و میفرستاد که
 از برای تسلی خاطر آن خاتون قیامت از امور عیبیه تقوی فرماید و حضرت
 امیرالمؤمنین ع گفت کوههای ملک را می نوشت و آن کتاب را محقق فاطمه
 میگوید و آن دست بدست بخت حضرت صاحب الزمان رسید بدانکه تقدیر
 بسیار در فضل حضرت ع شیعیه و سنی روایت کرده اند از جمله آن اعا
 اینجند است که حضرت رسالت پناه گفت که فاطمه ضعیفه عتی یوسفی
 ملا یوسف یعنی فاطمه پاره از من هست از او میگردد مژده که از او میگردد
 او را اینجند است دلیل است بر اینکه از او میگردد که آن حضرت فاطمه ملقب باشد
 زیرا که از او میگردد حضرت فاطمه بحکم اینجند است از او میگردد حضرت رسول
 و الله تعالی فرموده که الذین یؤمنون بالله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخر
 یعنی آنکه ای که از او میسر مانند بخدا و رسول لغت کرده است ایشان را
 الله تعالی در دنیا و آخرت آنچه در کتاب محمد با سبط نبی الهادی در بیان
 فصل و کمال آن معصومه از کتاب اهل سنت نقل شد بحسب و در حدیث
 از مسند احمد بن حنبل و در حدیث و از صحیح بخاری چنان حدیث و از صحیح
 نه حدیث و از تفسیر تفسیر تفسیر و از جمیع بابین صحیحین یک حدیث
 و از کتاب الجمع بین الصحاح السنه پنج حدیث و صاحب کشف الغطاء نیز
 احادیث از کتاب اهل سنت در فضل آنحضرت نقل نموده از آنجمله حدیث
 در طریق تزویجش با حضرت امیر مصلوات الله علیه از کتب اهل سنت نقل
 نموده که از او حدیث بزرگی نشان حضرت امیرالمؤمنین ع و زوجینش

ظاهر میشود و از آنجمله حدیثی از کتاب مناقب خواهد شد که از عن محمد شین
 اهل سنت است نقل نموده که حضرت زان اینست که این گفت که نزد حضرت
 رسول الله ص بودم آنحضرت را در عالم وحی میفرمودی و میفرمودی و چون به
 آمد گفت که ای این میدانی که جبرئیل از پیش صاحب عرش چه خبر آورده گفت
 که خدا و رسول دانا ترند گفت که الله تعالی مرا امر کرده که فاطمه را بعقد علی
 در آورم پس جبرئیل مرا آنحضرت جماعتی از مهاجرین که ایشان را نام برد و بعد
 ایشان را از افضلا و طلب نمودم چون جماعت نشستند حضرت رسالت پناه
 خطبه بخواند و بعد از خطبه گفت که شما را گواه میگویم که بد رستی من فاطمه
 بعقد علی در آوردم چنانکه رسول متقال نقره او را می شود علی باین و علی غایت
 و چون علی ع حاضر شد حضرت رسول الله ص متوجه او شد و بستم کرد و گفت
 یا علی الله تعالی مرا امر کرده که فاطمه را بعقد نمودم در آورم و من او را بعقد
 در آوردم چنانکه رسول متقال نقره او را می شود گفت و ای شایسته بار خدای
 بعد از آن علی برخاست و خدا را سجده کرد بعد از آن حضرت رسالت پناه
 او را دعا کرد بکثرت و خوشی و پاک و مبارکی مثل باران از کتاب مناقب
 نقل نموده که معصوم حق اینست که بالای آن جماعت گفت که روزی حضرت رسالت
 پناه ص بیرون آمد بازوی نوری مثل دایره فیر بر سر عبدالمجید بن حنفی
 برخاست و گفت یا رسول الله این نور چیست در جواب گفت که بشناختن او از
 پروردگار و من رسیده در باب برادر و بر و بر و در خدمت الله تعالی فاطمه
 بعقد علی در آورده و رضوان خاتون بهشت با او آید و رخت طوبی را جنب
 و از آن نور شهنشانه بعد از دوستان اهل بیت و از زبرد رخت طوبی
 ملائکه آفریده و بهی که از آن نور شهنشانه آفریده پس چون ۱۱۱

واجب گردانیده و احادیث در باب وجوب محبت امیرالمؤمنین عروا و بان شیعه
و بیستی روایت کرده اند و این معنی متواتر است و از آنجمله این حدیث است حب
علی حسنة لا تقصر معها سيئة و بعضه سیئه لا یقع معها حسنة یعنی محبت
علی حسنه است که بان ضرر نمیرساند هیچ سیئه و بغضش سیئه است که بان
نفع نمیدهد هیچ حسنه صرفت فی حب آل المصطفی عمری من ماله منهم
الیکه قط لوامل یعنی صرف کرده ام محبت آل مصطفی عمر خود را و هر که
با ایشان بی میل بوده هرگز بسوی ما تمایل نکوده او بدانکه مقتضای محبت
بودن محبوب دشمن بودنت پس اگر کسی با دشمن محبوب دشمن نباشد
دعوی دوستی صادق نخواهد بود رباعی در بعضی کتب باقی چنین است
هر علیت یقین نخواهد بودن در دعوی دوستی باقی صادق است
با دشمن دوستی کتب باقی دشمن الناس بعد محمد قتل فترقا و میرزا
فرقا غاوین کا لمل یعنی بعد از پیغمبر امتش متفرق شدند و گویند
چندین فرقه گمراه حیران مثل شتران بی چوپان همل شتران کفر چوپان
ایشان را رها کرده باشند منهم تحت فرقة هی قد انبعت و صحیح عام
الانبیاء و الرسل یعنی ازین چندین فرقه یکی از ایشان نجات یافتند
که متابعت مؤمنند و صحیح عام الانبیاء و ایضا مؤمن حدیث مشهور است که
شیعه و بیستی از حضرت رسالت پناه ص روایت کرده اند که گفت سق
امتی ثلثة و سبعین فرقة ما لها ناجیه و الباقی فی النار یعنی امت من
عنقریب هفتاد و سه فرقه خواهند شد بیک کوه از ایشان ناجی و ستمکار
و باقی از اهل نارند در کتاب اربعین و تحفة الاحیاء و غیر آن بیان نمودیم
که آن کوه ناجی و ستمکار مشیعه اشعریست از مشوح معفو از بیکها

عنقریب

عنقریب بیان این معنی بر وجه المختار خواهد شد و روایات شیعه این حدیث را
با بیستی نقل کرده اند که حضرت رسول الله ص گفت که امت برادر من و منی یک
از وی هفتاد و بیک کوه شدند همه ایشان از اهل نارند مگر آن کوهی که
پیروی و متابعت کردند و منی موسی را که پوشش باشد و امت برادر من و منی
هفتاد و دو کوه شدند همگی از اهل نارند مگر آن کوه که متابعت کردند
و منی موسی را که شعرون باشد و امت من عنقریب هفتاد و سه کوه خواهند
همه از اهل نارند مگر بیک کوه که متابعت کنند و منی مرا که علی بن ابی طالب
باشد بیک کوه ظاهر این حدیث اینست که فرقه ناجیه از ائمه جهم و ستمکارانند
اگرچه از اهل عصیان باشند و اینکه ما لجلال و رانی که از علمای اهل بیت
گفته که بغایت دوداست که عاصیان فرقه ناجیه همگی آمرزید و شتوند
و از ائمه جهم نجات یابند بغایت بیوجیه و بیصورت است چه دود و از
که گویند معال عاصیان فرقه ناجیه را از ائمه جهم نجات دهد و صیبت
و محنت و ریاضت را کفاره کنانها ان ایشان سازد و احادیث اهل بیت عم
براین ناطقت و مناسب این است که از احادیث که درین باب وارد شده حدیث
حقیقی در ایقان نقل نمایم از ابی الصبیح الکنافی نقل شد که گفت که برآ
من و زار و نزد حضرت امام جعفر ع پس آنحضرت گفت که آتش طعمه خود
نمیسازد احدی را که صاحبان هدیه باشند یعنی شیعه اشعری باشد
پس زار و گفت بعضی هستند که این هدیه دارند و کناههای کبیره میکنند
پس آنحضرت گفت که نمیدانی پدر و مرچه میکنند و گفت که هرگاه که مؤمن
کناهی چند کند که موجب ائمه جهم باشد الله تعالی مبتلا میسازد او را
بیلائی در بدنش یا بخوف و ترسی تا آنکه از دنیا بیرون رود و حال آنکه

از کتابان یزیدون گفته باشد و یا یعنی احادیث بسیار از اهل بیت عم و ولایت
و لیکن چون مطلب درین کتاب اختصار است بنا بر این با پیچید بیش کفای میکنم
اگر گویند که بنا بر حجت پیچید بیش لازم می آید که شیعه اثنی عشر را از حجت پیچید
نباشد و حال آنکه از انا و اهل بیت معلوم شده که مؤمنان باید که از حجت پیچید
بسیار بترسند و بر حجت خدا بسیار استوار باشند و آری باشد و تا در حجت است باید که
در میان خوف و رجاء باشند در جواب میگویم که حق این است که مؤمن باید که
از حجت پیچید بترسد زیرا که ممکن است که الله تعالی مؤمن را بنا بر اعمال
قبیحه اش بخردش و اگر از دست شیاطین در وقت مرگ سلب ایمان از وی کنند
تا آنکه کافران دنیا بیرون رود و باقی حجت واصل شود و حدیث مشهور که
شارب الخمر تا چهل روز از عید کافر خواهد بود معنیش اینست که الله تعالی
او را بخردش و امید ندارد و شیاطین از وی سلب ایمان نمینمایند تا روز قیامت
بر این معنی حمل کرده میشود و حدیث اینست که در وقت مرگ بر تارک حج گفته
میشود که میری مردی که خواهی که خواهی بهودی میروا و اگر خواهی نگرانی
مثل السفینه الی المصطفی یعنی المتسکون بهم فالعلم والعمل یعنی مثل
کشتی اندازال... حتی پس نجات یافتند کسانی که با ایشان متمسک شدند
در علم و عمل این یکسانند و است پیچید بیش که شیعه و سنی روایت کرده اند
که حضرت رسول الله ص گفت مثل اهل بیتی که مثل سفینه نوح من ركبها
نجی ومن تخلف عنها غرق یعنی صفت اهل بیت من صفت کشتی نوح است
هر که در آن نشست نجات یافت و هر که تخلف نمود غرق شد پیچید بیش دلیل
بر این که شیعه اثنی عشری در میان هفتاد و سه کوه ناجی و رستگارانند
پیچید بیش را شیعه و سنی روایت کرده اند و از احادیث صحیحین ثابت است

و حدیث

در کتب

در کتاب دعوت ذکر کرده ایم که پیچید بیش در کتاب چند از کتب اهل سنت مذکور است
من فارق المرقفی ومن يتابعه کمثل شاة هي تصاب بالنزل یعنی هر که
مفارقت نمود و جدايي اختیار کرد از مرقفی و تا عبادش مثل گوسفند است
که بعضی قول گرفتار باشند قول بفتح نا و او بر مصیبت مثل جنون که عارض
گوسفند میشود و چوبان و گله را و اگر داشته بعقب میبرد ترک زین
اهل الذر قاطبة فأت زينة اهل الزهد بالعطل یعنی ترک کرده ام
زینت اهل و طاعت تمام زیرا که زینت اهل زهد ترک زینت است
حجت المرقفی از سنت موالیه بالحنس والجنب و مقه الوشل یعنی حجت
مرقفی را یعنی که گمانیده است دوستانش را بد رشت پوشیدن و کمزور
خزیدن و شل و امکیدن و مثل آبیان کیت که قطره از شکاف کوه
چکیدن میشود لحاظ آنکه این یکت اینست که حجت حضرت مرقفی تمییز
بغایت عظیم ملحق با این نعمت اگر چه مفلس و تهی دکت و تنگ معاش باشد
و سوا لباس در شسته و طعام کم لذت و آب ندک او را میسر نشود را حجت
و شاکر است و تنگدل نیست پیچید قانع خفت مؤمنانه فليس طلب
والكلل یعنی محبت علی قانع است و خفیه است مؤمنان نیست طلب
سترها و گاه که بضم کاف شده دانست تزین با و حب حیدر
تزین لبس بالخی و الخلل یعنی زینت من بتقوی است و محبت حیدر
من نیست بزور و ساهولها جمال لبس خیل و لا ابل جمالنا فی
اتباع را کمال جمال یعنی جمال و حسن حال ما نیست در داشت اسباب
و شدت آن جمال و حسن حال ما در متابعت را کمال جمال است یعنی شادمانی
بدانکه را کمال جمال از نامهای حضرت خاتم النبیین است چنانچه را کمال جمال

در کتب

از اسمهای حقوت مسیح است از کتاب شعبا عیاری نقل شده که ترجمه اش اینست
 که ای قوم بدرستی که من دیده ام صورت را که آنجا را که پوشیده است
 پرده های نور و دیده ام را که آنجا را که نور او مثل نور حق است و از نور حق
 نیر عیاری نقل شده که در آن ذکر شتر سوار است بجای آلا بنی صریح مقفیا
 قلت فی طلب العقار و الابل یعنی بجیت آلا پیغمبر که دیده ام غنی و توانا که
 پس نیستیم در طلب عقار و شتران لن متهمیم چنانچه راجی حسن فان
من بعد الجی من السبل یعنی که فتره ام راه جدید را که ابوالحسن باشد زیرا
 که راه او بخات دهند و تراست از همه راهها قال البی علی خیر البشر
 لذا تابعه فی العلم والعمل یعنی بنی گفته اند که علی بهترین بشر است بنا بر
 متابعت میکنم او را و علم و عمل را و این شیعه و سنی روایت کرده اند که
 حضرت رسول الله ص گفت علی خیر البشر مزایای فقد کفر یعنی علی بهترین
 بشر است هر که با کند که فرستاد رکنا بزرگترین ذکر و این انجیل
 کرده ایم صراط مستقیم غیر از مجموع و غیره غیر مستقیم و معتدل یعنی
 صراط علی مستقیم و درست است و در آن یکی واهوار و نیست و غیره صراط
 علی واهوار و کج است دلیل و برهان بر استقامت و راستی طریقی حضرت
 و یکی و ناه راستی غیر طریقی آنحضرت بسیار است و درین کتاب بعضی از آنرا
 ذکر کرده ام و شیعه و سنی روایت کرده اند که مراد از صراط المستقیم که در
 فاتحه است صراط علی است سبیل آلا بنی لا اعو حاج له سبیل که
 سبیل بلا ذل یعنی راه آلا پیغمبر کجی ندارد و می رود درین راه سالکین راه
 رفتن بی لغزش ظاهر است که طالب دین هرگاه راه اهل بیت را اختیار
 کند که بیلان راه و بیند او را لغزشی واقع نخواهد شد و دلیل بر اینست

بسیار است از جمله ادله حدیث سقیمه است که مذکور شد ان شاء الله تعالی
 دیگر دلائل مذکور خواهد شد اسیر و نهج آلا سبیل علی و اسیر
سبیل الحق بالکمال یعنی می رود در راه آل پیغمبر و فان صاحب تعجیل شری
 در راه حق رفتن با کمال است و سستی سبب تعجیل در سبیل طریقی اهل بیت
 اینست که بدلیل و برهان استقامت طریقی ایشان را داشته اند و این سبب
 شوق است در سبیل طریقی ایشان مقتضای تعجیل است التخت راجلی یعنی
 باب داریم منهم الی غیرهم است بر تعجل یعنی خوابانیده ام و تفرخ و در
 در در خانه اهل بیت پیغمبر و از در خانه ایشان بخوابی دیگر می رود و در
 هر دو معنی خانه است این بیت کنایه است از اینکه عجل از حضرت مصطفی
 سوا اهل بیتش را اطاعت نکرده ام و بخوام که در این اطاعت بنا بر اینست
 که بدلیل و اخذ و بر این قاطعه و بخوام اطاعت ایشان را داشته ام یعنی آن
 ادله مذکور شد و چند دلیل دیگر مذکور خواهد شد امشی و مرا اهل
سعی و هوله ولست امشی و را نه علی مهل یعنی از عقب اهل بیت میرا
 بعنوان سعی و هوله و در عقب ایشان میر و راه هوله شد رفتن
 که بد ویدن نرسد این بیت کنایه است از کثرت اشتیاق و در متابعت
 اهل بیت بغیر آلا لبتی مستمده یا ان الحافه فی الاقدام بالثقل
 یعنی اقتدا و پیروی میکنم بغیر آلا پیغمبر بدرستی بخات و پیروی و نقل
 بدانکه این بیت اشاره است بخدیجی که از حضرت پیغمبر ص متواتر است
 آن حدیث اینست که آنحضرت امت را مخاطب ساخته گفته که میکند و مرد
 میان شما ثقلین را یعنی دو چیز عظیم بغیر از آنکه کتاب الله است و عزت
 که اهل بیت منند او را این دو چیز عظیم است و میگوید هر که راه شوی و این

و بجز این هم جدا نشوند تا دو قیامت نزد حق بن رسند ایچدی بی ترد شیعیه
ثابت و متواتر است بلکه نزد اهل سنت نیز متواتر است صاحب صراط المستقیم
گفته که این حدیث را احمد بن حنبل ایچدی بن طریق نقل کرده و مسلم که از احمد بن
محمد بن اهل سنت است و بجز و چهارم صحیح خود در دو موضع نقل کرده و در کتاب
سنن و صحیح ترمذی و کتاب عقدا بن عبد الوہاب ایچدی بی مذکور است و ابو یوسف
شافعی ایچدی بن طریق آنرا نقل کرده و در تفسیر ثعلبی در تفسیر سورة النحل
ایچدی بی مذکور است و گفته که این مرد و بیک از عمده محمد بن اهل سنت است
ایچدی بی را بدو بیت و در طریق نقل نموده بی شافعی ایچدی بی متواتر است و صحیح
و ثابت است و دلالت صحیح بر وجوب متابعت اهل بیت عم دارد و دلالت
صحیح دارد بر اینکه از هفتاد و سه گروه امت ناجی و رستگار شیعیه اثنی عشرت
مؤمنان را ایچدی بی ثابت صحیح و رانبات حقیقت مذہب اثنی عشری کاغذیت
در کتاب رجوعین عبارات ایچدی بی را و بیانات وجه دلالتش بر مدعا تفصیل
ذکر کرده ایم ایچدی بی در کتاب الجہم بین الصحیحین که از عمده کتابهای اهل
سنت است از زید بن ارقم باین عبارت نقل شده گفت که رسول اللہ ص
گفت کہ انی ناولکم فیکم الثقلین ما ان تمسکتم برن یصلوا بعدی یا حدیثا اعظم
من الآخر و هو کتاب اللہ جعل حمل من السماء الی الارض و عزیزی اهل بیت
ان یبقی تر قاحتی و اعلی فانظروا کیمن یتخلفونی فی عترتی یعنی بدست صحیحین
در میان شما ثقلین را یعنی دو چیز عظیم بقیس را اگر تمسک بدان شودید
گمراه نشوید یکی از ان دو اعظم است انان دیگر وان کتاب اللہ است وان جلیلت
کشیدہ از آسمان تا زمین و عزت من کہ اهل بیت من باشند و این دو از هم
جدا نشوند تا بزمن آیند پس نظم کنید کہ چگونہ بقدا ز من با اهل بیت من

مسوز

سائل خواهد بود شدت نسبت در اینک ایچدی بی دلالت صحیح دارد بر اینکه
شیعیه اثنا عشری در میان هفتاد و سه گروه امت ناجی و رستگارند زیرا کہ
عزیز ایشان کسی قابل باین شدت کہ تا و ز قیامت همیشه یکی از اهل بیت باکتا
خدا میباشند کہ پیرویش سبب گمراه شدن است و **بابی** بیرون مر و از طریق
حقای سالک: و بہار مکن پیروی ہر مالک: کن پیروی کسی کہ بہ نادانی
بر تارک او افتد: **آل اثنی زینہ ذکرہم طو**: لدی ذکرہم اعلی من
یعنی آل سبغ ذکر ایشان لذین و شیرین است نزد من ذکر و یاد ایشان از غسل
شیرین تر است ہر کہ عقلش را معالجہ نموده باشد و از مرصہا پاکش ساخته
باشد لذت نامہای با برکات اهل بیت عم آورد کہ میکند و در واقعہ عقلش
بغایت شیرین است: اطعت طائفہ قد جل شانہموا: و ہم ائمة الخاتم الزک
یعنی اطاعت کرده اطرافیکہ کہ جلیل و بزرگست نشان ایشان و ایشان امامان
آل خاتم الرسل اند: ساری لبروج عدادہم لا تہوا: **ابرج ایچدی بی** صاحب الملک
یعنی مساوی شدت است با بروج عدادہم آل خاتم الرسل زیرا کہ ایشان
برجہای ستارہای شرع افزو محمد بند حضرت رسالت پناہ بمنزلہ ملک است
معارضہ و بینہ و مساہیل شرعیہ بمنزلہ بنجو مند و وارزہ امام بمنزلہ وارزہ
بر چند علوم شرعیہ و معارف بقیہ در بن بروج سار و کرد و از بروج بیج
انتقال نموده تا آنکہ بروج دوازدهم کہ حضوت مہدی عم منتهی شد بدانکہ
شیعہ اخاد بیت بسپار از حضوت رسالت پناہ نقل نموده اند کہ ائمہ بعد از
آنحضرت دوازده اند ایچدی بی نزد شیعہ متواتر است و در کتاب اهل سنت
نیز درین باب اخباریث بسیار نقل نموده از آنچه این حدیث است کہ آنحضرت
گفت کہ بکون بعدی اثنی عشر خلیفۃ کاہم من قریش یعنی بی باشند بعد از

دوازده خلیفه که همگی از فرزندان ائمه علی در کتب اهل سنت و اخبار اهل سنت
نقل و حکم بر حقیقت نموده اند و در کتب صحاح خود ذکر کرده اند در کتاب صحیح
بخاری یکصد و بیست است و در کتاب صحیح مسلم پانزده حدیث و در تفسیر طبری
سه صد حدیث و در مجمع بین الصحیحین هفت حدیث و در کتاب الجمع بین الصحاح
السنة و حدیث در کتاب مستند ابن حنبل پانزده عبارت وارد شده است بکون
مقدسی من الخلفاء عدة نقباء بنی اسرائیل اثني عشر خلیفه کاهن من قریش
یعنی میباشند بعد از من خلفاء بعد و نقباء بنی اسرائیل و از مصلیقه
که جمیع از قریش اند الخطیب خوارزم و چند محدث از محدثان اهل سنت
دوازده امام را ذکر کرده اند و اسماء شریفه ایشان را مذکور ساخته اند
آنکه ائمه را در کتاب اربعین ذکر نموده ایم بدانکه این حدیث دلیل اخصیست
بر امامت ائمه اثني عشر و بر اینکه ناجی و رستگار شیعه اثني عشر است زیرا
که هیچ طایفه از هفتاد و سه گروه عمل با پیغمبر نکرده اند و امام را دوازده
نمیدانند سواً شیعه اثني عشری بخار سیده حدیث صحیح مصطفوی که
هشت بعد چهار امام هشت و چهار که ذکر کرده ایم حدیث صحیح مصطفوی که
بعیر پیرو آل و ائمه اطهار بدانکه ذکر دوازده امام در تواتر متواتر
نیز واقع شده است و در کتاب حکمة العارفين ذکر عبارت تواتر
و ترجمه آن کرده اند این طریقه که اهل سنت با آنکه چهار بار را خلیفه بنیاد
و در آن تحت ایشان میزنند و وقت احتیاج واضطوار با ایشان متوسل
نمیشوند بلکه با ائمه اثني عشر متوسل میشوند و وقتی که متوجه سفر
مکه معظمه بودند شب کشتی ماطر فانی و مشرف بر عزق شد کشتی آنان
مستقر و مالکی مذکور بودند چون طوفان را عظیم دیدند بفریاد درآمدند

و با آنکه

و با ائمه اثني عشر متوسل شدند و با او از بنیاد با ائمه اثني عشر امام میباشند و
چهار بار با ایشان نیامورند و در روز نالغای سستی بر سید مر که در وقت
طوفان دوازده امام را چون طلب میکردید و جواب گفت که این قاعد
اهل دریا است گویا که اعتقادی که ایشان در جسد یار دارند با این اعتقاد است
که جاهلان شیعه مجید و نعمت الله دارند و وقت تعصب نام ایشان را
مذکور میسازند اما در بعضی اوقات تعصب در وقت احتیاج واضطوار
با ایشان متوسل نمیشوند **بابی** از کتب مصطفی امام است که چار
از روی چه گوئی که امام است چهار **بابی** از کتب اربعین که چار و ناچار
خواجه بعد از پیروی کشت و چار **بابی** از کتب اربعین که چار و ناچار
هم موکل و ابراهیم منتهی حد **بابی** یعنی بسوی آل پیغمبر است شک و حق
من ایشان ملجأ منتهی و بسوی ایشان منتهای فرج و شادی من موانع
ملجأ است **بابی** لاکه الموت بلحقت مقدمه **بابی** از کتب اربعین و عظام آل
یعنی کراحت ندارم از موت بلکه دوست دارم آمدن موت تا آنکه به بیم
در هنگام رحلت مصطفی و مرتقی را **بابی** یعنی عینی لدی الملمات و کجما
ان مسروق العظمی لدی لاجل **بابی** یعنی شاد میگردانند مرا نزد مردن و بدین
روی مصطفی و مرتقی بد رسنی شادی عظیم من نزد رسیدن اهل است
بدانکه علمای شیعه از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده اند که گفت
هیچ مؤمنی نیست که بپایه مگر آنکه در وقت مؤمن حاضر شوند نزد او محمد
و علی پس چون بر میزند ایشان را مؤمن شاد و خرم شود پس حضرت عیسی
برخیزد که برود مؤمن گوید که کجا میروی و من آرزو مند بودم که شما را
بر بیم پس حضرت رسول گوید که آیا دوست میداری که رفیق ما با نبی

پس من کوید که بلی پس حضرت رسالت پناه دایم خیال سفارش او کند ^{الموت}
و خبر دهد او را که مؤمن محب او و علیست و اگر مؤمن نباشد بلکه کفر و فتنه
و علی داشته باشد از همه چیز مگو و هرگز بدین محمد و علیست پس بشناسد
ملک الموت او را که او دشمن او و علیست صاحب کشف القهر انوار همت
روایت کرده که داخل شد در محبت من علی بن ابی طالب پس آنحضرت بفرمود
که چه چیز ترا آورده است گفت که محبتی که بتو دارم و یا امیر المؤمنین مرا
آورده است پس گفت یا خارش ایام تو مراد دوست میداری پس گفت آری والله
یا امیر المؤمنین پس گفت که چون جان بخلغور و رسد مرا بجنوایی بهر چینی
که دوست داری و تر خوش آید و اگر بهر چینی مراد روز قیامت در حال آنی که
برآم و دور من از مراد منی از مردان از حوض هرا بینه به چینی مرا بجنوایی
که دوست داری و تر خوش آید و اگر بهر چینی مراد روز قیامت در حال آنی که
بالوای چند در پیش حضرت رسول الله هرا بینه به چینی مرا چنانچه دوست
دارم اینچند پیش از آنحضرت نقل شد و مشهور است یا خا و همدان مؤمن
برقی من مؤمن او منافق قبلا بیرقی طوف و اعراف بنعنه و سعد و افضلا
و انت عند الصراط فرقی فلا تخف عثرة ولا زللا استماع من بار علی
ظهار نخاله فی الخلاوة العسلا اقول للنار حین تعرض العرق دعیه
لا تغلبی الرجال دعیه لا تقریه ان له حبلا یجبل الوعی منملا
خلاصه معنی این ابیات اینست ای خارش همدان هر که می رود مرا می بیند
خبره مؤمن باشد و خواه منافق الی و می شناسد و من او را می شناسد
و اسرار و آنچه کرده است و تو در روز صراط میشناسی مرا پس متوسل زلفش
بتو میخوانم از آب خنک چون تشنه باشی و خیال کنی آن آب شیرینی

عسل است

عسل است میگوید بر آتش در وقت عرض که این را قبول کن و این را و کنایه
نزد ملک مشغول بر آنکه حبلا و حبلا و حبلا است یعنی از پیروان و تابعان
و حتی بکنه بر است اطعت حیدره یبقی موالیه فی الحشر من مایه
خاتم الرسل یعنی اطاعت کرده ام حضرت امیر المؤمنین ع را که آب میهد
دوستان خود را در روز حشر از حوض خاتم الرسل اعداده و یلهم بقی
فی عطش ولا یكون لهم فی الحشر من یهل یعنی دشمنان علی و یارانش
در قنبر می خواهند مانند و ایشان را نیست در روز حشر شربت آبی بیا که
از حدیث خارش همدان و غیر آن معلوم شده که در روز قیامت ساقی
حوض دشمنان را از پیش حوض میباند و دور میگرداند و ایشان نشسته
و عیان خواهند ماند یور یكون الخافون فی العر تجرب حیدر کون
ذاجدلی یعنی دور و زی که مخالفات اهل بیت علیهم السلام و المرعیم
باشند تجت حیدر من خواهد بود در شادی و خوشحالی ان علیا علی
یجفقی فلا یخاف من العثار و الزلل یعنی بد رسپی علی بر صراط ها فقلت
میکند مرا پس متبیرسم من از لغزش این بطریق و حمد الله علی از کثا
ابن المعانی شافعی نقل کرده و سندش را به شمامه بن عبد الله بن افریقا
که گفت که حضرت رسول الله ص گفت که هرگاه قیامت شود صراط بر لب چشم
نصب شود کسی از صراط خواهد گذشت مگر اینکه با او نوشته از وایت
علی بن ابی طالب هم بوده باشد مقسم الجنة و النار حیدره معجبه
امن و لیس ذ او جل یعنی قسمت کنند بهشت و دوزخ حیدر را است
محبت و دوست او با ائمت است و او را تر می زانند جهت بخواند بنوع آحاد
در این باب از شیعه و سنی نقل شده از انجمله ابن طائوس رحمه الله علیه

در کتاب یقین از طریق اهل سنت از علی ابن ابی طالب نقل کرده که گفت مطاش
 الناس ما احبنا رجل فدخل النار وما ابغضنا رجل فدخل الجنة وانا فيهم
 والنار يعني اى جماعت مردمان دوست نداشته ما را مروى پس داخل شود
 در آتش و بعضى مانند گفته است مگرى پس داخل شود در بهشت و مرصفت
 كنه بهشت و ذوق بهشت طولی دارد این عبارت بعضی از آن حدیث است
 اطاعت من و جلد الاكره صغیر مكره الاكراه والاعمال و بعضی اطاعت
 کرده ام كسى را كه در صغیر من موعده و خدا شناس بوده و او شكندك لا ت
 و قبل بود و این سه اسم اسمهای بنان است كثر من البتة و حامله
 فكثر من عاجل بل فكل یعنی از برای شكست بنان حضرت پیغمبر ص حال
 حضرت امیر المؤمنین عم شد پس شكست بنان از دستتاب بی درنگ نقل شد
 كه حضرت امیر المؤمنین هم گفت كه در آنوقت كه با بردوش حضرت رسالت
 گذاشتم از برای شكست بنان خود را چنان دیدم كه آسمان را تو افروخت
 كطاعة الثقلین كان ضررته فی خندق فی قتال عر و الجدل یعنی مثل
 طاعت ثقلین است ضررت مرقتی در جنگ خندق بر عمرو بن عبد و
 كه جلد بود یعنی شد بد الخصر و در جنگ محكم بود و از شجاعان و دلیران
 عرب بود حضرت رسالت پناه فرمود كه لفرقة علی ع و بن عبد و خیر
 من عبادة الثقلین ترجمه اش اینست كه ضویت علی بر عمرو بن عبد و خیر
 بهتر است از عبادت ثقلین یعنی جن و انس اطاعت من دفع العطاء
 فی فقر من وجه ماء هو اعلی من العسل یعنی اطاعت کرده ام كسى را كه
 برداشت سرش در بیابان بی آب و گیاه بار زوی آبی كه او شیرین تر بود
 از عسل فامان راهب هناك معبد بحضرة المرتضى و المعجز الجلیل

پس ایمان آورد و راهی كه در آن عبادت كاهان بود حضرت مرتضی صلح مجتبرك
 فصار صفتها فی جيش حیدرة فصار مقتلا اهل البقی الجبل پس برفت
 در لشكر حیدر با شادی و خوشنحالی پس كردید كشته اهل ظلم برودی
 من حیث كان رضى الرحمن مقصدا صلی علیه و آله و سلم و صلی علیه و آله و سلم
 كه مقصود ما هی انایان آوردن و جهاد كردن رضای رحمت بود بروی نماز كود
 و حق تا صبح ملتها بداند كه باو یان شیعه و سنی این حکایت را نقل كرده اند و
 اینست كه از حبیب بن جهم نقل شد كه گفت در وقتی كه حضرت امیر المؤمنین
 ملا با بلاء و صغیر می بود و درآمد در دهی كه نام آن صد و بود و دیگر امر كرد
 كه از آنجا بگذریم پس ملا در زمین بلقع فرود آورد ملا لك استر بر حق است
 و گفت یا امیر المؤمنین مرد ملا را در زمین بی آب فرودی آوری پس حضرت
 فرمود كه یا ملا لك زود باشد كه الله تعالى بمالقی دهنده شد شیرین تر
 و از خج سرد تر و از باقوت صاف تر پس بخت كود بود بعد از آن حضرت متوجه
 زمین بلقع شدند و گفت ای مالك تو با احتساب این زمین را بكنید و مالك
 میكنه كه چون زمین را كنیدیم بسنك سیاه عظیمی رسید بر كه در آن سنك
 حلقه بود كه مثل نقره بوق میزد پس حضرت بمالك گفت كه سنك را بر دارید و
 بیندازید و ملا صد كس بود و خواستیم كه سنك را برداریم و نوازیم كاهان را
 جاش برداریم پس نزد يك آمد حضرت امیر المؤمنین و دو دست را بختاب سما
 بلند ساخت كه كه چند بگفت بعد از آن سنك را از زمین كند و چهل كوش
 بدو راند و ملا لك میكنه كه بعد از آن آبی ظاهر شد از شهد شیرین تر
 و از خج سرد تر و از باقوت صاف تر پس آب خورد و چهار پاییان را آب دادیم
 پس از آن آنحضرت آن سنك را بجای خود آورد و امر كرد ملا را كه بر بالای آن

خاله بریزیم بعد از آن کوچ گوید و برتر رفتیم که آنحضرت گفت که کیست از شما
که بتاسد موضع چشمه را پس گفتیم که ماهمه یا امیرالمؤمنین میباشیم
پس بر کردید و طلب چشمه کردیم و نیافتیم پس گمان کردیم که حضرت را بهر
تشنه کی عارض شد پس با طواف رفتیم تا گاه بصومعه رسیدیم پس نزد یک
بان صومعه شدیم راهی را دیدیم که از پی بر و هایش بر بالای چشمه
افتاده پس گفتیم یا راهب آیا ای داری که صاحب ما از آن بخورد پس آب تنگی
با ایشان داد و ایشان او را از احوال آب چشمه خبر دادند پس راهب گفت
که این صاحب شما نمی آید که نه بلکه او می بوی است بعد از آن از صومعه
فرود آمد و گفت که مرا پیش صاحب خود برید پس او را برودیم و چون چشم
حضرت امیرم بر وی افتاد گفت شمعون راهب توی گفت آری من شمعون
و این نامیست که مادر در میان نامید و کسی بر آن مطلع نیست بخواند و
پس از آنجا دانستی پس حکایت را تمام کن تا من هم تمام کنم حضرت گفت که
چند میوه ای راهب گفت که چشمه و نام چشمه را حضرت گفت که این چشمه با
نام خود است و از بهشت جاری میشود و سبزه و سبزه و میوه پخته از آن
آب خورده اند راهب گفت همچنین یافتارم در کتابهای انجیل و گفت که احا
اشهد ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله و انك و حق محمد و محمد ان
حضرت کوچ فرمودند و راهب در پیش آنحضرت بود تا بصبحان فرود آمدیم
و در میان لشکر اسلام و لشکر معاویه جنگ واقع شد و راهب اول کسی بود
که شربت شهادت چشید و حضرت امیرم فرود آمدند و اشک از چشم ریخت
و میگفت که آدمی با کسی خشم میشود که او را دوست میدارد و راهب در روز
قیامت در بهشت رفیق ما خواهد بود الحمت صعدا لثعبان منبره

منبره

مستقیماً فلجاً به بلا و جلی یعنی اطاعت کرده ام کسی را که از راهی بر بالای منبره
که از وی استفتا کند یعنی از وی فتوی بگیرد پس جواب مسئله از ده ها گفت
فی آنکه او را خوف و ترس باشد و آویان حکایت ثعبان را برین وجه روایت کرده
که حضرت امیرالمؤمنین عم و بر بالای منبره کوفه خطبه خواندن مشغول شد
درین اثنا از ده های پیدایشید و بر بالای منبره رفت مردمان بترسیدند و
فصل این کردند که او را از حضرت امیرم دفع کنند باشاره ایشانرا منع نمودند
از ده های آن پایه رسید که حضرت بر آنجا ایستاده بود حضرت خیم شد و آن از ده ها
بلند کرد بد تا آنکه ده ها بکوش آنحضرت متقل شد مردمان خائف
شدند و متحیر گردیدند پس آن از ده ها فریادی زد که بیاری از مردمان رسیدند
حضرت امیرالمؤمنین عم لب را میچنان بید و آن از ده ها کوشی داده بود بعد از آن
از ده چنان بشتاب بیرون رفت که گویا زمین او را فرود برد و حضرت بر
خطبه رفته آنرا تمام کرد و از منبر برآمد مردمان بنزد حضرت آمدند از ده
از ده ها رسیدند حضرت در جواب گفت که آنچنان نیست که شما گمان کرده اید
بلکه آنجا کسی از حکام حق بود مسئله بر وی مشتمل شده بود آمده آنرا از من پرسید
من با او نمائیدم پس برادری خیر نموده رفت راعی بود خلیفه حق آنکه بر من
جواب مشکل ثعبان دهد سلیمان وار نرجاهلی که چه مشکل شدی بدو و آن
زنک جهل بخود بچنانازی چون مادر فقل است کائن دوری که از ده ازان
داخل شد آنرا باب انعمیات میگفتند و معاویه چون میخواست که معجزات حضرت
امیرم مخفی شود فیلی فرستاد و در آن مخفی کشیدند و آن در مشهور و بیات
شد بجکه نفس الفرات حین طغی حینا برسلت علیه فی الوحل یعنی حکم
حضرت امیرالمؤمنین عم آب خوات کر شد و وقتی که طغیان داشت لیکر سلام

کودند بر آنحضرت ماهیان و کل بر این و کجاست که آب فرات بر تنه زیاد شد که
اهل کوفه بر سیدند از عرق پس بچند مکه آنحضرت رفتند و از طایبان آب کو
فرمودند پس آنحضرت بر استی سوار شد با مردمان بکنار فرات رفت و فرود
آمدند و وضو ساخت و نماز کرد و هر مردمان نظیر آنحضرت داشتند آنحضرت
دعاها کرد که اگر مردمان می شنیدند بعد از آن بکنار فرات رفت و چوبی در
دست داشت بر آن تکیه کرد بعد از آن چوب را بر روی آب زد و گفت که هر شوی
باذن و مشیت الله تعالی پس آب فرو رفت تا آنکه ماهیان ظاهر شدند در
تغریب پس ماهیان حلال کوشش بر آنحضرت سلام کردند و گفتند که السلام
علیک یا امیر المؤمنین و ما را طایه و ما را طایه و ما را طایه سلام نکردند
پس مردمان تعجب کردند و از سببان پرسیدند آنحضرت گفت که الله تعالی
ماهیان پاره حلال را ناطق گردانید و بر من سلام کردند و ماهیان بحسب قول
ناطق شباخت . اطاعت من طبعوا الصلوات بحاجتهم . من هم هو الوصیاء خاتم الرسل
یعنی اطاعت کرده امر کشایی را که هر مردمان در سنک ریزه و ایشان چه گشاید
ایشان اوصیاء خاتم الرسل اند این اشاره است بحکایت طبایر و البیه و آنجا
اینست که حبابه و البیه بچند متامیر المؤمنین آمد در وقتی که آنحضرت
در حبابه مسجد شریف داشت پس گفت یا امیر المؤمنین چیست دلیل ما
خدا ترا رحمت کند پس آنحضرت فرمود که بیا و دندان شک ریزه را و نشان د
فرمودند بدست مبارک پس کوبید بر آن سنک ریزه و بچند متامیر آنحضرت
آورد پس آنحضرت بخاتم مبارک خود آن سنک ریزه را می فرموده و فرمود یا
حبابه اگر شخصی دعوی امامت کند و تو را ندی که مثل آنچه من کردم پس بدان که
او محق مغرور منطاع است هر چه خواهد از وی پوشید نشود حبابه گفت

که پس بر گشتم تا وقتی که آنحضرت بدار بقار حلت فرموده پس آمدن بسوی حضرت
امام حسن ع در وقتی که آنحضرت بر جای امیر المؤمنین غم نشسته بود و مردان
آنحضرت سوالات میکردند پس آنحضرت فرمودند تو حبابه و البیه گفتن بی
ای مولای من پس فرمود بیا و آنچه باشت پس آن سنک ریزه را با آنحضرت داد
پس آنرا می فرمود و چنانکه امیر المؤمنین می فرموده بود حبابه گفت که بعد
از آن بچند مکه امام حسین آمد در وقتی که آنحضرت در مسجد رسولیم بود
آنحضرت سر از دایک خود طلبید و مر حبابه گفت و فرمود ای امیر المؤمنین علامت
و دلیل امامت را گفتن بی ای سید من فرمودند بیا و آنچه باشت پس آن
سنک را با آنحضرت داد پس فرمود آنرا چنانکه امیر المؤمنین می فرموده بود
حبابه گفت که بعد از آن دیدم علی بن الحسین صلوات الله علیه را در وقتی که من
بنهایت پیروی رسیدم بودم و بخود دایک و سینه ده ساله می فرمود پس دیدم
آنحضرت را در رکوع و سجود و او را مشغول عبادت یافتن پس عبادت بر شدم
از دلالت امامت آنگاه آنحضرت با نکشت سبابه اشارت بسوی من فرموده
پس چرا بی بسوی من عود کرد بعد از آن فرمودند که بیا و آنچه باشت پس آن
سنک ریزه را با آنحضرت داد پس آنرا می فرمود بعد از آن بچند متامیر محمد
با فر آمدن پس آن سنک ریزه را می فرمودند بعد از آن بچند متامیر حقیق
صادق آمد پس می فرمودند آن سنک را پس بچند متامیر جعفر
آدم پس می فرمودند آن سنک ریزه را بعد از آن بچند متامیر رضا ع
آدم پس می فرمودند آن سنک را حبابه بعد از آن فوت شد و عنقریب
در خانه این کتاب نقل خواهیم کرد که پیر این زن بچند متامیر حضرت امام
حسن عسکری ع آمد و سنک ریزه های ملارش را آورد حضرت امام علیه السلام

از برای او سنه و نوزده و امی کرد. قد اظهرهم علی الغیوب خالقهم و غیر هم احد
سلوکی لم یقل یعنی خالق مطلق گردانید بر علم غیب خود و صیغه خاتم
 الرسل را و غیر ایشان کسی سلوکی نگفت بدانکه حضرت امیرالمؤمنین بن خیر
 از غیب بسیار داد و آن خبرها در میان محدثین و از باب سیر و تقاریخ مشهور است
 و باورها می گفته که عندنا علم البلیا و المنا یا یعنی نزد ماست علم بلاها و غیر
 از آن جمله خبر داد که قاتل اونی طایفه مراد است و حاضر او نبود و پیر بوده و
 حاضر او روزی بوی گفت یا شقیق عافنا قد و خبر داد که در شهری و مضاف
 شما دانش واقع خواهد شد و خبر داد که میثم غار را بعد از وی بقتل
 خواهند رسانید و برداش خواهند کشید و آن درخت را بوی نمود و
 کرد که در کدام موضعش بردار خواهند کشید و همچنین خبر از قتل کبیل بن
 زیاد و قنبر و برای بن غارب را گفت که حسین من گشته خواهد شد و حق
 او را مصون نخواهی کرد و برای بعد از شما مدت امام حسین می گفت که دست
 گفت علی هم و برین حسرت و ندامت داشته و از جمله اخبار حکایت پیغمبر
 که سنه عظیم از روی آن برداشت و از آن جمله چون بکر بلا رسید دید
 که یان شدند و گفت که در این موضع قومی گشته خواهند شدند که بی حساب
 داخل بهشت شوند و خبر داد که معاویه نخواهد بود تا محاسن پیغمبر تسبیح
 و نکین شود و این بعد از آن بود که مکرر خبر از مرگ معاویه دادند و از آن جمله
 خبر آنحضرت است از مارقین که خوارج باشند مکرر خبر از برای آنحضرت
 آوردند که جماعت خوارج از نهی عبور کردند آنحضرت گفت که من با آن خدایی
 که حضرت محمد را معجوت ساخته که از نهی عبور نخواهند کرد تا آنکه برسد
 من گشته شوند و از ایشان باقی ماندند مگر آنرا زده و از ما گشته نکرد

مکرر از زده و از جمله خبرهای آنحضرت خبر آنحضرت دولت بنی العباس
 به تبع نزکان تا تا را اخبار غیبیه آنحضرت بسیار است این کتاب کجای این ذکر
 آن ندارد همچنین اخبار غیبیه از سایر ائمه اطهار بسیار است نقل شده بدانکه
 علم همه علماء اسلام از فقها و متکلمین و غیرهم بحضرت امیرالمؤمنین ع
 منتهی میشود از آنحضرت کلامی نقل شده که مضمونش اینست که اگر کسی
 حکومت بنشیند هر آینه حکم کند در میان اهل تور و بنو و اشراف و در میان
 اهل فرقات بنو قاضان و الله که هیچ آیه نیست که نازل شده باشند و در طول
 یاد بخور و نه در سهل و نه در حیل و نه در شب و نه در روز مگر اینکه میدانم
 که در چه کس نازل شده و در چه چیز نازل شده و آنحضرت در مسند و در
 حضور دوست و دشمن می گفته که سلوکی تمکلات تفقد و بی یقنی از حق
 پرسید هر چه خواهید پیش از آنکه مرا بنیاید و هر کس هر چه می پرسد
 آنحضرت جواب می گفته هر کس غیر آنحضرت باین کلام نطق کند خجیل
 و بشرمند و گردید و عنقریب حکایت این جوری را که در فی او را ملزم نیست
 ذکر خواهیم نمود. اطاعت من معجزاتم بدت و فشت. و طارقهها فی السبل و
 یعنی اطاعت کرده ام کسانی را که معجزات ایشان ظاهر و فاش شده و قصه
 آن معجزات پرواز کرده در کوه و صحرای و دشت و بیابان و اجتماع که احداث
 معجزاتند اهل بیت علیهم السلام اند که دوست و دشمن و مخالف و موافق
 نقل معجزات ایشان کرده اند و در معجزات ایشان علماء کتابها مقصود غرض
 و در رب قصید و ذکر قلیلی از آن شده و از جمله دلایل امامت اهل بیت
 اطهار معجزه است هر که را دعوی امامت می کرده اند بر طبق دعوی خود معجزه
 میبوده اند. باب المدیینه منجانا و ملجانا. ما اتخل مشکلتنا بنی رجل علی

یعنی در مدینه علم بجای و بنیاه مناسبت حل نشده است مشکل نامکرم علی
که مشکل کشاست راویان شیعه و سنی روایت کرده اند که حضرت رسول
گفت که امام مدینه العلم و علی یا بهمان فن را داد العلم فلیات الباب یعنی من
شهر علم و علی در اوست پس هر که علم خواهد پس باید که بشوی در مدینه
علم **آیه رباعی** ای طالب علم دین زمین کیوین **تا چند دوی درید را** یعنی
خود را برسان بشهر علم ای خاف **شود اخل آن شهر** ولیکن از در **خج** نماید
که اجدید بیت صحیح ثابت که شیعه و سنی حکم بر محبتش کرده اند دلیل **و محبت**
بر امامت حضرت مرفقی هم زیرا که امامت کسیت که عالم باشد با حکام آملی
و باذن خدا و رسول اجرائی حکام آملی در میان امت بنماید پس چون تواند بود
که جاهلی چند به پیعت چند جاهلی امام و خلیفه شوند **رباعی** امام اهل
معارف کسی تواند بود که کرد تربیتش مصطفی بدوش و کساد
همیشه کرد علم لدنیش تعلیم **بوی سپرد علوم ظواهر و اسرار**
چو گشت علم علی کامل العباد **بوی نمود امت خود را ز حال و اخبار**
نمود نام علی را در مدینه علم **که تا کسی نرند سر ز جهل برد یوار**
اطاعت من امر سید نابه ایما و مندا بواجب محب خاتم الرسل یعنی
اطاعت نمودم کسی را که بسته شدند در او هرگز و خال آنکه بسته شدند جمیع
درهای صحابه خاتم الرسل حضرت ازین حکایت البیت که جماعتی از صحابه
مثل حمزه و عباس و ابوبکر و عمر و عیسی ایشان درها در سجده حضرت پیغمبر
داشتند آنحضرت بامر حضرت یاری فغالی نمود که صحابه همه درهای
خود را بر بندند و دری سواى در امیر المؤمنین علی باز بمانند و از انعم
اصم ما فی نقل شد که او پسند خود را از عباس روایت کرده که او گفت که

حضرت

حضرت رسول الله ص علی ابن ابی طالب ع گفت که من میخواهم نقلی طلب کرد که مسجد
او پاك باشد و در آن ساکن نگرداند سواى او را و هزارون و من طلب کرد و از حق
ان برای قریه ذبیر تو و دیگر روایت کرده که حضرت رسول الله ص بعباده گفت
که من شرمستم و نگشودم بلکه خدا بکت دگرهای شمارا و خدا گنا در علی را
اطاعت صاحب خیر و فاجتنبها و قاتل المرء الحی الشجاع بالجل **یعنی ایما**
کو در صاحب خیر و فاجتنب خیر و قاتل مرء حیجام و بجلدی و چاکر محض
از حکایت خیر و اینست که حضرت رسول چون پیغمبر رفت که قلعه را از پیوست
بپیرو و در **علم را به این میگرداد و او را بجهنم فرستاد ابوبکر با ناطق**
از مرء حی **بطاعت مشهور بود که یزیدان گشته بر گردیدند و روز دیگر**
علم را به پیرو داد و عجز نایز تا بعت ابوبکر نموده که یزیدان بر گشت بعد از آن حضرت
رسول فرمودند که فرما امید هم را بیکسو که دوست دارد خدا را و رسول
خدا را و دوست دارد او را خدا و رسول خدا را و غیره فرما باشد و کرا **یعنی**
بسیار رحمت آورنده است و فرما **یعنی بسیار گزاف است و چون روز بگوشه**
حضرت علیه الصلوٰه و السلام فرمودند که گنجاست علی ابن ابی طالب گشتند
که در چشم دارد پس حضرت فرمودند که بطلیب ای و را پس حضرت امیر را
طلیب ند پس حضرت رسول سر حضرت امیر المؤمنین را در دامن گرفت
و آب دهن بر چشمه مبارکش مالید فی الحال کوفت چشمش بر طرف شد
و علم را بوی داد و آن حضرت متوجه خیر شدند و دشمنان خدا در خیر
متوجه آنحضرت شدند و بر تیر و سنگ اندازی شروع نمودند **بگو**
حمله نموده مرء حی را بقتل رسانید و بعد از آن خو
کرد انید و از وی غضب از مرگ فرود آمد و در آن خیر

پشت چهل کوش دو را نداخت و آن دردی بود که چهل مؤد را زده و داشتند
 نمودند نتوانستند برداشت و خیر نمودند حضرت رسالت پناه را از مردی
 علی ابن ابی طالب علیه السلام حضرت فرمود که قسم با آنکه می که جان من در دست است
 که او را باری نمودند چهل ملک و محقق نمایند که علمای سنی اقوال و اعتقادات
 دارند که ابو بکر و عمر از خدا و رسول خدا شمر نموده اند و از مرکز جنگ
 کو بختند و کویختن از جنگ کفار را زکنا هان کبیره است و حق تعالی فاعل
 آنرا و عده با قش جهنم نموده و با این حال ایشان را امام و خلیفه میدانند
 و دیگر فهمیده اند که از اینجانب معلوم میشود که ابو بکر و عمر خدا
 و رسول داد و ست میدادند و هیچ بن خدا و رسول ایشان را دوست
 نمیداشتند اند چرا که میفرمود که فراموشی علم را یکی که خدا و رسول را
 دوست دارد و از اینجهانم میفرمود که آن دو کس که کویختن از جنگ
 کشتند باین صفت نبوده اند و بر ظاهر است که کسی که صلاح بر صفت
 نباشند سزاوار خلافت و امامت نخواهد بود. احب حیدر مافوق
بل قریب من کانه من بطل یعنی دوست دارم خیدر و را که نیکو تر است
 از کسی بلکه از جمله او که نیکوتر هر که نبوده است از شیعیان بدانکه شیعه
 و سنی هر یکی تقای دارند که هر کس حضرت مرتضی از جنگ نیکوتر بلکه
 شیعیان مشهور و باقتل رسانید و شیعیانی که از وی کویختند جانی سلامت
 بیرون نبردند بخلاف سده یا رجس کار که اهل سنت ایشان را امام خود میدانند
 صدرا لیبیان بر کویختن نمود اینطور فراموش است که نزد اهل سنت شیعیان و امامان
 مشروط است با اجماع سه یا در با کمال ترس و بی بدی که داشته اند ایشان را امام
 خود میدانند کان یحب الاله والنبی لنا کان یکر ولا یفر من قتل یعنی

بوده خیدر دوست خدا و رسول و از اینجهت جعل میکرده و میگویند و چون سه
 جفا کار با خدا و رسول خدا محبتی و شواب و عقاید اعتقادی نداشته اند باین
 برایشان که یحیی و در اسلام را ضعیف ساخته اند دشوار نبوده. او من و در حال
و هر سله و در دینه و حاتم الرسل یعنی دوست میدارم کسی را که دوست داشتم
 احمد را و کسی که او را بر رسالت فرستاده و دوست داشته او را برورد کار و خاتم آن
 و حدیث خیر معلوم شد که این صفت علی ابن ابی طالب علیه السلام است
حجة المصطفی المودعی لما دعی ربه للشرک فی الاکل یعنی محبت
 مصطفی با مرتضی ظاهر شد چون دعا کرد رسالت پناه و رفیق و شریک از
 پروردگار شایسته برای خوردن طلب نمود این حکایت را ابن حبیل نقل کرده
 و ابن معاذ بی شافعی بچند بر سینه روایت نموده حکایت بروی که این
 معاذ بی شافعی از انس نقل کرده است که مرغ برشته از برای حضرت رسول
 آمد و آوردند چون مرغ در پیش آنحضرت گذاشته شد گفت اللهم انی
 باحب خلقک الیک یا کل معی من هذا الطیر یعنی آتی بیاور کسی را که دوست
 خلق باشد باز تو تا بخورد با من این مرغ را پس من در خاطر خود گفتم که خدا یا
 بگردان آنکس را از امتداد انس گفت که علی آمد و در آهسته نزد گفتم که گیت
 گفت که علیست گفتم که رسول الله بجا می مشغول است پس علی رفت و من بر
 گردیدم و باز رسول الله آمد و آنحضرت می گفت که خدا یا برسان کسی را
 که دوست ترین خلق باشد باز تو تا بخورد با من این مرغ را پس من در خاطر
 گفتم که خدا یا بگردان او را مردی از امتداد گفت که بار علی آمد و در را باز دیدم
 گفتم که ترا خبر نکردم که رسول خدا کاری داد پس رفت و من برگردیدم و باز
 رسول الله ص آمد و آنحضرت می گفت که خدا یا بیاورد دوست ترین خلق خود را

تا بخورد با من ایترج و پس علی بیامد و در دست برد پس حضرت رسول الله ^ص گفت
ایترج ایترج یعنی در را بکشا بکشا پس گفت که چون رسول الله نظر می
آورد گفت اللهم انا والی والی یعنی بنزد من آئی بنزد من آئی
 پس با حضرت رسول الله ص آن مرغ را بخورد و در روایت دیگر چنین است که
 آنحضرت گفت که خدا یا بیاور کسی را که دوست ترین خلق باشد بنزد تو و بنزد
 پس چون عاقل را می شود که بعد از رسول خدا ترکه نماید اطاعت دوست ترین
 خلق را بنزد خدا و رسول خدا و اطاعت کسی کند که ایمان او معلوم نباشد ^{مقتل}
 باشد که منافق باشد ^{کافر} یعنی در یقین که ایمان او معلوم نباشد ^{مقتل} سواه لو کشف
 القطاء لم یقل ^{یعنی} مثل مرتضی در یقین کسی بنده و غیر او کسی او کشف القطاء
 ما از دود یقینا نکشند معنی کلام حضرت مرتضی هم اینست که اگر پدیده از پیش
 بر خیزد بر یقین من چیزی نمی آید از یقین من و یقین من نیست که او قیامت
 شود آنچه خدا و رسول خبر داده اند بحشم بعین بر یقین من چیزی نمی آید
 تحقیق معنی یقین و اهل یقین در شرح بکیت اول مذکور شد ^{و کار}
 از هدا اهل الدهر قاطبة ^{یعنی} الی ذخارفنا هدا اهل الدهر لم یقل ^{یعنی} بود آنحضرت
 زاهد ترین اهل دهر و زینتهای اهل دهر میل نکرد بدانکه زهد یعنی بی
 رغبتی بنیای و زینت دست زهد کلید خانه خوبهاست چنانچه رغبت
 بدنیاسر همه خطاهاست چنانچه ایمه اهلنا و خبر داده اند و گفته اند که
 حب الدنيا راس کل خطیئة ^{یعنی} محبت دنیا سر همه خطاهاست ^{و لید}
 خفة قد کان تارکها ^{یعنی} لان یصیر رئیس الناس بالحیل ^{یعنی} مولود خفته
 ترك زینتهای دنیا نموده تا از راه حیلها رئیس مردم شود و از علی بن ابی طالب
 نقل شده که گفته که مسکین پس خطاب مؤد و دنیا را از برای دنیا

عقرب ذکوال ختمه خواهیم کرد ^{و لایة المرتضی} ^{یعنی} الختم تظهور ^{یعنی}
 بنص خاتم الانبیاء و الرسل ^{یعنی} ایمان مرتضی در عذر رحم ظاهر شد ^{یعنی}
 انبیاء و رسل ^{یعنی} نقل الحق علیه فرق منبر ^{یعنی} علیه اشهد اهل الدین والدول ^{یعنی}
 یعنی پیغمبر خدا عبارت هر یک و آخر بیان کرد خلافت امیر المؤمنین را و شاهد
 گردانید بر آن اهل دین و دولت را ^{یعنی} فبیخبر عیله بیا و رقی ^{یعنی} بل الخدیعة و اللیس
 و الختل ^{یعنی} یعنی بعد از این که حکم بر خلافت و امامت امیر المؤمنین کرد عمر
 گفت که بیخ لک یا ابا الحسن اصیحت مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنة یعنی
 مبارکباد تو یا ابا الحسن کردیدی مولای من و مولای کل مؤمن و مؤمنة و بدانکه
 آنچه راویان معتبر نقل کرده اند آنست که حضرت جبرئیل مدت رسالت
 آمد و پیغام حضرت باری تعالی آورد و حاصل پیغام آنکه نزد یک ستمه که یقین
 روح تو بنمایم و باقی ماند بر تو و فریضه دیگر که باید بامت برسانی یکی فریضه
 حج باید که مردم ما را تعلیم نمایی و یکی دیگر فریضه ولایت علی بن ابی طالب
 باید که بامت برسانی و من خالی نکند شش ماه زمین خود را از حجی و امامی و هرگز
 خالی نخواهم گذاشت و باید که مردم را اعلام نمایی از اهل مدینه و اهل بادیه
 و اطراف که با تو حج کنند پس منادی حضرت رسالت پناه ناموده نزد یک
 هفتاد هزار گن جمعیت کرده حج رفتند و حضرت جبرئیل در دعوات و سجده
 نبی که آنرا مسجد خیف گویند نازل کردید که خلافت علی بن ابی طالب را بپذیرم
 برسان حضرت پیغمبر چون مخالفت منافقین را میدادند دعا کرد که ^{مقتل}
 او را از شر منافقین حفظ نماید ^{یعنی} جبرئیل بار دیگر در عذر ختم کرد وضعیت
 میان مکه و مدینه نازل شد و این امر را نازل کرد انبیا یا ایها الرسول بلغ
 ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فلما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس

تبعه اش ایست که ای رسول برسان بخلاق آنچه از پروردگار تو بتو نازل شده است
از خلافت علی بن ابی طالب و اگر این کار بکنی پس رسالت خود را بجانیا ورده باشی
و خدای تعالی ترا عطا قوت میباید و حضرت رسالت پناه چون دیکر که حق تعالی
او را وعده عطا قوت نمود و دیگر ناخبر جایز نیست امروز نموده که هر که از پیشتر
بر کرده و آموخته که آنرا عذر بخیر میگویند فرود آیند پس همگی در آن مقام
فرود آمدند و پنج ساعت از روز گذشت و بود و گرمی زمین در صورتی بود که
بعضی از شدت گرما را دایر پای میچیدند و در آن محل منبری از برای حضرت
رسالت پناه ترتیب دادند و بر سر منبر و فتنه خطبه طویل داده بودند و بعد
از تمامی خطبه عریض ولایت و امامت علی بن ابی طالب و فرزندان او نمودند
علی بن ابی طالب را گرفته او را بامت میخواند و میگفت مرگنت مولاه فهدا
علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و اضرب من يضربه و اخذ من
خذه له و معنیش اینست که هر که من را خاکم و پیشوای وی بوده ام این علی را خاکم
و پیشوای اوست خدا یا دوست دار هر که دوست دارد او را و دشمن باشی با او
که او را دشمن باشد و نصرت بده هر که او را نصرت دهد و او را کذا هر که او را
و کذا را در پیش آنحضرت فرود آمد و صلوات بر ثابت که شاعر حضرت بود این
حکایت را بنظم آورده بر حضرت رسول بخواند و بعد مان بر نهجیت و مبادی که
آمدند و مجربین بمبارکباد و نهجیت آمده گفت سبح الله یا ایاها الحسنی
مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنه حاصل کلامش اینست که مبارکباد ترا یا
ایا الحسنی که در کمال ولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه سبح الله یا ایاها الحسنی
گفت بر سومین خلیقه کرد علی را بکفنه جبار نهاد بر سوار تاج الی و مولاه
نامش بگرفت از برای و غافزار و لیک آنکه بر پنج عود نهجیتش

بگروان پی افروختن آنکار تفلسط که چون خبر عذر بخیر میگویند بنمای
رسید آن ملعون بر سر رسول رسیده عذر حضرت رسول الله هم آمد و گفت
یا محمد ما را امر کردی از جانب خدا که ستمهاست ندیم بوجدهایت خدا و رسالت
تو قبول کردیم و امر کردی ما را که بیکجمله و زو به بکیریم قبول نمودیم و اگر
کردی ما را که حج بیت الله کنیم قبول کردیم از تو پس حاجی باین فساد یی
و گرفتاری بازوی پس عذر خود را و تقصیل دادی او را بر ما و گفتی که من گفتم
مولاه فهدا علی مولاه این از جانب است یا از جانب خداست پس حضرت فرمود
که قسم بخدا می که معبودی بجز سوائ او نیست که با تو خداست پس آن ملعون
بیت کرد این که بجانب شتر خود برود و سوار شود از روی انکار و گفت که
خدا یا اگر آنچه محمد میگوید حق باشد بر من ستمک بنا را عذاب الیم بر من
نازل ساز هنوز نشسته ترسیده بود که با مرحق تعالی سبکی بر سر آن ملعون
فرود آمد و بدن و رخ و اصل شد پس از آن این آیه نازل شد سأله سائل
بعذاب واقع للکافین لیس له واقع فتنه بر سر حارث رعیب ستمک فتنه
چو گشت ستمگر حق عذر آن عذر قد نص فی الدار عند الاقربین علی
خلافتا المرفعی خلاصه الرسل یعنی نصیحت نمود در خانه خود نزد خویش
اقرب خود بر خلافت مرفعی خلاصه رسل این بیت اشاره است بحدیث مشهور
در میان شیعه و سنی بحدیث بوم القدر یعنی روزی ازین خبر اینست که حضرت
و تعالی بایه و اند و عشرتک الاقربین حضرت سید المرسلین را مأمور
ساخت که خویشان نزدیک خود را از خدا بترسانند و دین اسلام را بر ایشان
عرض نمایند پس حضرت رسول ص و اولاد عیله المطلب را که چهل کس بودند
در خانه جمع نمود و ایشان را باندک خود دینی و آشناسید فی سیر و سیراب

گردانید و این از اعجاز آنحضرت بود و بعد از آن اسلام را بر ایشان عرض نمود
 ایشان عناد و ورزیده الحاقیت نمودند و اطاعت نکردند بعد از آن سه مرتبه
 گفت که کیست که با من برادری کند و مرا اطاعت و یاری نماید تا باشد بعد
 از من خلیفه من و وصی و جانشین من در هر مرتبه علی بن ابی طالب علیه السلام
 میگفت که انا یعنی منم حضرت رسول الله میگفت انکس نوی ایجد یعنی
 صیحت بر خلافت علی بن ابی طالب ایجد یعنی اهل سنت در چندین کتاب
 خود نقل نموده اند و ما در کتاب اربعین ذکر کتابها کرده ایم از آنجمله کتاب
 مستدبان جنل است و کتاب نهایت العقول تصنیف نوح الدین عمرازی و در
 کتاب ایجد بیت مذکور است و بعضی از عبارات آن اینست قال رسول الله
 لعلي مشيرا اليه هذا خليفتي فيكم من بعدى فاسمعوا له واطيعوا واین
 عبارت نیز نقل شده است ای و وصی و قاضی دینی و خلیف من بعدی
 بر منصف صاحب تتبع پوشیده نیست که حضرت رسول الله ص و در چندین
 مقام بچندین عبارت بیان خلافت و امامت و وصیت و فرض طاعت
 امیرالمؤمنین کرده پس هر که اندک تتبع کند با صحت عقل در توان است
 و خلافت و وصیت امیرالمؤمنین شک نماید پس حلال زادگان اهل سنت
 اگر عقل خود را معالجه کنند حکم جزم بر خلافت و امامت حضرت مرتضی
 کنند و کفر و ضلالت مخالفان ایشان نماید و دلیل او طبری بر خلافت حید
 بچشم دل بکر بر حدیث یوم الدار امامة المرتضى كالشمس واضحا
 كالشمس في الفجر كالشمس في الظل یعنی امامت مرتضی مثل آفتاب
 و انحصار امامت مثل آفتاب در چاشنگاه نه مثل آفتاب در وقت بعد از عصر
 طفل بفتح طاء و فاعلی وقت بعد از عصر است لم یجل المرتضى سوى ذوق

من غیر عقله فی السکوات و التمل یعنی جاهل با امامت مرتضی نیست مگر کسانی که
 طالع سقاقت باشند و شراب غفلت مکت بوده باشند مثل بفتح تا و هم
 یعنی مستحبت یا فیه المؤمنین الرب لقیه فی اللج انبت هذا الهم فی اهل
 یعنی با مارة مؤمنین ملقب گردانیده است پروردگار علی بن ابی طالب را
 و این اسم را ثبت نموده است در لوح محفوظ و در ازل ابن طائوس رحمه الله علیه
 در کتاب ثقیب بسند خود از طریق اهل سنت نقل نموده که در لوح محفوظ
 در تحت عرش مکتوب است که علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین بنعت من
 کتبت فی الکوش مورثه و بل منکره الشقی ذی الدعل یعنی تابع شدم کسی
 که نوشته شد است امارت او در عرش و بل است منکر او را که شقی است
 فساد است ابن طائوس رحمه الله بسند خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 روایت کرده که بر عرش نوشته شده عجل رسول الله علی امیرالمؤمنین بد که
 در طریق شیعه سنی احادیث بسیار نقل شده که الله سبحانه و تعالی در زمان
 حضرت رسالت پناه علی علیه السلام امیرالمؤمنین ملقب ساخت و حضرت رسول
 ص را بر او مؤد که با این اسم بر آنحضرت سلام کنند خطاب با این اسم بر آنحضرت
 سلام کردند بی شبهه سنی بودن حضرت مرتضی علی بن ابی طالب از جانب خدا
 و رسول در میان شیعه و سنی متواتر است و در کتاب اربعین چندین حدیث
 از کتابهای اهل سنت نقل کرده ایم و ابن طائوس رحمه الله علیه در این باب
 کتابی تصنیف نموده و آنرا بکتاب البقیین موسوم گردانید و حدیث معتبره
 علی بن ابی طالب با امیرالمؤمنین بسند های بسیار از را و این اهل سنت
 نقل نموده ایجد بیت متواتر و دلیل واضحیست و امامت و خلافت حضرت مرتضی
 علی علیه السلام و در متواتر بودن این خبر شبهه نیست و کسی سوائ آنحضرت صاحب این

این اسامی نبوده اول کسی که این اسم را غصب نمود غیر از الخطا است علی الله
 والعداب زعفرانی در شرح مصابیح گفته که عمرو بن العاص بهر گفت که السلام
 عليك یا امیر المؤمنین عمر گفت که چه چیزی بود این نام گفت که تو امیری و فاضل منیا
 علی امامته السباع قد شهدت و بل منکره الاصل ذی الختل یعنی بر
 امامت علی و زندگان کواهی داده اند و بل است منکره او را که از حیوانات درند
 که راه تو و صاحب مکر و خدعه است این طایوس رحمة الله علیه در کتابت
 بسند خود حدیث طویلی نقل نموده که معمر بن بعضی از ان ابیست که منقد بن
 ابقع اسدی که یکی از خواص علی هم بود گفت که نصف شعبان در خدمت آنحضرت
 بودم و او بجای میرفت پس نظر کرد شیری را دید پس متوجه آن شیر شد
 و با آن شیر گفتن کرد و بعد از آن گفت که خدا یا ناطق کوهان زبان او را
 پس بطق در آمد و گفت یا امیر المؤمنین و یا خیر الوصیین یا وارث علم
 البییین و یا معروف الحق و الباطل و بعد از گفتن کوهها که در میان واقع شد
 شیر گفت یا امیر المؤمنین والله که میخواهم جماعت شیران مژدی و اگر تو
 داده ترا دوست دارم و عزت ترا و دیگر گفتن کوهها که باز در کتاب مذکور
 بسند خود حکایت طویلی نقل نموده که حاصل معنی بعضی از ان ابیست که در راه
 مدینه کوئی بخت دست امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام
 آمد و روی برخاک نهاد و اشاره بجای این طالب عم میکرد حضرت دما
 کرد و گفت اللهم اطلق لسان الذئب فیکلمه یعنی خدا یا زبان کوه را کلام
 ساز تا تکلم کند با من پس کوه زبان فصیح گفت السلام عليك یا امیر المؤمنین
 پس آنحضرت از کوه سواها که در کوه جملها گفت بدان که حیوانات فقیر
 درنده نافرمان است و امامت حضرت امیر المؤمنین هم کواهی داده اند

و انحضرت

و انحضرت و بانام امیر المؤمنین بخوانند ندان طایوس در کتاب تقی بن سنان
 حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل نموده که حضرت امیر المؤمنین در مدینه
 سعی می نمود در باحی را دید پس گفت السلام عليك ایها الذی راج پس در تاج گفت
 و عليك السلام و رحمة الله و برکاته یا امیر المؤمنین پس حضرت باو گفت ای راج
 چه میکنی درین مکان گفت یا امیر المؤمنین چندین سال است که شیخ و نقاد پس
 و تجید و عبادت میکنم چنانچه حق عبادت حضرت باو گفت که این کوه خالی
 و پاکست و طعمه و آبی در آن نیست از آنجا میخوری و میاشایی در جواب گفت گفتم
 بقزایی که از رسول الله است یا امیر المؤمنین من هرگاه کوشنه میخورم دعا میکنم
 شیعه ترا و محتاجان ترا پس میخورم و هرگاه کشته شوم بفرم میگویم بغضان
 و دشمنان ترا پس سیراب میخورم باز بسند خود از عمار باو نقل نموده که در مسجد
 کوفه در پیش حضرت امیر المؤمنین هم بودم که او از بی بلند شد حضرت عمر گفت
 بیار و الفعار را پس گفت ای عمار پیر و نرو و میزد و از ظلم این زن منع کن
 او خود را از ظلم باز نداشت بدو الفعار را و اعمق سنان پس بیرون رفتیم
 که زن و مردی مزارشتری گرفته اند زن میگوید که شتران من است و مرد میگوید
 که شتران من است پس گفتیم بائز که امیر المؤمنین بنویسند که از ظلم زن پس
 در جواب گفت که علی بکار خود مشغول باشد و دست خود را از خون مسلمانان
 که در رویه گشته بشوید میبازد که شتر مرا ببرد و زن دروغ کوفی بدهد
 عمار گفت که برکشم که خبر کنم مولای خود را درین اثنا حضرت بیرون آمد و اسیر
 غضب از روی او ظاهر نمود گفت و بلیک بکار شتر این زن را در جواب گفت که
 شتر از من است حضرت گفت دروغ گفتی ای لعین آنزد گفت که کبک شتر
 ازین زنت یا علی حضرت گفت که شاهد کی است که کجی از اهل کوفه حکم بدهم

اوی که کند پس آنروز گفت که هرگاه شما دلت بد همد شهادت می شتر و انکیم
میکنم باین زن پس آنحضرت گفت که نکلم کن ای شتر که نواز کیستی پیران شتر
بربان فصیح گفت که یا امیرالمؤمنین و یا خیر الوصیین من ازین زم و چند است
که مالک منست پس حضرت بازن گفت که بگریش از خود را و صوی بران مکرور
که دو نیمه شد برات من رجل بیعت نه صدا و الخلیفه للیحیال و السقل
یعنی بری شده ام از مردی که بر بیعت چند کس خلیفه جمال و اذل شد
لفظ نظر بر سه کس تاده کس اطلاق میکنند مختصرا از حکایت بیعت اینک
چون حضرت رسالت پناه از دار فناء و بقار حلت نمود حضرت مرتضی علی
مشغول بعل و دفن و نماز و مراسم عزیمت شد خلفای فقای پیشه با
سایر منافقان و جماعتی از جاهلان در سقیفه بنی ساعده جمعیت نمود
و امارت داشت و خلافت گفتگوها نمودند منافقان در باب حضرت مرتضی
گفتند که او کس است و هبنا و نماز نمودند از اقتل و سنانید و عرب او را
پای وی نخواهند کرد و حدیثی وضع نمودند که حضرت رسالت پناه گفتند که
خلافت و نبوت در یکی جمع نمیشود الفقه از طریق کذب و حیل و مکر و نفیر
عذر بر خرم را و نظر جاهلان امت ضعیف گردانیدند و پیچ کس که سر کرده ایشان
عزیم خطاب نمود و راجی بر نیاست و خلافت اوی بگوشیدند نزار راه علم و فضل
و شجاعت و کمال بلکه راه انبکرا و پیراست اول عمر دست او گرفته بیعت
نمود و چهار کس دیگر که ابو عبید و اسید بن حصیب و بشیر بن سعد و سائر
ابی حدیفه باشند با وی همراهی نموده با اوی بیعت نمودند و بعد از از شمشیر
ارهنه سالخته در کوچهای مدینه افتادند و خواهی نخواهی از مردمان بیعت
میگرفتند و بعد از این که حضرت مرتضی علی عم از ماسع مانع و نفیر قارغ

شد جاهلان از انصافتهای نمود و چون فوسب خورده بودند و کلمان میگردند که
بیعت با عیثوان شکست برضالت خود ماندند و جماعت علماء امت مثل علی
و ابوبکر در مقدار و جماعت بی جاهل جاهلان را متغما کردند سودی ندا و بیعت
حضرت مرتضی قصبه را با عیثین دید و معلی نداشت که با ایشان بیعت برجا
نماید زیرا که حضرت این داشت که مردمان با بریت برستی عود نمایند باین
دست از محاربه کشیده ساکت خان خود کرده و بیعتات مشغول شمشیر
و جاهلان را بجاهلان و اکذاشت اینکامیت بتفصیل در کتاب تعیین از کتاب
سنتیان نقل کرده ام اهل سنت در باب بیعت امام خلافت کرده اند جماعتی گفته
که امامت به بیعت پیچ کس حاصل میشود و دلیل ایشان بیعت ابوبکر است
اینکه هب اکثر فقها و متکلمین اهل سنت است و جماعتی از ایشان بیعت دو
کس را کافی دانسته اند بدانکه ایند هب جماعتی از علماء کوفه است و جماعتی
بیعت یک کس را کافی دانسته اند بدانکه چون سنتیان و امام عصمت شتر
نموده اند و لازم ندانسته اند که نقیص امام از باب حق تعالی بوده باشد
و بیعت یک کس یا دو کس یا پیچ کس را کافی دانسته اند در تعیین امام بر این
جماعتی از بنی امیه و بنی عباس به بیعت امام خلیفه شدند و ایشان در این
خلافت خود کفر و الحاد و فسق و فجور ظاهر سالختند و اهل بیت رسول الله
سب نمودند و با قتل با ایشان همراهی کردند از انجمله با منید بیعت کردند
و معلوم است که او را ندانند و نفی چه کارها کردند رسول خدا داشته باشند
کرد و خدا را خراب ساخت و مدینه رسول را عارت کرد و اهل مدینه را
قتل رسانید و از جمله بنی امیه که با وی بیعت نمودند و بر بیعت خلیفه
و امام شد عبدالمملک بن مروان بود که کمال دشمنی اهل بیت رسول الله

میفرود و حجاج بن یوسف بر نیابت او حاضران بود و حجاج ملعون بیست که
بامر عبدالملک بن یحیی بن خاندان خدایا را خراب نمود ابوالبقاء مشافعی در کتاب
حیوة الحیوان گفته که آنچه حجاج ایشانرا بقتل رسانید در غیر معرکه کشت
مندی و بیعت هزار کس بود و قتل نموده که پنجاه هزار بود و سی هزار زن در
نمان او مردند و از جمله این سی هزار زن شانزده هزار زن برهنه بودند
مردوزن را در یکجا حبس می نمودند و نداشت سقف نداشت دریاستان در
اقتاب بود و درستان دربان بسوی می بودند و چون آن مرد و درجهت وصل
شد هشتاد هزار کس در نمان او بودند و بعضی گفته اند که محبوسان
سیصد هزار کس بودند و نقل نموده که روزی از قویسنداه خود پرسید
که چند کس را به نمانت کشته ایم در جواب گفت که هشتاد هزار کس و با خیال
بیست سال حا که عراق بود و نقل نموده که چون حجاج متولد شد سوله
دو نداشت پس سوراخ نمودند و می گفتند که بهترین لذتها در پیش من
خون ریختن است و دیگر از جمله جماعتی که بر بیعت امام مسمیان شد و لید
بن یزید فاسق است صاحب حیوة الحیوان نقل نموده که ولید مشغول بشیر
نخورد و تل و لعب و عیش و طرب میکرد و ایند و با سنان دندان و نوازندگان
بسوی میورد و عود نوازی میکرد و بجای که میرفت دف نوازان و قویسند
و افتخار و شوق و نجوای صا و رنند که او را فاسق نام کردند و نقل کرده
که مست بود و با کنیزی مباشرت نموده بود درین اثنا مؤذنان آمدند و خبر
کردند که وقت نماز است ناید که بیرون آید و با مسلمانان نماز گذارد و
ملعون در عالم مست بهانه نمود که این کنیز جنب را میفرستم که پیشما
ایشان بگردد پس کنیز را جنب مست رخت ولید را پوشید و آمد پیشما

اهل

اهل سنت و جماعت نمود و چون لشاطی بهم می رسید خود را دران برکجا
و دیگر فساد بیما ازان ملعون نظرد بر اسلام واقع شد که نقلش عیاض
قدکات بیعة هذا فلیت خطا برعم صاحب دغا المکر و الخذلان یعنی
بود بیعت ابوبکر فلیت خطا و خطا بقول مصاحب صاحب مکر و خدعش که عمو
باشند و ابان اهل سنت نقل کرده اند که بعد ازانی که بیعت ابوبکر واقع شد
عز گفت کانت بیعة ابوبکر فلیت خطا و قال الله المسلمین شرها من عاداتهم
فاقتلوه یعنی بیعت ابوبکر خطا بود و بی فکر و قاتل واقع شد اما الله تعالی کاه
مسلمین را از شر آن هر که رجوع بمثل این چنین بیعتی کند بقتل رسانید
این طرز است که این کلام را اهل سنت از عرق نقل کرده اند و اعتراف بعضی
دارند و با ابطال خلافت ابوبکر را بر بیعت عمو و چهار جاهل دیگر صواب
بر عاقل صاحب بصیرت پوشیده نیست که خلافت و امامت که نظریه
نمی تواند بود که به بیعت بچکس حاصل شود بیان خدا و رسول لقد قال
عنتی بعد بیعتی لا للاقال بل للمکید والذل یعنی طلب بیعت
که عنتی که ابوبکر باشد عید ازانی که با او بیعت نمودند و عرضش فی
بیعت بنو بلکه عرضش مکر و فساد بود بدانکه در میان شیعه و خویشوار
که ابوبکر گفت که اخیلونی قیلونی لست بخیر کرم و علی فیکم یعنی فتح کنید
فتح کنید بیعت مرا من هم از شما نیستم و حال آنکه علی در میان شماست
فی شهره عرض ابوبکر از استغفاله اقاله نبود یعنی عرضش از طلب فتح بیعت
این نبود که بیعت کنندگان فتح بیعت کنند بلکه عرضش این بود که منافقان
و سفیهان صحابه که هوا از آن او بودند بیعت نموده علی این را بطاعت
بقتل رسانند و بدوستان و هوا داران را از راهانت برسانند تا اخلان

بگوید که در این مذهب چنانچه این اخبار استحقاق می یابیم در آن وقت احتمال می رود که مردم
اهل مدینه تغییر یافته باشند و بر تقدیری که علم ممکن باشد میگویم که جمیع
بر خلافت ابوبکر نداشتند زیرا که قبل ازین من کور ساختیم که در او این شیعه و حتی
نقل کرده اند که بخاک با ابوبکر بیعت کردند و بعد از آن مردمان را مجبور و قتل
در بیعت می بردند تا آنکه عمو و جوامعی از منافقان آتش بردند و بتیغ حق
امیر المؤمنین عداوت کردند و حتی هاشم را مجبور از آنجا بیرون آوردند و بعد
بن عباده با جبهه طایفه خویش کوه خالفت نمودند و بیعت نکردند و حتی
امیر المؤمنین همیشه اظهار می کردند که حق من لعن می کردند و بر من ظلم نمودند
و شاهد بر این دعا خطبه امامی است که در کتاب روایات شاهد بسیار
را بنید عاقل کرده ایم پس با اجمال هر که دعوی جماع کند کذاب خواهد بود
و احمد بن حنبل که یکی از چنان اهل سنت است عصمتی در شرح مختصر
وی نقل نموده که گفته من ادعی لا جماع فهو کذاب یعنی هر که دعوی جماع
کند پس او کذاب است. ثلاثة عصبول لعنوا رابعهم هم جمع الظلم والفساد و
یعنی سه خلیفه اهل سنت که حقوق چهارم را عصب نمودند ایشان جمیع
ظلم و فساد و مکر بوده بیان کردند که در خنل بفتح طاء و تا معنی مکر و خدعه است
ضد الامامة كون النفس ظالمة و ليس بجمع الضدان في الرجل یعنی
بدروستی که امامت و ظلم ضد یکدیگرند و در ضد با هم جمع نمیشوند زیرا
که امام واجب الاطاعة است حق تعالی فرموده که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم و اهل ظلم ترك اطاعت ایشان واجب است زیرا که الله تعالی
گفته که لا تکرهوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار یعنی میل مکنید با آنکه
که ظلم کرده اند که شما میرسد آتش جهنم ما ظلمای سه خلیفه اهل سنت

در این

در کتاب روایت بنفصیل ذکر نموده ایم و درین قضیه اشاره به بعضی از ظلمها
خواهد شد. ان الامامة عند آل البيت سوی المصون من الضلال و الزلل
یعنی بدروستی امامت عند آل بیت است و غیر سندی میگوید که محموظ باشند از ضلال
و لغزش که از کتاب معصیت باشند این بیعت اشاره است باینکه این آل بیت
الظالمین این کار را بحق تعالی در جواب حضرت ابراهیم گفته حضرت ابراهیم
پرسید که امامت بدو نیست من میروم بدو حق تعالی در جوابش باین آیه متکلم شد
یعنی امامت عند منست میروم بدو این که ظالم باشند این آیه نیز صریح است
بر طلاق خلافت سه خلیفه اهل سنت که ظلم شعار ایشان بوده
اعطت من ثبوت لدی عصمته و عفت کل جمول علی عمل یعنی عطا
کشی کرده ام که ثابت شده است نزد من عصمت او و کواحت داشته ام و بخواب
هر نادان بدعمل را بداند که مذهب شیعه اثنا عشری پیغمبران و وصیای ایشان
معصومند از گناه کبیره و صغیره یعنی بتوفیق ربانی مرتکب صغیره و کبیره
نمیشوند از جمله دلائل بر عصمت ایشان اثنی عشر است که الله تعالی در کلام مجید
در چندین آیه از عمل بظن نمی فرموده پس اگر امام معصوم نباشند از قول او علم حاصل
نشود و تکلیف بعلم تکلیف مالا یطاق خواهد بود و دلیل دیگر این آیه و آن
هدایا است نماینده لید هب عنکم الرجس اهل البیت و بطریق کمر تطهیر
مضمون این آیه اینست که اراده الله تعالی غلظ گرفته که شما اهل بیت را از رجس
پاک گردانند رجس صاف است بر هر شیچ خواه صغیره و خواه کبیره پس ازین
آیه فهمیدیم میشود که اهل بیت پیغمبر و پاک و منزله اند از هر صغیره و کبیره
و اهل سنت عصمت در امام شرط نمیدانند در کتاب روایت بیان
ابوبکر و عمر و عثمان کرده ایم و درین کتاب در شرح بعضی از این آیات بیان بعضی

از معصیت های ایشان بر سبیل اجتناب خواهیم کرد. لیس الامام الذی علی فقیه
تبعین نباه عن خاتم الرسل یعنی نیست امام کسی که بر من تفحص واجب باشد
هرگاه حدیثی از خاتم الرسل نقل کند این بیعت است و است این امر که آن
جاء که فاسق بنیاً فقیهین یعنی اگر فاسقی شما را خبری دهد تفحص کنید
یعنی تفحص نکرده عمل بقولش نکنید پس مقتضای این آیه فاسق امام نتواند
بود شک نیست در اینکه مذکور همان خلافت سواى اهل بیت فاسق بوده اند
فقیه ایشان که اهل طهارت و در کتاب الکعبین ذکر بسیار از فضیلت ایشان
کرده ایم و از کتابهای اهل سنت نقل نموده ایم از آنکه صحیحین ایشان
که صحیح بخاری و صحیح مسلم باشند حدیثی نقل کرده ایم که معنی بعضی از آنست
اینست که عمر بنی و عباس گفت که چون حضرت رسول الله وفات یافت ابو بکر
گفت که من ولی رسول الله ام آمدید شما و عباس طلب میراث پس عمر خود کرد
و عمری طلب میراث و وجه ایشان ز مال پدرش کرد ابو بکر گفت که رسول الله گفته
که ما نورث ما ترکناه صدقه یعنی کسی از ما میراث نمیرد آنچه من ترک و کلمات
ماست صدق است شما و اؤرا کاذب و آنرا و خابن دانستید بعد از آن ابو بکر
فرست شد و من ولی رسول الله و ولی ابو بکر هم شما را کاذب و عا در و خابن
دانستید بر عاقل صاحب بصیرت پوشیده نیست که این حدیث صحیح اهل
سنت صحیحست در اینکه علی و عباس ابو بکر و عمر را کاذب و فاسق میدانستند
و حق تعالی در این مورد کوره منع از عمل بقول فاسق نموده پس اهل سنت
با اجمال چگونگی ابو بکر و عمر را امام واجب اطاعت میدانند این بنا بر اینست
که عقلهای ایشان مرعیه است و بفکر معالجه نمی افتند بابی ای پیغمبر از قول
خداوند که ظاهر شود امام و فاسق و هدی. بیشک دشنام است علی و عباس

ثابت

ثابت شده ظلم و فسق ابو بکر و عمر. بدانکه استدلال بر بطلان خلافت خلفاء
اهل سنت پان عنوان نبره میتوان کرد که بگوئیم که از آیات مذکور معلوم شد
که ظالم و فاسق نمیتواند بود که خلیفه باشد پس باید که خلیفه عادل باشد
و خلفای اهل سنت را دلیل بر عدالت ایشان نیست بلکه جمیع بسیار از قول
اسلام حکم بر کفر و فسق ایشان کرده اند پس باید که ائمه اثنی عشر مطلقاً ثابت
که امت بر عدالت ایشان اتفاق کرده اند. ان الامام صدوق عالم ثقة
ولیس ذا الجمل والخلات والمختل. یعنی بدیهی است امام صادق است که ظاهر
و باطنش مطابق باشند و کذب از دهشت بیرون نیامد باشند و عالم باشد
و ثقة باشند یعنی آنچه گویند و خبر دهد خاطر بدان جمیع شود و در صدقش
شک ننماید و نیست امام صاحب جمل و خلاف و خدعه و مکر و درین بیعت اشاره
بسیه دلیل است بر امامت حضرت مرتضی علی و یازده فرزندش دلیل اول
قول حق تعالی است که اتقوا الله و کونوا مع الصادقین ترجمه اش اینست که
از خدا بترسید و با صادقان باشید و طریق استدلال اینکه بعد از حضرت
پیغمبر امت دو قسم شدند جماعتی با ابریکر و عمر و عثمان بودند و جماعتی با
علی علیه و علی صادق است باجماع و اتفاق امت و ابو بکر و عمر و عثمان باجماع
صدق ایشان ثابت نیست زیرا که بسیار از ائمه ایشان را کاذب و منافق
و مرتد و کافر میدانستند و جماعتی که بی دلیل حکم بر صدق ایشان نموده اند
احادیث در ظلم و کذب ایشان روایت کرده اند پس واجب باشد متابعت علی
که صدق و راستی او ثابت است باجماع امت و این دلیل ثابت میشود اما
باقی ائمه اثنی عشر دلیل و برامامت ائمه اثنی عشر اینک امام باید که
عالم بخلافی کتاب خدا باشد زیرا که امام کسی است که اجرای احکام الهی نماید

و بسیار از آیات قرآن متشابه است و مراد از آن فهمیده نمیشود و حق تعالی که
حکیم علی الاطلاق است کتاب خود را بی معسر عالم نمیکندارد و قیود و ازده
امام با نقض امت عالم جمیع آیات قرآن نبوده اند پس ثابت شد که مقصود
قرآن اثنی عشرید و ایشان امامان امتند و حضرت رسالت پناه نیز بیان
این معنی کرده و گفته که ای قاری که فیما بین ما ان منکم به ان قضاوا الیکم الله
و عترتی اهل بیتی و ان یقرق ایتی بر دایم الحیض یعنی میکنند در میان
شما چیزی که اگر بدان متعسک شوید هرگز گمراه نشوید و آن چیز کتاب الله
و اهل بیت من و این دوازدهم جدا نشوند تا بنزد حوض من رسند این حدیث
از احادیث صحیح است و قبل ازین مذکور شد دلیل سبب این که امام باید
که تقه باشد یعنی مبنی و عادل باشد و متدعیان امامت سواي دوازده
امام امامت و عدالت ایشان ثابت نیست زیرا که جماعت بسیار از امت مذکور
امامت را کافران و منافق میدانند سواي دوازده امام که همگی امت حکم
بر عدالت ایشان کرده اند پس ثابت شد که ایشان امامان بحق باشند
ان الامام الذی ما فرمن روحه **لیر الامام بدو الصوار والفضل**
یعنی بدو رسی که امام کسی است که شیخ است و در جنگ از کفار و کفر و نبوت
امام کسی که صاحب فراوان و بیدل باشد زیرا که امام که با کفار و کفار و کفار
اگر بیدل باشد ممکن است که بکفر و جاهل باشد و اسلام را
منعیم گردانند و ابوبکر و عمر **بدو** اند و از هجده چنانکه او بخندید
مورخان اهل سنت **بدو** اینها را بنه صبیله ذکر نموده اند این طریقه
که اهل سنت نیز شیخاقت را در امام مشروط میدانند و با اینحال این سه فرار را
امام خود میدانند **اطاعت من قد تلا با مرخالقه** **برات فضی بالقول والجدل**

یعنی اطاعت کرده ام کسی را که بخواند با مرخالقه مشوره برات را پس برقت با عز
و فرج و سرور قرح آنحضرت از اینجاست بود که پروردگار او در میان بندگان
برگزید و سوا فرایش گردانید و ابوبکر را که از اهل ففاق بود جمل و شرمند
ساخت **برات من غادر غدا لنتکوها** **فغادر من غدا بالاعان والنجیل** یعنی
بری شد از پیروانی که رفت که تلاوت کند مشوره برات را پس بر گردید در
خالی که معزول شده بود با عا و مخالفت آنحضرت را زحکایت عز را بفرمود
علی هم را بر این وجه است که رسالت پناه مامور شد که بعضی از آیات مشوره برات را
که مشتمل است بر تمهید و تحذیف کفار و عیبه فرستند و در موصوف برکتها و
خوانده شود حضرت رسالت پناه ابوبکر را فرمود که آن آیات را ببر و چون
ابوبکر روانه شد و طی چند منزل نمود جبرئیل امین نازل شد و گفت که این
آیات را باید که بخواند و بری با کسی آنرا بر داند آن نباشد خدا را و این عز را
نصب عرق این بود که امت فهمند که ابوبکر از رسول نبوت بلکه بیکانند
رسول است و بدانند که کسی که قابلیت این نداشته باشد که چندایه قرآن را
بر کفار بخواند چون قابل این نباشد که امام جمیع خلق باشد و اجرای جمیع
احکام قرآن در میان ایشان نماید اینجاست که از شیعه و شیعیان و ثوابت
و متواتر است و دلیل است بر بطلان امامت ابوبکر و بیکان اهل سنت چون
دلهای ایشان مرعیه است بنا بر این میفرمند **ام الحیاجه والنهی ذو مرعیه**
حال بینما النبی بالحق **یعنی** امامت جماعت مسلمانان که در حال حق و حق
پیغمبر صاحب مرض بود پس با مرض زحانه پیرون آمدن خایل شد در میان
ابوبکر و جماعت و نکذاشت که ابوبکر بخانه بخاها آورد پس ابوبکر عقب رفت
ترک امامت نمود **من لم یکن صالحا لا یتام به** **فکیف صار و حق خاتم الرسل**

یعنی کسی که صلاحیت این نداشته باشد که در نماز افتد ابوی واقع شود و چون
 کور دیده است و می خاتم رسولان **و عندها تباعده الصلوة جائزة** یا وایم
 خلف کل شیء العمل یعنی نزد تابعان ابوی برای ایشان نماز جایز است در
 عقب هر بد عمل بدانکه اهل سنت در عقب هر فاسق فاجر که صاحب جمیع
 گناهان کبیره باشد نماز جایز میدانند اگر چه محبتش باشد کسی که اندک
 شعوری داشته باشد میفرماید که این اعتقاد موافق دین خدا و آیه صحتی
 نیست در سال هزار و پنجاه و هزار هجرت مصطفویان مکه معظمه معاویت
 مؤیدم در قریه میوز که از قرای بغداد است مرد خوش صورتی و دیر مزوی
 پرسید که اهل این قریه چه مذهب دارند گفت حبشی مذهبند و گفته
 من نیز این مذهب داشتم و شیعه شدم و گفته که سبب تشیع تو چه شد
 در جواب گفت که میدیدم که مرد فاسق فاجر عاصی بوی قتل می کنند از
 اینجا میبدم که این مذهب باطل است بدانکه حکایت نماز ابوی که از بعضی از اهل
 سنت دلیل امامت و خلافت ابوی شمرده اند و گفته اند که آنحضرت
 ابوی را در خصت نماز بیجا امتداد و اول عزل کرد پیش باید که او خلیفه
 باشد این کلامیت بغایت سست و ضعیف و لایحه تری که امامت در نماز
 لازم ندارد و خلافت را زیرا که عدالت در خلافت باجماع اهل سنت طاعت
 و در امامت نماز باجماع اهل سنت عدالت شرط نیست بلکه بخوبی
 کرده اند نماز کردن در عقب فاسق ترین اهل اسلام پس بنا برین آنحضرت
 پیش نماز دادن لازم ندارد و خلافت را معلوم است نزد شیعه و پیروان
 حضرت رسول الله اسامه را سرور او کود امید و او را امیر سلطنت و ابوی
 و عروسان بر ما جریب و انصار را فرمود که مطیع و فرمانبردار او باشند و در نماز اقتدا

بوی کنند سوای حضرت مرتضی علی که او را نزد خود نگاه داشت از برای صحت
 و خلافت و امامت پس اگر امامت جماعت دلیل خلافت باشد امامت اسما
 بطریق اولی نایست که دلیل امامت باشد و اهل سنت اسامه را خلیفه دانند
 و حال ابوی را خلیفه میدانند و اگر پیشمازی دلیل خلافت ابوی نباشد پس
 چرا در سقیفه بنی ساعده این را دلیل خود ساخت و اگر این دلیل خلافت
 او میبود پس چرا اقیلوفن اقیلوفن میگفت و عمر چون میگفت که بیعت ابوی
 خطا و کاری ناکل بود خدا مردمان را از شتران نگاه دارد و هر که این بیعتی
 کند بکشید او را و چون عمر در وقت مردن میگفت که اگر وصیت کنم پیروی
 ابوی کرده خواهم بود و اگر نکم پیروی پیغمبر کرده خواهم بود یا آنچه گفته اند
 که حضرت پیغمبر رخصت داده بود که ابوی نماز کند غلط است چنانچه
 راویان معتبر نقل کرده اند غایبه گفت که ابوی نماز کند این در وقت بود
 که حضرت رسالت پناه عشق کرده بودند و در آن علی بن ابی طالب
 بود چنان حضرت بهوش آمد با شعفی که داشت نکیه بر حضرت امیر المومنین
 و فضل بن عباس کرده خود را بسجده رسانید و ابوی کورا در ساخت
 و خود با جماعت نماز بگذارد و از غزالی نقل شده که در کتاب اخبار از
 حضرت باقر نقل کرده که حاصل معینش اینست که ابوی کورا مؤخر ساخت
 باقر صفها و بعد از آن حضرت رسالت پناه گفت که چه خالست قوم را معتمد
 شده اند بفرمان از برای حسدی که با اهل بیت من دارند خدا پسر
 کردند در و نه های ایشان از انش و این طاووس از حضرت کاظم نقل
 کرده که حاصل معنی بعضی از آن اینست که وقت نماز شد غایبه بعبر
 گفت که نماز کن عمر گفت که پدر تو اولیست غایبه گفت که را حکمتی

ولیکن او برود نمیبست خویش نداده که قومی با وی گفتند که گفتی که او نماز
من بخوابم گذاشت که کسی با او گفت که بنام محمد پیغمبر است و آن مود یعنی
مشغولیت زود نماز کن میفرماید که پیغمبر است و او میگفت که علی امامت کند
پس ابوبکر از برای نماز بیرون رفت پس بگریه گفتند بود تا آنکه حضرت رسول ص
آمد و بگریه رفت و نماز گذارد و باضعی که داشت بمنبر رفت و اهل مدینه
جمعیت نموده بعضی میگریستند و بعضی میباید میکردند و بعضی ناله و آه
الیه را بجوین میکردند و حضرت سفارش اهل بیت و اهل بیت را بعت ایشان
میکرد و حکایت عزال ابوبکر از نماز جماعت از معتبرین اهل سنت نقل کرده اند
و بعضی از سنیهای اهل سنت گفته اند که حضرت پیغمبر ص اقتدا با ابوبکر
کرد و گزین این خبر در غایت ظهرو است و بر هیچ صاحب بصیرت پوشیده و نه
نیت آنچه در این مقام ذکر نموده ایم مختص ببت از آنچه در کتاب و بعضی ذکر
نموده ایم ما فارغ الحین قطع از پی حسین و لم یثا هو عن حق و لم یثا
جدا نشد حق هرگز از ابی الحسن و در و نشد ابی الحسن از حق در آن حد و دل نکرد
این بیت اشاره با بجدیت است که از حضرت رسالت پناه نقل شد که الحق
علی و علی مع الحق و لن یفترقا حق بر داعی الحق و ترجیه امش نیست که حق با
علیت و علی با حق است و از هم جدا نمیشوند تا بنزد حوض من و سندا بجدیت
صحیح دلیل و نصیبت بر امامت امیر المؤمنین ع زیرا که امت بعد از حضرت
رسالت پناه دو فرقه شدند یکفرقه ابابکر با تابعانش که جاهلان و سافقان
باشند و یکفرقه علی ع و تابعانش که علماء و خطباء باشند از اینجاست مستحق
میشود که علی و تابعانش با حق بوده اند پس ثابت شد که ابوبکر و تابعانش
بر باطل بوده اند و خود خلیفه حق آنکه در مقامی غیر از حق جدا شد و حق از او برگرد

لیس و حق البتة غیر یکدیگر و ما هری کو یک غیر داری علی یعنی بیت و حق
غیر یکدیگر و فرد نیامد ستاره و یغایر علی در کتاب منافقان مغایر است
در تقبی بان ایر و الحکم اذا هوی ملائک صا حیک و معاوی از ابن عباس نقل شد
که دشمنه بودم با جوانان بنی هاشم نزد حضرت پیغمبر ص ستاره میقتاد
آنحضرت گفت که هر که از ستاره در منزل او افتد او و حق منست پس جوانان
بنی هاشم برخاستند و نظر کردند دیدند که ستاره در خانه علی بن ابی طالب ع
افتاد پس جوانان گفتند که آنحضرت و محبت علی ع را می شنیده است پس بایر
نازل شده اطاعت من شهدت اهل الرقیه لیه باقر الحق خاتم الرسل یعنی
اطاعت کرده ام کسی را که اهل رقیه که انتخاب کف با شد شهادت داده اند
که او و حق خاتم الرسل است بدانند و ایان شیعه و بنی و ابی کوه انداز این
که گفت از برای حضرت رسول الله ص کلپی بر سر هم آورده حضرت ع گفت
که یا ائنی کلیم را پس کن کلیم پس کرم پس گفت که ده کس را طلب کن ایشانرا
طلب کردم و امر کرد که اجتماع بران کلیم بنشینند و علی بن ابی طالب ع را بنزد
خود طلب نموده با وی سوگواری بسیار کرد بعد از آن علی بن ابی طالب ع آمد
کلیم نشست و گفت ای باد ما را بر او سو کلیم بر پرواز درآمد بعد از آن گفت که
ای باد ما را از و دور پس از آن گفت که میدانی که در کدام مکانید گفتیم نه
پس آنحضرت گفت که این موضع گفت و رفیق است بر خیزید و سلاه کنید بر او را
خود ائنی گفت که برخاستیم و بیک سلام کردیم و جزاب نشنیدیم پس علی بن
ابی طالب ع برخاست و گفت السلام علیکم یا معشر الصدیقین و الشهداء
در جواب گفتند که علیک السلام و رحمة الله و برکاته من بعضی امیر گفتیم
که چون گفت که جواب ندادند و جواب ندادند حضرت امیر گفت که چرا نگویند

جواب برادران مراد وید پر جواب دادند که مطابقه صدیقان و شهدائکم
 نمیکند بعد از مرگ مکرانی یا وصی نمی تبعیت من شهد العقیق مفتی
 علی وصیته لنا شیخ الملل یعنی نابع شک امر کسی را که شهادت داده عقیق
 در خالی که انکار میگوید اینک او وصی ناصح ملت است بدانکه از حضرت رسول
 نقل شد که گفت که الحال جبرئیل نزد من آمد و گفت که بخفوا بالعقیق فانه
 اول حجر شهد الله بالوحدانية ولی بالنبوة وعلی بالوصية ولولدیه بالامامة
 ولشیعة بالجنة یعنی انکشتز کنید عقیق را که آن اول شکایت که شهادت
 داده است از برای خدا بوحدانیت و از برای من بنبوت و از برای علی بوصیت
 و از برای ذوالفرش بامامت و از برای شیعه اش بحجبت بدانکه انجیدیت را
 شیعه و سنی روایت کرده اند و شیعه بدان عمل نموده اند و اهل سنت بدان
 عمل نموده اند انجیدیت در کتاب منافقین المغازی شافعی و در کتاب
 منافق خطیب خوانده که از عهد محمد ثانی اهل سنت است مذکور است
 عقیق چونکه بهر علی بود معروف برتد دست بدستش زکری با زار
 خیر انجوا هر نفس العقیق لست یكون حرزا من الافات والعلل یعنی
 بهترین جواهر برای مانکتهای عقیق است که شاهد وصیت امیرالمؤمنین
 عقیق حرز است از برای ما از آفتها و علتهای بدانکه احادیث در فصل ختم
 یعقیق بسیار است از بعضی مستفاد میشود که امانت از هر بلا و از بعضی
 فهمیده میشود که حافظستان از هر بدی و از بعضی معلوم میشود که دفع
 کنند هر مکر و هکست از بعضی مستفاد میشود که اگر کسی خاتم عقیق داشته باشد
 نواب قاضی چهل وجه بالا فرست از اینک نکین خاتمش از جواهر دیگر
 باشد و از بعضی مستفاد میشود که خاتم عقیق دافع غم است از بعضی دیگر

مستفاد

مستفاد میشود که حضرت رسالت پناه انکشتزی که نمیکند عقیق بوده از برای
 حرز بدست میگیرد و از بعضی دیگر فهمیده میشود که هر که خاتمش عقیق بود
 باشد ختم عرا و باطن خواهد شد و از بعضی دیگر معلوم میشود که خاتم
 دوست میدارد که بلند کرده شود بدعا و سنی که در آن خاتم عقیق باشد
 اطاعت من صبره المصطفی علیا و مقتدی لذ و عالم و العمل یعنی
 اطاعت کرده ام کسی را که کودامیده است او را مصطفی دلیل و راهنما و مقتدا
 از برای صالحان علم و عمل حضرت رسالت پناه انجیدین عبارت بیان نموده
 که علی عم امام و خلیفه و وصی او است و لذا را که الله خاتمه افق الفقیر
 لدی السؤال بالعلل یعنی پیشوا و حاکم و صاحب اختیار ما را هست که از
 برای خدا انکشتز خود را بفقیر در وقت طلب کردن داد و کتاب و زود و یحیی
 را و یان شیعه و سنی روایت کرده اند که حضرت امیرمرد و مسجد رسول
 بنام مستغول بود درین اثنا سائلی از مردم طلب کرد کسی بوی چیزی داد و حضرت
 امیرمرد انکشتز خود را بآن سائل داد و حالت زکری پس این ایراد نازل شد
 که ائمتنا و لیتکم الله و رسول و الذین اصوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
 الزکوة و هم را کون این ایراد دلیل است بر امانت حضرت امیرمرد زیرا که
 حاصل معنی ایراد نیست که نیست ولی شافعی حاکم و صاحب اختیار شما
 مکر الله و رسول و انکشافی که آیات آورده اند و زکوة و صدق میدهند
 در حالتی که در روایت نقل کرده اند که این ایراد در وقت نازل شد که جماعتی
 از یهود بشر فاسق رسیده اند و بحضور رسالت پناه گفتند کدی نبی الله
 بدرستی موسی یوشع را وصی خود نمود و وصی تو کیست حق مقابل این ایراد
 نازل کرد و ایند انجیدیت در چندین کتاب از کتابهای اهل سنت مذکور است

وایات

ماند و کتابی که در آن کتابها کرده ایم. بعد از تصدیق و تالیف المصطفی فرجا
 و غیره و هر دو المصلح و المصلح یعنی بعد از تصدیق مناجات کرد حضرت مرقی
 با حضرت مصطفی و بعد از حضرت مرقی ازین فیض محروم شد و بنا بر جعل مرقی
 که ایشان را بود بدانکه چون این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا اذا نزلکم
 الرسول فقله موا بین خود اگر صد قتر بقی ای جماعت مؤمنان پیش از آنکه
 با حضرت رسول مناجات کنید صدقه بدهید از حضرت مرقی و روایت
 که گفت که چون این آیه نازل شد بگوید و طلا داشتیم از او خوشتر بودیم
 و بعد از آن ده درهم را ده مرتبه تصدیق کردم و ده بار با حضرت مصطفی ص
 متکلم شدم و بعد از آن آیه مفسوخ شد و پیش از نسخ آیه سوای حضرت مرقی
 کسی بشرف مکالمه حضرت مصطفی مشرف نشد و سوای حضرت امیرالمؤمنین
 کسی باین آیه عمل نکرده اما جماعت مؤمنان صالحان شنبای بنابر افاض
 عمل باین آیه نکردند و اما جماعتی که قادر بودند بعضی باین جعل و بعضی بنا
 بر جعل مستلزم کفر و نفاق از عمل باین آیه محروم شدند و نزول این آیه
 امتحانی بود که تا بر مردم ظاهر شود که ایوب و عثمان قابلیت خلافت سید المرسلین
 نداشته اند. اطاعت من کان ثابتا خلافتهم. بصر خالق و خاتم الرسل
 یعنی اطاعت کرده ام که اگر ثابت است خلافت او بمن خالقش و خاتم
 الرسل باینکه مذهب شیعه امامیه واجبست که امام و خلیفه منصوب
 باشند یعنی قول صحیح خلل و رسول در باب امامت آورده باشد و اما اهل
 سنت و اعتقاد اینست که در حصول خلافت بیکت کافیت و مذکور شد
 که با اعتقاد اهل سنت بر بیکت چند کوا امامت و خلافت حاصل میشود
 و بطلان این مذهب و رعایت ظواهر است زیرا که الله تعالی درین باب

داده و در قرآن فرموده که الله اذن لکم علی الله ففترون یعنی ای خدا شما را اذن
 یا بر خدا افترا میکنید از این آیه فهمیده میشود که هر چکی که بی اذن خدا واقع
 میشود افتراست و اگر خداست دیگرانکه اثبات خلافت به بیعت حکم بغیر ما انزل الله
 و حق تعالی در قرآن فرموده که من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و در جعل
 دیگر گفته که من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون و باین دلیل مذ
 زید برین باطل شد زیرا که مذ هیایان اینست که اگر کسی از اولاد فاطمه با
 و خروج بشمار کند باین امام میشود و باین قریب بی دلیل و بی اذن حق تعالی
 و حکمت بغیر ما انزل الله و دلیل دیگر بطلان مذ هیایان حدیث سنی
 که حضرت رسالت پناه گفته که بعد از وی خلفا و ازده اند زیرا که زید
 عدی و امام اعتبار نکرده اند و امام را ده میباشند بخفی غایت که شرط
 داشتن زید به خروج را ده امام بجایت بیصورتست زیرا که او امام نباشد
 و خروج کند او را مشروع بخاطر بود چون تواند بود که مصیبت شرط امامت
 باشد بنا بر حدیث متواتر مذکور دلیل بطلان هفتاد و دو گروه است زیرا که
 هیچیک از هفتاد و دو گروه امام را ده ندانسته اند بلکه آیات مذکور
 نیز دلیل بطلان هفتاد و دو گروه است زیرا که هیچکدام دلیل بر حقیت مذهب
 ندارند و حکم بغیر ما انزل الله کرده اند. اطاعت متخیما با مرقا لقه
 دعاه لا یتوالی ناسخ الملل یعنی اطاعت عهده امر بر کرده و با مرقا لقی
 ناسخ الملل که حضرت مصطفی باشد او را طایفه از برای مباحله با جماعتی
 بیان مخفی از حکایت مباحله اینست که جماعتی از نصو اینان بجزان بخند
 حضرت مصطفی آمدند حضرت بدلیل و برهان ابطال مذ هیایان نمودند

دانشان قبول نکودند بعد از آن این آیه نازل شد قل نعالیذیع ابناء و نایساؤکم
و نساؤکم و نساؤکم و انفسکم و انفسکم فاجعل لعنة الله علی الکاذبین
ترجمه این آیه است که بگو که بیایید تا طلب کنیم ما پسوان خود را و شما پسوان خود را
و ما نایان خود را و شما نایان خود را و ما نفسهای خود را و شما نفسهای خود را
یعنی ما مردان مثل خود را طلب کنیم و شما مردان مثل خود را پس ما هله کنیم
و بگو دایم لعنت خدای بر کاذبان پس آنحضرت مرتضی و فاطمه و حسین را
از برای ما هله حاضر کردند چون نفرایان این جمعیت را دیدند بفرسیدند
و ما هله نکردند و اگر میکردند بغضب خدا گرفتار میکردیدند کسی چگونگی
این برکونیک خدا را یکداند و منافقان را پیروی نماید اطاعت اولی و صلی الله
و اول مؤمن بخاتم الرسل یعنی اطاعت کردم اول کسی را که نماز کرد پیش از او
کسی که ایمان بخاتم الرسل آورد بدانکه حضرت و سالت پناه ص بعد از آن که عمر
شریفین بچهل سال رسید امت را دید بر اسلام دعوت نمود آنحضرت و بی خود را
مذبح و مغل تربیت نمود و چون بسوق ده سالگی رسید با موافقه تعالی مرد و ما
بنیان و سایر طاعات امر نمود نزد اهل تحقیق ثابت شده که اول کسی از مرد و ما
که باحضرت رسول الله ص نماز جماعت کند و ایمان باحضرت آورد علی بن
طالب قم بود قدر ردت الشمس للولی الحسن روحی هذا المرتضی فی الجمل
یعنی بد رستی که آفتاب بر کرد و دید از برای اول الحسن روحی فدای مرتضی باشد
که صاحب عجز بر کت بدانکه آنچه در میان اهل فقل شهرت راست و دشمن و
توبت از برای حضرت مرتضی واقع شد یکنوبت دو زمان حضرت رسالت پناه
که سر مبارک حضرت مصطفی راه روان داشت و بگریه دیگر و زنی که از خاک
خارج معادرت نمود و بر زمین سجده رسید و خراست که در زمین سجده نماید

و چون از آن زمین بیرون رفت الله تعالی آفتاب را از برای نماز آنحضرت برگرداند
قد کالم الشمس و الشمس کالمه یا ذن خالق المنان بالخول یعنی حضرت
مرتضی تکلم کرد با آفتاب و آفتاب با وی تکلم نمود یا ذن خالقش که بخشد
نعمته است الشمس قد شهدت علی امامته طوی لنا جبه فی العلم و العلم
یعنی آفتاب شهادت داد بر امامت حضرت مرتضی هم خورشید حال تا بیان
آنحضرت در علم و عمل بدانکه خوار زی که از عذر محمد نان اهل سنت است
در کتاب مناقب پسند خود آنحضرت مصطفی محمد امین سید الاولین و آخرین
روایت نموده که جعلی گفت که یا ابا الحسن تکلم کن با آفتاب که او با تو تکلم
خراهد کرد پس علی عم گفت السلام علیک یا ایها العبد المطیع لله پس گفت
گفت و علیک السلام یا امیر المؤمنین و امام المتقین و قاضی الفرائض و المجملین
یا علی انت و شیعتک فی الجنة یا علی اول من تنشق عنه الارض محمد ثم انت
و اول من یحیی محمد ثم انت و اول من یکفی محمد ثم انت ترجمه این کلام بعد
از جواب سلام اینست که یا علی بن موسی و شیعه تو در بهشتید یا علی اول کسی که از
قبر بر وی حی آید محمد است و بعد از آن تو را اول کسی که زنده می شود محمد است
و بعد از آن تو را اول کسی که کسوت پوشانیده میشود محمد است و بعد از آن
روحی هذا المرتضی العظیم ذی عمل سواه فی المعصلات لا معیالی یعنی
روح من فدای مرتضی باد که عالم صاحب عمل است و در مشکلات سوا
او مواعلتی نیست بدانکه در مشکلات رجوع بغیر آنحضرت کردن جایز نیست
زیرا که حل مشکلات رجوع در مدینه علم است که حضرت مصطفی باشند
آنحضرت چنانچه قبل ازین مذکور ساختیم فرموده که من شهر علم علی
در اوست پس هر که علم خواهد باید که بشوی در آید پس کسی را جایز نباشد

و این کلام در بعضی نسخ
در کتاب مناقب آمده است
و در بعضی نسخ در کتاب
الشمس آمده است

که طلب علم از غیر در علم که حضرت مرتضی است بنامید مدینه العلم من حیث
علمه و با برادرین سوزا خیره علی معنی مدینه علم کی است که جبرئیل تعلیم
او نموده و در مدینه علم بنوده است مگر برادرش که علی بن ابی طالب علم باشد
که مثل سلم النبی سلم حیدر و غیره مثل حرب خاتم الرسل یعنی مثل صلح
 پیغمبر است صلح حیدر و حرب با و غیره مثل حرب خاتم الرسل است و با شعبه
و سببی روایت کرده اند که حضرت رسول الله ص گفت که با علی علیه السلام سببی
و حرب خونی ایجادیت می یست در این که هر که با حضرت مرتضی علی علم ع
کود کا فر است و این دلیل است بر امامت آنحضرت زیرا که عمار بن عبید بنی
باجماع اهل اسلام کفر نیت بلکه فسق است قد کفر و وجهه الکفر مخالفه
عن العبادۃ اللات و الهمل یعنی مکرم و کوا می ساخته وجهه کوا می علی را
 خالقش از عبادت لات و همل این دو اسم و ثبت اند بر اهل علم و دانش
 پوشیده نیست که حضرت مرتضی هم هرگز بنی را سجده نکرد بنا بر این است که
 اهل سنت چون نام آنحضرت را مذکور می نمایند کرم الله وجهه میگویند
که هر طایفه قد عظموا صفا و قلمهم عنه لم یعرب و لم یعل یعنی محترم
 طایفه را که تعظیم نمودند و دل ایشان از بت بی میل و بی رغبت نشد
 نقل کرده اند که ابو بکر خادم مختار نبود و چهل سال بتان را خدمت نمود
 و عمر عثمان نیز ساخط با عبدالت نمودند اطاعت من ذی فی شان
هل الیه و هل فی شان غیر علی یعنی اطاعت کرده ام کسی را که آمده
 در شان او هل فی و آیا آمده است هل الیه در شان غیر علی بدانکه معتوب
 شیعه و سببی نقل کرده اند که علی ابن ابی طالب علم یا سایر اهل بیت قوت
 خود را با وجود کمالات احتیاج قصه می نمودند و در شان ایشان سوره

هل الیه

هل فی نازل شد اینجا که در تقصیر تعلیمی که از نقایس اهل سنت است باین
 عنوان مذکور است که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام مرتضی
 شدند حضرت مرتضی هم سه روز صوم روزه کردند و همچنین حضرت فاطمه کوفه
 ایشان که فتنه نام داشت هر کدام سه روز صوم روزه کردند و چون از مال و
 چیزی در سر کار ایشان نبود حضرت مرتضی هم سه صاع جواز شعرون به نمود
 که همسایه آنحضرت بود کوفت که تاسیده العشا به نخواست آن چشم از برای او
 برسد حضرت فاطمه هم یک صاع آردا آورد و پنج قرص نان پخت که هر کدام
 یک قرص آنرا ناول کنند چون حضرت مرتضی نماز مغرب بگذارد بمثل آمد
 چون نان را خا خور ساخته اند که بدان اظفار کنند درین اثنا مسکینی بیامد
 و طلب نمود پس طعام خود را بوی دادند و بآب خالص روزه کشتوند و روزه
 دیگر فاطمه هم یک صاع دیگر بر بخت و در شب دیگر بختی کرد و در شب ششمین
 بود بیامد و طلب کرد قرصهای نان خود را بوی دادند و خود بآب خالص
 نمودند حضرت رسالت پناه در روز چهارم بر این معنی مطلع شد و آثار کرم
 و شفقت در اهل بیت خود مشاهده نمود کلمات شدند پس در اینجا جبرئیل
 نازل شده سوره هل الیه را در شان ایشان نازل کرد و نقلت که
 مایده از برای ایشان از آسمان نازل شده هفت روز آنرا ناول میفرمودند
اطاعت من نفس من الکرم شری بنومنه فی قوام خاتم الرسل یعنی
اطاعت کرده ام کسی را که خرید خود را از پروردگارش بخوابید و در فرارش
خاتم الرسل این بکیت اشاره است باین امیر و من القاس من فشری فکمه
انتقاء مصفات الله ترجمه این امیر بنا بر تقصیر مفسرین انبیت که از فرود
کسانی اند که خود را میفر و نشند و خود را معاصده میکنند بر صفای خدا

زن هر که نداشته باشد با لطف قدحوزا نا محومه با لغد اسقط خدا فی العلم
 یعنی بیحد و حصر با غیر مجاز داشته زن کون تا محرم و عقده ساقا کوه
 حد هیچ زن عملها که زن باشد اعتقاد باطل ابوحنیفه ایست که اگر کسی عمدا
 عقد کند محارم نامش نامادر و خواهر و زیارت حد از وی ساقط میشود و اگر بی
 زنا کند مستحق حد میشود بر عهده بلیک الطام عامیه با لطف دار لعل اعظم
 الزلل یعنی بکتمان ابوحنیفه عاصب طام از کند و جو و غیر آن مالا کاف و بی
 باز کردن این قول لغزش است از اعظم لغزشها یعنی غلطیست از اعظم غلطها
 قد الحق ولد و وجهه زن و حها و الیها قسط لمرصیل و ملحق ساخته است قسط
 زنی که از شوهر دور باشد بشوهرش و حال آنکه شوهر هرگز بان زن نرسیده
 مثل اینکه مرد در مشرف باشد وزن و در معزب و بوساطت وکیل عقدی واقع
 باشد هرگز نزدی که از آن هم رسیده بمذ هب ابوحنیفه ثلق بشوهر دارد یا آنکه
 هرگز آن شوهر زن ندیده بر عهده بلل الوضو بیحسه و لیکن تخمسه الکلا لعل لعل
 یعنی با اعتقاد باطل امام اعظم ایشان آب وضو را نجس میدانند و سبک که تر
 باشد او را نجس نمیشناسد فتوای رسوای ابوحنیفه بسیار است در نجسها
 بفتوای های خود حوازی اعتبار ساخته و همچنین سه مجتهد و امام دیگر اهل
 نیز بفتوای های خود خولهای عظیم بدین خدا و سائید اند مراد از این
 اتمام این است بر ابوحنیفه و امثال او مرادست چه کار کسی چه من شناسد اماما
 اعظم را بود بتیره و وظا غلام بمقدار حرام کشته حلال از وی حلال حرام
 بود خواب زوی دین احد مختار بود فتاوی رسولش و جهان مشهور
 ولی بر اهل حیا ذکر آن بود دستور بود نکاح محارم بشروط لغت حری
 حلال در نظر عقل این غلط اشار شود و اطل محرم بعقد حد ساقط

بریم باطل این مفتی ضلال شهاد بریم او بود و او را وجهه بدکار از زوج دور
 زیا و صحبت یار بود نزد هب مشهور این عرتب دین جواز و علی جبر غلام
 در اسفار شدند طایفه سنیان چو امت لوط و فتوی غلط این مقدم استوار
 ازین فتاوی رسوای ابوحنیفه مدام کشند مؤمن و مسلم خطرات از کفاد
 بدایعه گفته شد از وی خیاس باقی بود موازی مشتی مؤمن و خوار
 نه و آنکه بدانند فو قد رمد هب خویش ز خال احمد حبل کمر ترا اختیار
 با اعتقاد قیض خدا بر آید بصورت یسوا مردی الایع سوار
 ز جمل خنبلیان بهر خویام سوا دهند آخر پرگاه وجو مدام قول
 عجب مدان که خدا را چنین شناخته است کسی که کوه فراز از انچه اطمان
 برات من را بر وی اخوت و رای شعری و رای معتزلی بری تمام
 از رای ابوحنیفه و رای برادرانق و از رای شعری و از رای معتزلی معتزله
 طایفه اند که تا میان واصل این عطا اند اعتقادات باطله معتزله بسیار است
 و اشاعره تا بغات ابو الحسن اشعریه اگر سنیان عالم را بن زمان اشعریه
 از اعتقادات باطله ابو الحسن اشعری ایست که گفته که دین حق تعالی
 ممکن است و ممکن داشته است که رایحه و کونیت بچشم دیده شود و همچنین
 ممکن داشته که کوران شهر اندلس که مغربا است پیشه شهر چین که در مشرق است
 بر زمینند و چایز نداشته و قیچ شمرده که حق تعالی بر او امر بر او نهاده و جو
 پرد او را عذاب کند بند را فاعل فعل خود نمیداند خیری شر خلق را هدایت
 خدا میداند اعتقادات باطله اینها بسیار است و دعیت عن قد و ملت عن جبر
 و این الامر بر امر قد تبیین یعنی بد دعیت شده امر مذ هب قد و جبر
 مکمل شده امر مذ هب جبر و در میان این دو امری ظاهر شده است از رای

من که غیر این دو اثر است بدانکه جبر و جبر طایفه اند یک طایفه ایشان چه اند
که تا طایفه معقول بن جبریم باشند ایشان را اعتقاد اینست که افعال بند
تمام از خیر و شر فعل خداست و بنده را قادر بر فعل نمیدانند و گمان کرده اند
که فرق در میان کسی که حرکت کند و رعشه داشته باشد و حرکت کسی که رعشه
نداشته باشد نیست علایق که از جمله معنوله است و مدتهاست میگویند که است
بشر میگوید که از جهت است میگویند که حمار بشر اعقل است از بشر زیرا که بجز
اگر برسد ملاحظه میکند اگر چنان از آن جوی مقدور و خود میداند چنان
میکند و اگر مقدور و خود نمیداند بجز پس حمار بشر فرق در میان فعل
مقدور و غیر مقدور و خود میکند و بشر این فرق نمیکنند پس حمار بشر اعقل
از بشر باشد یک طایفه دیگر از جبر است و ایشان را اندک تا میان اولی و حسن شعری
باشند سنیان این طایفه اکثر بلکه همه شعری مذهبند اعتقاد ایشان
اینست که جمیع افعال از خیر و شر فعل خداست اما بنده را قدرتی هست
از خدا که افعال بند و با خود خلق نمیکرد بنده میتواندست که فعل جبر را
بکند قدرت بی اثر را کتب نام کرده اند خواسته اند که باین نام معقول
فرق کنند در میان حرکت صاحب رعشه و حرکت کسی که رعشه نداشته باشد
میگویند که صاحب رعشه در اصل قدرت ندارد و کسی که رعشه ندارد قدرتی
دارد اما بی اثر است این مذهب است که سنیان عالم اختیار نموده و ملائکه و
در مشق اختیار این مذهب نموده و یک طایفه دیگر از جبر است فلاسفه اند که ایشان
حکما نام کرده اند مثل ابوعلی سببا و فارابی و تا بعضی ایشان اعتقاد باطل
ایشان اینست که بنده فاعل فعل خود است اما بنده مضطر است حق تعالی
او را در فعل خیر و شر مضطر گردانیده باین معنی که کسی که طاعت و عبادت

مقدور

مقدور و شر نموده که ترك آن کند و همچنین کسی که شر بخر کرده باز ناگفته مقدور
بنده که ترك آن کند بر عاقل جمیع العقول پوشیده نیست که هر سه مذهب که
مذکور شد باطل است زیرا که نزد جمیع العقول ظاهر و بدیهیست که آنچه بنده
میکند از خیر و شر فعل بنده است و فعل غیر نیست و آنچه بنده کرده قادر بر
ترك آن بوده و آنچه ترك کرده قادر بر فعل آن بوده بنا بر اینست که طایفه اول از
یکدیگر کلام میکنند و از کلامی که از کلامی از آری رسد که انتقام میکنند و گاه
عفو میکنند بر جبر لازم میآید که اینها باطل و بی صورت باشد در کتاب
صراط المستقیم مذکور است که شخصی که ستمی بوده و مذهب جبر داشته بجز
خود داخل شد تا مجرمی را دید خواست که او را آزاد کند آن مرد ناخود گفت که
تو مذهب خود را باطل میکنی من چه تقصیر دارم خدا مرا آورده جبری چون
این کلام را شنید خاموش شد و ترك آزاد آن تا مجرم کرد و بخی نمایند که از قول
این سه طایفه جبر لازم میآید که بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و امر و نهی
همگی عیب باشد و این قول و مذهب مخالف قول خدا و رسول خدا و ائمه هدی
و کفر محض است و الحاد بی فیما در کفر صاحب مذهب جبر وارد شد بدانکه
طایفه دیگر از مخالفین که معتزله باشند اعتقاد این دارند که بنده فاعل
خود است و خدا قادر بر فعل بند نیست و بعضی از ایشان گفته که خدا قادر بر
مثل بنده نیست و این طایفه را قدرتی و مقصود میگویند بدانکه مذهب رعشه
اشی عشری غیر این دو مذهب است مذهب است در میان این دو مذهب است
اما وجهی که گفت که لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی جبر نیست و
تفویض نیست بلکه امر کرب در میان دو امر اگر پرسند که مذهب حق ائمه اثنی عشر
که غیر این دو مذهب است کدام است در جواب میگویم که مذهب ائمه اثنی عشر

اینست که چو که مذ هب جبهیه و اشعر بر و حکماست باطل است و قد رفق
که مذ هب معتزله است باطل است و حق اینست که بنده خود فاعل فعل
از شر و خیر است و قادر بر فعل و ترک است شیطان و جهل بنده را فعل بشر
و عیب مینماید و عقل که بتأیید الهی صحیح و سالم باشد بنده را بر اثر
و فعل خیر امر مینماید و او را با اختیار خود و امیکندارد پس گویند که تابع
جهل و شیطانات شود و مرکب شر و معصیت گردد بنده مستوجب عقوبت خدا
بود و اگر متابعت عقل کند و خدا را اطاعت نماید و مرکب شر و معصیت
نشود مستحق اجر و ثواب خواهد بود این امر بین امرین است که مذ هب اعمیه
اثنی عشر است و هر که در نفس را مکرین لامرین غیر این گویند باطل و از رجحان
بیافظ است **رباعی** ای دل طلبی اگر بجای داری مکن از قدم بزور زلف ثقلین
پرهیز کن از مذ هب جبر و تفویض **امری** مکرین نور و میان امرین **رباعی**
هر یک ردی که مذ هب او جبر است **جمله** به قول مصطفی چون گفتم
مختار من اختیار باشد نه قدر **قول** قدری بتر من بر قدر راست
برات من رای هو لا قاطیه **و قلت** بقول خاتم الرسل **یعنی** بری
شده ام از راهی بجماعت هد و قابل شد ام بقول آل خاتم الرسل در اصول و
برات من فقر تا مرقا و علوا **علی** لامبر یا مرفقه بالتحیل **یعنی** بری شدم از
جهانی که امارت را بر خود بسته اند و بلند می کرده اند بر امری که با کرام الله
عالی امراست بر حیلها **برات** من فقر و تخلف و اطعما **عن** جیش قائمیدم
اسامه البطل **یعنی** بری شدم از جهانی که با رسول خدا علیان و وزیدند
و تخلف از لشکر و خود که اسامه به شجاع باشد بطمع خلافت کردند و تخلفی
از این حکایت اینست که حضرت رسالت پناه اسامه بن زید را سردار نمود و یکی

مختار برافزود که با اسامه بجهنم کفاد و رند و دانشی مرقن خدش کرد که اسامه
بالشکر زود روانه شود و لغت کرد و کسی را که از لشکر اسامه تخلف نماید شیعه
و سنی این عبارت را از آنحضرت و ابی بنده نموده اند انقد و اجیش اسامه لعنه الله
علی من تخلف عن جیش **یعنی** روانه سازش لشکر اسامه را لغت خدا باد بر کسی
تخلف نماید از لشکر اسامه و زود و حضرت امیر المؤمنین را نیز دخود نگاه داشت
و گویند من آنحضرت آن بود که مدینه از تخلفان خالی شود و کسی نباشد که در
خلافت با حضرت امیر و سازعه نماید چون مرقن حضرت رسالت پناه اشتداد
یافتن ابوبکر و عمر از خیمه کا اسامه مدینه آمدند و فرصت را غنیمت شمرده منا
ابوبکر را امام گردانیدند و روایت کرده اند که ابوبکر بنزد اسامه فرستاد که
رخصت عریده که در مدینه باشد اسامه در جواب گفت ابوبکر را که رخصت
داده که رخصت عمر یعنی اهدا القصه ابوبکر و عمر از لغت خدا و فقر من مصطفی
اندیشه ناکرده از لشکر اسامه تخلف و در مدینه و با اسامه فرزند بلکه
اسامه را از منصب خود معزول ساختند و از تحلیلی سیکه ابوهاشم که از اکابر
علمای سنیانست نقل شده که در کتاب جامع گفته که بخلاف حضرت رسول
در زمان حیاتش جایز نیست امتا بکذا و فاشح جایز است زیرا که ابوبکر کذا
که عمر را اسامه برود و بیان کردیم که عمر بخلاف نموده نکذا است که حضرت
رسالت پناه و صحبت نامه بشدید **برات** من فقر قد کان باطنهم
مستورا بسواد المکر و الدخل **یعنی** بری شدم از جهانی که سیاه شدن باطن
ایشان دینهای مکر و خدعه و غدر و پو فانی از اهل بیت علیهم السلام روایت
شده که از کناه و معصیت نکنند سیاهی در دل بین بهم میرسد اگر بنویسد
و استغفار از آنرا از الله عز و جل سعادتی یافت و اگر توبه و استغفار نکند آن نیکه سیاهی

زیاده میشود تا آنکه دل تمام سياه میشود قد کذبوا بضم الف و الغنة و القی و الغصبوا
قد یکما و هو من الحادث الجلل یعنی تحقیق تکذیب نمودند پاره بن مصطفی
و عصب نمودند قد کش را و این از خطا و نهایی بزرگ بود که بعد از مصطفی واقع
شد حضرت از این حکایت اینست که غاصبان مرتضی که منافقین عییا بودند
مصیحت چنین دیدند که نگذاشتند که در سر کار حضرت مرتضی چیزی از مال دنیا
بوده باشد بدو و روح جدیدی ساختند و گفتند که از حضرت مصطفی شنیدیم
که گفت که کسی از ما پیغمبران میراث نمیبرد و هر چه از ما میماند صدقه است
کسی فرستادند و وکیل حضرت فاطمه را از آن دل بیرون کردند با آنکه میراث
نبی و بلکه فدک حضرت رسالت پناه و جبروت خود متعلق حضرت فاطمه
نموده بود ابو بکر و عمر از خدا ترسیدند و ده گواهاش کردند و از راهانت
بوی رسانیدند و از این جهت بیش که اهل سنت در کتابهای صحیح خود نقل
کرده اند اندیشه نمودند و در صحیح بخاری و صحیح مسلم که اعتقاد تمام بحجت
آن دارند نقل شده که مصطفی گفت که فاطمه بضعة منی یزیدی منی
یو دنیا یعنی فاطمه پاره من من است هر که از او کند او را از او کند من این
در واقع با او فاطمه مصطفی را از او کرده اند و حق تعالی در قرآن گفته
که الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة یعنی هر که
از او کند خدا و رسول را لعنت کرده خدا ایشان را در دنیا و آخرت و در
هرین کتاب مذکور است که حضرت فاطمه از دنیا پیرون رفت و از
ابو بکر و عمر از درده بود و شیعه نقل کرده اند که فاطمه بخواست که دو
یار خدا رجبا و بر جنازه او حاضر شوند مرتضی هم وصیت نمود که او را
و کشت دفن کنند و حضرت مرتضی بوصیت علم نموده در شب آن خاتون

علامت

قیامت را دفن نمود و در چند موضع قرار برای او سلخت که تا آنکه دویار جفاکانند
که در کجای مدفون است قد اضرهوا الناطق لما فی دو برتها یعنی قوهها و حجابها
الرسول یعنی آتش انداختند از روی ظلم در خانه حضرت فاطمه هم که نابود او را
و جفا حتی از بنی هاشم که بخانه اش پناه برده بودند حضرت از این قتله اینکه
جفا حتی بنی هاشم که میخواستند که با ابو بکر بیعت کنند پناه بخانه فاطمه برده
بودند و بر جفا حتی آتش برداشته بخانه حضرت فاطمه آمد و آتش در آن خانه
انداخت و بنی هاشم را جبر نموده بر بیعت ابو بکر برد و در آن روز عییا بی بی
گردد و میان شیعه مشهور است که عمر در در و در شک حضرت فاطمه عمر در و در
فرزند از روی شد نقل آتش انداختند در خانه فاطمه در چندین کتاب از
کتابهای اهل سنت مذکور است و در کتابها بر بعضی بتفصیل ذکر کرده اند
برای من عوالذی له نسب معنی یقتضی قیامه العمل یعنی بری شتم
از عوی که او را منجی است قیح و زشت که تقاضای زشتی و قیح عمل کند
ابوه جدله و لا تم عتته که منله زنب ما کانه فی الملل یعنی پدر را وحده
اوست و مادرش عتة اوست مثل دنیا و نبوده است و در ملتها بداند که چنانچه
معنی از زنب دانات نقل کرده اند که جدّه عمر کینه ز حبشی بوده و صهانه نام داشته
و کینه هاشم بن عبد مناف بوده و بعضی دیگر گفته اند که کینه عبدالمطلب بود
و بهشتام بن مغیره منتقل شد و تقبل جدّه عمر از غلامان قریش بوده و چون ابن
دو بجواب هم نزدیکی کردند خطاب از ایشان بهم رسید و خطاب بما در شرک
صهانه نام داشت و در خطری از ایشان بهم رسید خفته نام صهانه نام آورده و
احتمال مکه انداخت هشام بن مغیره او را یافته بمنزل خود برده و او را از تربیت
نموده خفته اش نام کرد و چون بزرگ شد خطاب بی دخول کوه عمر بهم رسید

علی امام منست آنکه در شب مثلش **بشود است کسی غیر لکیم تختش** **از**
زهر آنکه کسی شکر دین و مدد هیچ **بشود اصل غیر شکر کفر اظهاری**
نفیل جلد غریب غلام بقیه **ری** **صهاله جقه او بند کمیز ببقدر**
شد ندانست هم این دو گناه مجرم **بزد ناگوس خطاب زین دروید کردار**
بخت و در بقل مادرش چه کشت بزد **بزد خخته از این دو مقصد بدکار**
بختی چه شد و جفت شد عمر حاصل **که هکت راس و رئیس طریف اسرار**
کسی ندیده و نشنیده **انجین نسبی** **مکر دشمن آل و ائمه اظهاری**
کسی که طالع این اصل و این نسب باشد **امید غیر جفا هست ذوی تو مدد**
اطاعت من کن طاهر و لادنه **مطهر اصله کتاتم الرسل** **بجی اکتا**
که که امیری را که طاهر است و لادنه و مطهر است **اکتاش** **مثل اصل خاتم**
الرسل **طوبی لکان بکین الله مولده** **کمثل مولده ماکان للرسل** **خشی**
او که بکیت الله محل ولادت اوست مثل مولد او کسی را از رسولان نبوده حضرت
امیر المؤمنین در کعبه متولد شد که اسراف ماکان است هیچ معبری و هیچ
رسول را انجین ولادت گاهی نبوده و در کتاب سایر المصطفی نقل شده که
این غیب گفت که با عباس بن عبدالمطلب و جماعتی دیگر نشست بود در برابر
بیت الله الحرام که فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین آمد و آیتن بود و فرقا
داشت و در آن اثنا از درد زاییدن در او ظاهر شد پس با پروردگار و صفای
و انجمله و عایش این بود که بخت این فرزندی که در شکم دارم بر من زاییدن را
آسان ساز این غیب گفت که در پدر کرد و برادر خانه شکافته شد و فاطمه داخل
خانه شد و از چشم ما غایب گردید و شکاف دیوار درست شد و خواستیم که
قل خانه خلأ را بکشایم معبر شد پس داشتیم که این را از خلأ است پر حضرت

فاطمه

فاطمه بعد از چهار روز پیران آمده حضرت امیر و در دست حضرت فاطمه
منکلم بجای شد که بعضی از آن ایست که حق تعالی بلند تر گردانیده و مرتبه را از همه
زنانی که پیش ازین بوده اند من داخل بیت الله الحرام بشدم و خوردن و آشامیدن
بهشت و روز قیامت بهشت و چون خواستم که برون آیم ندانستم که ای فاطمه
علی نام کن او را خدای علی اعلی میگوید که نام او را از نام خود برون آورد و او را
با بخورد تا دیب مؤمن و او را بر علم مای پنهان خود واقف گردانیدم و او است آنکه
شکند بنیان در خانه من و اذان بگوید در پشت بام خانه من و مولد پاکد و شمار
از همه عیبها و نقصها خوشحال آنکه که در دست داد او را و ای بر آنکه کفایت
او داشته باشد و محافلش نماید **دلیل رخصت شات علی اگر خواجه**
باین کلام دی کوش خویشیت میدار **چرخوست مادرش از دوش خای**
و چون خانه خاصش بداد جاستار **چون آن مطهره با احترام داخل شد** **در آن مقام**
مقدس برادر و برادر **برون چرخاست که آب شیر از جام و دور** **نداشنید**
که نامش بر من بگذارد **فدای نام چنین زاده بود و جام** **چنانی امام گزینند یا**
اولی الاختار **آورده اند که در آنوقت که حضرت امیر المؤمنین را ضربت زده بود**
صعده بن صوفیان پیش رو آمد و گفت یا امیر المؤمنین صد تبیت که مسئله
در خاطر من میگرد و میجویی که از حضرت شما سوال کنم هیچکس تو را مانع میشود
اگر اجازه از تو را **بر پرسه گفت بر پرس گفت یا امیر المؤمنین تو فاضلتری با آدم**
گفت یا صعب عده بد نماست که هر نفس خود را بستاند اما چون میبوی میگوید
آدم با چون از کند منع گردند و بدان نزدیک شد و بخورد و بر من همه چیز میگذا
بود و من بدان نزدیک شدم گفت تو فاضلتری یا من گفت تو را بر تو خود و خدا
بد کرد و بر من نکرد و پیران تو را بعضی کار فرمودند و پیران من سیدان جبرائیل

اهل بهشت گفت تو فاضلتی یا ابراهیم گفت ابراهیم گفت رستگاری کیست
 المومنین من گفتم لو کشف الغطاء ما از دوت یقینا گفت تو فاضلتی یا موسی
 قال موسی یا رسالت فرستاد پیش تو عیون گفت من میترسم که مرا
 بکشند که من یکی از ایشان را کشته ام مرا دوم هزارون تا با من بفرست چون
 حضرت رسول ص را فرمود که سوره برات را بر اهل هکد بخوان و یا وجود انکی
 از صنادید قریش کشته بودم اصلا نرسیدم و بر رفتم و بر ایشان خواندم و بگفتند
 و وعیدشان کردم گفت تو فاضلتی یا عیسی گفت مریم مادر عیسی در مسجد
 بیکتا المقدس بود چون وضع حملش نزدیک شد او را آمد که بیرون رود که
 این خانه عبادت نه خانه ولادت و مادر من که فاطمه بود بیرون که شد
 چون وقت وضع حمل او شد او را می شنید که در اندرون که ای مادر ای مادر
 در وجود آدم گفت راست گفتی یا امیرا المؤمنین و بعد از آن دو بیت عربی
 در مدح آنحضرت بخوانند یا ام المومنین امانت تو صیبه یا ام المومنین
الضلال والزلزل یعنی قصه کرد پیغمبر نزد موت که وصیتی کند که محاسن
 ثانی مردم را از گمراهی و عصیان یا ام المومنین یا ام المومنین یا ام المومنین
 و ما اسخنی من جناب خاتم الرسل یعنی گفت پیغمبر که کلام حضرت
 رسالت پناه هدایان و هرزه است و شرم نکرد از جناب سید الرسل
 محضی از این حکایت ابیست که رسالت پناه در مرض الموت گفت که دقا
 و کاغذ بیا و بید که تا آن روی شاه چیزی بنویسم که بعد از من گواه نشودید
 عمر نکذاشت که دوات و کاغذ بیا و روند و گشت که مرض بر وی غالب شد
 و هدایان میگویند کتاب خدا ما را بر است جماعتی و منافقان که با عمر
 هم مشورت بودند قصد بیعت عمر کردند و مؤمنان عمر را منع و ترغیب کردند

عونا بلند شد حضرت گفت که عونا تو من سزاوار بیت قبل از عیسی است
 و بیرون رفتند و بطرف راست که نواری که از عهد علمای اهل سنت است
 که منع کردن عمر رسول خدا را از نوشتن وصیت دلیل دانی عمر است
 که آنحضرت وصیتی خواهد کرد که امت بدان عمل خواهند کرد و مستوجب عقیقت
 اهل خواهند شد بنا بر این بگذاشت که وصیت نامه من نوشته شود این را
 از حضرت رسول علم دانسته و مخالفت رسول را در دنیا قس جاز دانسته و بعد
 از وفات جاز ندانسته این گفتگوی کجاست که از عقل و فهم عارف بر وی باشد
 نقل شد که ابن عباس یا داؤد و زی که منع وصیت دادن واقع شده بگوید و بیست
 از تاریخ بغداد نقل شد که عرو در زمان خلافتش عید الله عباس گفت که میداد
 که در باب خلافت پس عمرش میخواست وصیت کند بنا بر این بگذاشت که آنحضرت
 وصیت نامه بنویسد یا ام المومنین یا ام المومنین یا ام المومنین
 یعنی بی که از دستهای من و منتهی فلان از جناتی که او را بود و حرام گردانید چیزی را
 که آنرا حلال کرد اینک ناسخ ملتها بدان که نزد شیعه ثابت است که منتهی در دنیا
 پیغمبر و ابوبکر حلال بوده و از ادب اهل سنت ناطق است که عمر این دو مقدر
 ساخته و اهل سنت بنا بر این که عقلهای ایشان مرعیه است فکری نمیکند در
 عمر چه کاره است حلال را حرام سازد و در کتاب اهل سنت مذکور است که عرو دو
بالای منبر گفت که مستعانت کاشا فی عهد رسول الله وانا اخرتها واطاب علیها
 یعنی دو متعه در زمان رسول الله بود من آن دو متعه را حرام میبازم و بر آن
 عقاب میکنم از حدیثی که نقل شده که مژده اهل شافعی و اهل حنفی رسید
 در باب متعه زنان در جواب گفت که حلال است آنرا گفت که بی و نوبتی کرده
 پس عمر گفت که گوید رهنی کرده باشد سنت پیغمبر را فله میتوان کرد بقول پیغمبر

و از بعضی از کتابهای اهل سنت نقل شده که کسی منعه میکرده از وی پرسیدند
که دلیل تو بر حلال بودن منعه چیست در جواب گفت که دلیل من قول علی است
زیرا که گفت منعه حج و منعه زناست و بعد رسول الله ص حلال بود و من ترا
حرام میگویم من قول عروا در باب حلال بودن قبول واره اما منع و نهجا و را
قبول نداده کیف بجیت محبا المصطفی عروا مشیئا للکفر و النفاق و الذل
یعنی چون دوست دارد محب مصطفی عروا که محکم سازند کفر و نفاق و
فساد است مندا ان جهماء لم یجمعوا ابدا و ان جمعها لغیر محفل یعنی همت
همه محبت و پیروی و جمع نمودن این دو محبت احتمال ندارد کسی که اندک
همی داشته باشد و پیروی او دوست داشته باشد بشود که عریضت و پیروی
کسان آنها کرده و در وقت رحلت نسبت هدایت آنحضرت داد و علی را که حبیب
آنحضرت بود آنرا کرد و لقد یحزن الله ان یخلت و اهانت چنانچه مذکور است
شد بحضرت فاطمه رسانیدند که از وی خشک بود و نکند پیش میرویدین
که عروا دوست نخواهد داشت و اگر با اخیال عروا دوست دارد خدا را دوست
نخواهد داشت رباعی ای مانده ز کعبه محبت میگوید افشاده زاده منی
صد منقول دوز باحب عروم من انهم یحیی کی چنانچه میگوید با ظلمت نور
طوبی لمن شق بطنه بخجوه و فتح قلبا خاتم الرسل یعنی خوشا
حال کسی که پاره کوشم عروا بخجوه خود و شادانید دل خاتم الرسل
بدانکه ابولؤلؤ غلام مغیره شایعه بود مغیره از جمله منافقان و مصاحبان
عروا بود و عوی قیام ابولؤلؤ و مغیره واقع شد عروا جانب مغیره گرفت
ابولؤلؤ بتوفیق و توفیق و تابید شجاعت خجوه هم رسانید و در دهلیری
که عروا را انجا بجهت میرفت خجوه را بر شکم عروا زد فصنا و یومر سو و یومر قتل

و یوم عبدالله علی العالم و العمل یعنی گوید روز فتح و شادی روز قتل عروا
عبدالله برای صاحبان علم و عمل بدانند و روز نهم شهر ربیع الاول که عروا را
شد از روزهای مبارک است در فضل شرف و مبارکی این روز حدیث طویلی
از احمد بن اسحق نقل شده مختصری از آن اینست که گفت که قصه خدمت
حضرت امام حسن عسکری عمودم در نهم شهر ربیع الاول و آنحضرت امیر مکه
خدمت خود را که لباسهای جدید بقدام مکان پیوستند و عروا سوزی در پیش
آنحضرت گذاشته بود و دست خود عروا میسخت گفت که فدای تو یا پدر و ما
ما یا بن رسول الله ای نازده شده است از برای اهل بیت درین روز فحش
گفت که کدام روز است که حرمش عظیم تر است نزد اهل بیت از این روز نیست
گوید درم که حدیثه بن الیمان داخل شد درین روز که تا سه شهر ربیع الاول
بر حرم رسول الله ص و گفت حدیثه که دیدم رسید خود را امیر المؤمنین یا
دو فرزندش حسن و حسین چو می پیچیدند با حضرت رسول الله ص آنحضرت
تبت میگوید بروی ایشان و بحسن و حسین میگفت بخورید گوارا باد شما را این
روز نیست که بعضی میکنند الله تعالی در آن دشمن خود را و دشمن خدا را و شما را و شما
میپسازد و درین روز دعای شما را بخورید که این روز نیست که قبول میکند در آن
اعمال شیعه شما و محبتان شما را بخورید که این روز نیست که راست میشود و در
آن قول الله تعالی فمن لا ینبذهم خا و یرعاهم لعلهم یخیرید که این روز نیست که
میشکند در آن شوکت کسی که بغض خدا دارد بخورید که این روز نیست که
هلاک میشود در آن فرعون اهل بیت من و خطا ایشان و عاصب حق ایشان
بخورید که این روز نیست که الله تعالی باطل را نابود میسازد و در آن عمل ایشان را
حدیثه گفت که گفت یا رسول الله در است ترکی هکت که هشتاد این حکومت کند

پس رسول الله ص گفت که یا حذیفه هست از منافقان که ریاست بر تو خواهد داشت
و کارها از برای ریاضت خواهد نمود و تکذیب برادر تو بر من خواهد کرد و تو
از میراث من دور خواهی گردانیدی پس فقر پیش خواهد کرد و الله تعالی فقرین
اورا مستجاب خواهد کرد این حدیثی است که گفتیم یا رسول الله جعفر پیش
نمیگفت که الله تعالی هلاکتی سازد و ریحیات تو گفت که یا حذیفه دوست ندارم
که جرأت کنم بر قضا الله تعالی و آنچه علم الله تعالی بر آن سبقت گرفته لیکن از
الله تعالی طلب کردم که بگرداند از برای او روزی که در آن هلاک میلاد الله
اورا و قضای او برساند تا ما باشد که سنت خود را زنده اورد و ستام و شیعه
اهل بیت و دوستان ایشان پس وحی کردیم الله تعالی و گفت یا محمد بوده است
دو سال و هفتمین که برسد بنور اهل بیت تو محنتها و بلاهای دنیا و ظلم
منافقان و عاصیان از بند کام برسد از گفتگوها در باب شدت عدا
دشمنان و عاصیان حق اهل بیت و محال بودن ایشان در جنت و ثواب عباد
شیعه در این روز و آمرزش گناهان ایشان و عبادات حدیثی است که گفتیم
امیر المؤمنین گفت که میدادم از برای این روز هفتاد نام گفتیم یا امیر المؤمنین
امید دارم که بمن بشوایی نامهای این روز را پس حضرت امیر نامهای این
روز را بشود و از جمله آن نامها این چند نام است یوم الاستراحة یوم الکر
عبد الله الاکبر یوم بیخواب و یوم الدعای یوم ندایه الطاهر یوم فرج الشیعه
یوم التوبه یوم الانابه یوم قتل المنافق یوم رؤس و اهل البیت یوم هدم
الضلالة یوم ذهاب سلطان المنافق یوم قبول الاعمال یوم العباد
بروات من صبی قریش گفت که ابو بکر و عمر با شنیدن که دلهای اهل شقاوت
بری شده ام از دلبسته قریش که ابو بکر و عمر با شنیدن که دلهای اهل شقاوت

نموده اند

نموده اند بگو و خیلنا حضرت امیر این دو را صحتی قریش میگفتند زیرا که ایشان
اشتباه را بعقول فریب داده بودند که بعضی بنان ایشان را پرستیدند حضرت
مرتضی ایشان را تقوین و لعن میکرده و ظلمهای ایشان را بدعا خود که مشهور و صحتی
باشد ذکر میفرموده برات من صاحب قد کان تحقیقا مع البی قریش الحزن واللح
بعی بری شده ام از آن صاحبی که بود بهمان در غار با حضرت پیغمبر و محو و رت
و ترسان بود این خون و اندوه و ترس دلیل بر بی دینی ابوبکر است که اگر ایمان میشد
بی با لیت که او را در آن خلوت کمال حق تعالی باشد بدانکه نزد اهل سنت انفراد
دلیل فضیلت ابوبکر است و نزد شیعه دلیل مذمت او است این غار را بیست که
ان لا نعبره فقد نصی الله اذا خرجته الذین کفروا ثانی ایشان را هانی لغاد
لصاحبه لا یخون ان الله معنا فا تزل الله سکینة علیک و انید به یحیی و لمر
ترها معیشی نیست که اگر شما نصوت نکنید و یاری ننمایید پیغمبر را پس تحقیق
که نصوت کرده اید الله تعالی چون گفتا و او را از صکه اخراج نمودند و او ثانی
در کس بود چون در غار بود یعنی یک کس همراه او بود چون ایشان در غار بودند
و آن یک کس نیز رفیق و همراه او نبود و باعث تسکین و آرام خاطر او نبود بلکه عکس
بود و حضرت پیغمبر او را تسلی میداد و میگفت که عکس منباش که بدرستی
الله تعالی ناصر و حافظ پناه پیغمبر است یا حافظ ما اهل بیت است یا آنکه حافظ
ما و انت چنانچه اهل سنت میگویند و برای تقدیر گمانی از برای او کرمیت
زیرا که الله تعالی هر که پیغمبر خود را در غار داشت کفار را فقط نماید و رفیقش
نیز محفوظ خواهد بود و آنچه کافر و غایبان باشد پس در هنگامی که در حضور
پیامبر و ناصر بود و یک رفیق داشت و آن نیز باعث سکینه و آرام خاطر شود
و الله تعالی خاطر او را سکینه و آرام داد و او نصوت داد بلسکری چند از ملائک

در غار و یاد جنگ بدر و غیر آن آید و بچند روزها صبر علیه راجع به پیغمبر
نه با یوبکر این ظاهر میشود که ابوبکر ایمان نداشته زیرا که در هر موضع
که مؤمنان با حضرت پیغمبر بوده اند انزال سکینه که بر پیغمبر میشد بر مؤمنان
نیز میشد چنانچه در دو موضع از قرآن مذکور است و عنقریب مذکور
خواهد شد و در این موضع انزال سکینه بر پیغمبر شد و بر ابوبکر نشد بر حال
صاحب بصیرت پوشیده نیست که این امر دلالت واضحی دارد بر دینی ابوبکر
چنانچه بقول از علمای شیعه نقل کرده اند رفاعت ابوبکر با حضرت پیغمبر
از دوی اختیار نمود بلکه در وقتی که حضرت رسالت پناه متوجه غار بود و در
راه با ابوبکر و چار شد چون بیم داشت که مباد ابوبکر کفار را از رفتن و خبر
نماید که او را گرفته همراه خود بر تفتد بری که با اختیار خود رفته باشد بنا
دلیل ایمان او نیست بلکه بطمع دولتی که در خواب دیده بود که بوی میرسد
رفته بود و در غار عکسین بوده که مباد حضرت کشته شود و بدولت آید
و کعبش ضایع شود و شیخ طوسی صورت خلیفه از شیخ فاضل کامل نقل کرده
نقل نموده محققان حاصل معنی عبارت آن اینست که شیخ معین گفتند که
در خواب دیدم که در بعضی از راهها میگذشتم پس جمعی کثیر را دیدم که حلقه
زده اند بر مسیله که چسبیت این جمعیت گفتند که مردمان حلقه زده اند
و در میان این حلقه مرکبیت که مردم را موعظه میکنند گفتیم که کیت این مرد
گفتند که این مرد عمر بن الخطاب است پس در میان آن حلقه داخل شدم
و بعد گفتم که وجه دلالت این تافانین از هافا لغار بر فضیلت ابوبکر چیست
گفت که این امر از شش جهت دلالت بر فضیلت ابوبکر دارد اول اینکه الله تعالی
ذکر پیغمبر کرده و ذکر ابوبکر کرده و گردانیده است حضرت پیغمبر را تانی این دو

الا

ح

گفته که تافانین دوم اینکه وصف کرده این دو را که در بیک مکان جمع بوده
گفته که از هافا لغار و سیوم آنکه ابوبکر را و گفت کرده باینکه صاحب حضرت
و گفته که از بقول لصاحبه و چهارم اینکه خبر داده از شفقت حضرت پیغمبر نظر
بوی و گفته که لا تخزن یعنی مخزن منباش چیم اینکه خبر داده که الله تعالی ایشان
باین قول که ان الله معنا یعنی بدرستی الله تعالی با ما است ششم اینکه خبری
داشته که سکینه که آرام دلست بر ابوبکر نازل گردانید این شش وجه است که
دلالت میکند بر فضیلت ابوبکر و تراویع تراویع نیست که بر این اعتبار کنند
پس من گفتم که بعد از آنکه یکر دهم آنچه مؤلفی مثل خاکسب ترند یاد آید
قول اول آنکه حق تعالی پیغمبر را ذکر نمود و ابوبکر را ذکر کرده و پیغمبر را تانی
شده این خبر از خداست یعنی عدد ایشان دو بود و این دلالت بر فضیلت
ابوبکر ندارد و اما وجه دوم که خبر داده که هر دو در بیک مکان بوده اند دلیل
فضیلت ابوبکر نیست زیرا که مؤمن و کافر در بیک مکان جمع میشوند و میگویند
رسول الله افضل از عباد است و در آنجا مؤمن و کافر و منافق میشوند و در آن
نوح پیغمبر و شیطان و منافق جمع میشوند و اما وجه سیوم آنکه ابوبکر را
صاحب پیغمبر گفته صبیح تر از دو وجه اول است زیرا که صاحب یعنی رفیق
و همراه است و بر مؤمن و کافر اطلاق میشود دلیل بر این قول الله تعالی است
از قول لصاحبه و هو نجوا و اقرت بالذی خلقک من تراب و دیگر لفظ
صاحب بر بهایم اطلاق میشود بلکه بر جماد نیز اطلاق میکنند بعد از آن دو
از استغفار عرب ذکر کرده که اطلاق لفظ صاحب بر جماد و شمشیر کرده اند
پس هرگاه لفظ صاحب را بر مؤمن و کافر و منافق و بهیچ وجه جماد اطلاق
کنند پس دلیل فضیلت ابوبکر نباشد و اما اینکه گفتی که پیغمبر بوی گفت

که لا یتخرف یعنی مجزوت میباشد دلیل فضیلت او نیست زیرا که خون او اگر کثرت
میبرد حضرت رسول از آن نمیگوید پس باید که آن معصیت باشد پس
این نمی دلیل فضیلت او نباشد و این قول که گفتی که حضرت پیغمبر گفته
که ان الله معنا یعنی بدستی الله تعالى با ما است باز دلیل فضیلت ابوبکر
نبیت زیرا که میتواند بود که مراد پیغمبر تنها باشد مثل قول الله تعالى اننا
نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون و بعضی گفته اند که ابوبکر بخصوت پیغمبر
گفت که عی علی بن ابی طالب هم دارم حضرت در جواب او گفت ان الله معنا
یعنی خدا با ما است یعنی با من و با علیست و اما قول من که سبکینه نازل شد
بر ابوبکر این خلاف ظاهر است و ظاهر اینست که سبکینه بر کسی نازل شد
که الله تعالى او را اعانت نمود و ملایک که حضرت رسول باشند چون
سبکینه را الله تعالى در این موضع مخصوص حضرت رسول ساخته است
دلیل است بر اینکه ابوبکر را ایمان نداشتند زیرا که در دو موضع که جماعت
مؤمنان با حضرت رسول بوده اند الله تعالى ایشان را در نزول سبکینه که
سزایک حضرت پیغمبر ساخته در یک موضع گفته فانزل الله سبکینه علی ^{له}
و علی المؤمنین و از هم کلمه التقوی و در موضع دیگر گفته فانزل الله
سبکینه علی رسول الله و علی المؤمنین و انزل جنودا مرتزقا بین کواکب
مؤمن میبند سبکینه بر او نیز لازم میباشد چون عوایت بخندان رفتند
از جواب ظاهر شد و مردم متعجب شدند و من از خواب بیدار شدم
بر آن من عرو صاحبی ^{عمر} اعداء حیدر ذی العلم و العلم یعنی بر
شده از عهده و از دو صاحب که ابوبکر و عثمان باشند که دشمنان یکدیگر
که صاحب علم و عمل است بر آن من تا کین ظالمین ها الزهر و طلحه

الموصوف بالشکل یعنی بری شده از دو بیعت شکست و دو ظالم که در پیرا
و طلحه که دستش معیوب و شل بود طلحه در یکوی در جنگ کاه کشته شد
و زبیر بن جحش کاه بیرون رفت و شخصی فرصت یافته او را قتل رسانید
شیعه و شیعی روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه بخصوت امیرالمؤمنین
خبر داد و گفت که تو بعد از من با سه طایفه جهاد خواهی کرد یا تا کین
و قاسطین و منافقین مراد از تا کین لشکر عافیه است و مراد از قاسطین
لشکر مغاوی است و مراد از منافقین لشکر خوار است بر آن من قاسط
قد کان منزویا عن الهدی و التقی و العلم و العمل یعنی بری شدم از ظلم
که او دو دور از هدایت و تقوی و علم و عمل و طار بر منقی و در کت
لبعضها اکید الحجة البطل و خود عیب خود با حضرت من رقی و مراد او
خورد بنابر بعضی که او را بزرگوار جزه شجاع را ولیک قتل الحسین و عیض
ابو کتر سن را کبا الجمل فرزندانش حسین را بکشت و در تشنگی عظیم
و پدرش بکشت دندان را کبا الجمل را چنانچه قبل ازین مذکور شد که
را کبا الجمل را اسمهای حضرت رسالت پناه است ص ^ص لعن الله علیهم
اما لعن جبرئیل و میکائیل و الرسل یعنی لعن الله و قیامت بر ایشان
دام و همیشه و لعن جبرئیل و میکائیل و رسل عبادة بعض هولاء طایفه
و جهنم خطاه کطاهة الجمل یعنی عبادت عظیم است بعض جماعت مذکوره
همه و محبت ایشان خطایست مثل عبادت کوسا لئلا مری ^م من بعض ^م
الوحيش تلعنه و الخوف فی الجحیم و الطیور فی القتل یعنی هر که بعض
مرفقی دارد او را لعن میکنند و خنثیات و ماهی در دایره و قان و زقانا
کو ^{کو} لا یدخل الجنة עד و حیدر ^ح حق بری فی الخیاط موی الجمل

یعنی داخل بهشت نمیشود دشمن حیدر را آنکه دمیده شود و سوزن مکنع
داخل شدن چهل مراد از چهل رهیگان غلبه طیب است که بدان کشتی بسته میشود
و ممکن است که مراد از آن شتر باشد و خطیاط بعضی سوزن است. **والله والله**
لا یكون مبنیاً من لم یحب و هو خاتم الرسل. یعنی والله والله نیست
هدایت یافته کسی که دوست نداشته و هو خاتم رسل را بدانکه اخادب از حق
رسالت پناه در کف و بعضی علی در کتب شیعه و سنی بسیار است و بنو ابراهیم
ما در کتاب و بعضی درین باب اخادب بسیار از کتب اهل سنت نقل کرده ایم
ابرزت مکون کل ما اعتقدت به لایست بهیات و ذی وجل
یعنی ظاهر ساحت اعتقادات پنهانی خود را زیرا که من صاحب خوف و ترس
که تا از دشمنان دین بترسم و اعتقادات خود را پنهان دارم این دفع خوف و ترس
برکت دولت یافتم سلاطین عظام کرام سلسله علیه صغیر خلد الله
خلال د و لنهم علی روس البریه است که بلا خوف و تقیه اظهار اعتقادات خفیه
خود میتوان نمود **الحمد لله رب العالمین** افاقی فتم بحسن مذهبیه
و لواقم منه للنفاق و الجمل. یعنی اقامت کرده در حق برای حسن مذهب
نرا برای اینکه مراد از شتران نو داده است میشود معنی این باشد که در
قوم اقامت نکرده ام از برای تحصیل شتران نو داده بنیاف جمع ناکه است
ناقد بعضی شتر نو داده است و جمل یعنی شتر نو است. **ان الاقامه فی الزمره**
منجینا بطوف مرقن ال خاتم الرسل. یعنی بدستی اقامت زور را که
بغداد نمانند از روی ماست از برای طواف مرقن ال خاتم الرسل
من الجحیم من زار اقسامنا. و زار اطمینان را ولد ناسخ المذلل. یعنی از افس
جهنم نجات یافت کسی که زیارت کند فتنه کننده افس جهنم را که امیر المؤمنین

باشد و زیارت کند پاکان از لاد نفع کننده ملتتها را که خاتم النبیین باشد
خاتمه در بیان ولادت و وفات و مدت عمر حضرت چهارده معصوم
صلوات الله علیهم و قلبی از معجزات ایشان **ولادت** و وفات و کفایت از
معجزات خاتم النبیین محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله آنحضرت مادرش
امته بنت وهب است در مکه در روز جمعه هفدهم شهر ربیع الاول نزول طالع
شمس در آفرقه قبل متولد شد و در سنه عشرين از هجرت در مدینه وفات یافت
و مجموع عمر آنحضرت شصت و سه سال بود و معجزات آنحضرت بسیار است
نزدیک سده هزار معجزه از معجزات آنحضرت علماء اسلام ضبط کرده اند
درین کتاب بقلیلی اختصار کنیم از جمله معجزات آنحضرت قرآنی که فصحا
عرب هر چند خواستند که یک سوره مثل سوره های قرآن بیاورند نتوانستند
و عاجز شدند اگر گویند بجه دلیل بیایم که فصحا ی عرب همه از آوردن مثل
قرآن عاجز شدند بگو که اگر قادر میشوند که مثل یک سوره قرآن بسازند
میباختند و آنحضرت را الزام میدادند و هیچ حاجت نبود که لشک کشید
حنا و حرب نمایند و جان و مال خود را در معرض تلف در آورند و بگو
از جمله معجزات آنحضرت انشقاق فرس است ماه و ایلک اشاره دو نیمه کرد
و دیگر از جمله معجزات آنکه قلب حذیفه خشک بود پس آنحضرت تیری
توکش پیرون آورده بر برابرین عازب داد و گشت که برود و قلب نشان
و چون چنین کرد دوازده چشمه از زیر تیر روان شد و دیگر از معجزات آنکه
در مکه در حقی و اطلب بود پس آن درخت سیوی آنحضرت بشتافت و هو
شاخش را شیمی و تکلیلی بود و از درخت را فرموده دو نیمه شد و نیاز
مفرمود ناد و نیمه هم چسبیدند و بعد از آن درخت را گفت که کو ابر بر است

من بد پس درخت کوهی داد و باز درخت را فرمود بجای خود رفت نقل کرده اند
که این مجتهد در مکه در موضعی واقع شد که در آنجا شتران میکشیدند **ولادت**
وفات و مدت عمر و کثرت از معجزات حضرت فاطمه علیها السلام که حضرت فاطمه
روز جمعه بیستم شهریور ماهی از آنجا پنج سال بعد از بعثت متولد شد وفات
آنحضرت در شب شنبه سی و شش ماهی از آنجا در سال یازده هجری اتفاق افتاد
مدت عمرش بیست و هفت سال و هفتاد و پنج روز بود **معمی اول** روایت
که پیروی را سوری بود بخدمت حضرت رسول آمدند و گفتند ما را بر تو
حق جوار است میخواهیم که فاطمه را بختان ما از سستی ناسور و ما بسبب آمدن او
زیاده شود و رسول مبالغه نمودند آنحضرت فرمود که او زوجه علی است
طالب هم است و بیکم اوست یهود گفتند تو شفاعت کن تا علی او را رخصت
دهد و یهود زینت و زیور بسیار جمع کرده بودند و گمان میکردند که حضرت
فاطمه چون لباس و زینتی ندارد باز بسبب خوار و ذلیل خواهد شد
پس جبرئیل هم از برای حضرت فاطمه هم آورد از جامها و زیورهای بهشت
آنچه هرگز کسی مثل آن ندیده بود فاطمه هم آن جامها را پوشید داخل خانه
ایشان شد چون حضرت فاطمه را دیدند زانها بر او ایستاده بودند
و زمین را بپوشیدند و هشت نفر یا بیشتر از پیروان مسلمان شدند **معمی**
دوم روایت شده که امیر المؤمنین عم این پیروی مقداری جویند و بخت
آن پیروی طلب رهن از آنحضرت کرده امیر المؤمنین عم چادر فاطمه که از آن
بود رهن کرد پیروی آن چادر را در اطاف گذاشت چون شب درآمد و
پیروی داخل اطاف شد که چادر در آنجا بود دید که آنخانه بغایت روشن
شده خود را از آنجا خبر کرد پیروی را آنجا تعجب نمود و دستاب داخل آن

اطاف

اطاف شد دید که در پیش آن چادر و منتظر چنان شد که گویا شمع ماه است شد
چادر چو خورشید نظر کرد داشت که آن روشنی از چادر او علیها السلام است
پیروی و زوجه اش در آن شب بیرون رفته از برای خود را خبر کرد و نه هشتاد
از پیرو جمع شد چون آنحال مشاهده کرده همه مسلمان شدند **معمی**
موقوف که چون حضرت فاطمه هم از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود امیر این
قسم یاد نمود که در مدینه نباشند چون نمیتوانست که مکان فاطمه را از آنجا
ببیند پس پیروی مکه معظمه روان شدند در آنای راه نشستی بر و غالب شد
دست پیروی آسمان بود داشت و گفت ای پروردگار من خادمه فاطمه ام آیا
مرا از نشستی هلاک خواهی ساخت حق تعالی دلوی فر فرستاد از آسمان امیر این
از آن آب بنیاشامید راوی گوید که هفت سال دیگر او را احتیاج بطعام
نشد **ولادت** و وفات و مدت عمر و کثرت از معجزات حضرت علی ابن ابی طالب
بنا که آنحضرت در مکه معظمه در میان کعبه در روز جمعه سی سال بعد
از عام الفیل متولد شد و بپای آن عالی جناب هرگز کسی در کعبه متولد
نشد و ولادت آنحضرت در کعبه قبل از این بتفصیل مذکور شد و در کوفه در
بهشت و بیکم در همان در سال چهل از هجرت پیروی بنامید شد **معمی**
روایت شده از خبری که او را روایت کرده از امام زین العابدین و آنحضرت روایت
فرموده از پدر بزرگوارش که فرمود که امیر المؤمنین عم نماز میخواند که هرگز
رسول الله ص وعده یاد نمی باشد باید که بنزد من آید و هر که بنزد آنحضرت
میآمد بطلب دینی یا وعده حضرت مصالای خود را داشته در زیر مصی
آنقدر موجود بود با آنحضرت میداد چون عرا بجال مشاهده کرد با پیروی گفت
که امیر شرف و مبارک از دست مبارک او بیکم گفت که حلیه دارین باب چیست

عزمت آمد همت که اگر تو ندان کن چنانچه او میکند بیای چنانکه او می باید
چون ادای دین رسول الله ص می شود پس ابو بکر ندان کرد بدستوری که امیر المؤمنین
ندامیکو چون این خبر باحضرت رسید فرمود که زود باشد که از کوره خو
پشتیان شود روز دیگر اعرابی نزد ابو بکر آمد در وقتی که در میان جمعی از
مهاجر و انصار نشست بود پس گفت کیت از شما وصی رسول الله ص باشد
با ابو بکر گویند آن اعرابی با و گفت تو وصی و خلیفه رسولی گفت آری چه
میخواهی اعرابی گفت پس بیای و آن هشاد و شتر داده که حضرت رسول الله
از برای من ضامن شده بود ابو بکر گفت بر چه صفت هستند این شتران
اعرابی گفت شتران سرخ موی سیاه چشم پس ابو بکر هر گشت که الحال چه
میگویی هر گشت اعراب جاهلانند از او شاهد طلب کن بر آنچه میگویدی
پس ابو بکر از اعرابی شاهد طلب کرد اعرابی گفت از مثل من کسی شاهد طلب
میکند بر حضرت رسول از برای آنچه ضامن شده است از برای من بخدا
قسم که تو وصی و خلیفه رسول نبستی پس سلمان رضی الله عنه برخاست
و گفت یا اعرابی همراه من بیای تا دلائل کم بروجی رسول الله ص اعرابی را
سلمان شدند تا او را بخدمت امیر المؤمنین آورد پس اعرابی با امیر المؤمنین
گفت تو وصی رسولی گفت ای چه میخواهی اعرابی گفت که رسول الله ص صا
شده بود هشاد و شتر سرخ سیاه چشم پس بیای و آنها را امیر المؤمنین ص
فرمودند یا مسلمان شد که این بقر اهل بیت تو اعرابی بیفتاد و دست
الحضرت دایمی بوسید و میگفت شهادت میدهم بدوستی که تو وصی
رسولی ص و خلیفه اوئی که همین شرط میان من و آنحضرت واقع شد
و ما جمیع مسلمانان شدیم پس امیر المؤمنین با امام حسن ص فرمود بیای

قر و سلمان با امیر اعرابی بروید بفلان وادی و ندان کن که ای صاحب چون ترا جواب مید
بگو که امیر المؤمنین ترا سلام می رساند و میگوید که بیای و آن هشاد و شتر داده
شده است رسول الله ص از برای این اعرابی سلمان گفت که رفتیم بآن وادی پس امام
ندان کرد که ای صاحب شخصی جواب داد که بلیک یا این رسول الله ص پس امام حسن ص ادای
رسالت عودا آن شخص گفت فرمان بود امر اندک زمانه نکند شد که ما را با قدر از
بیرون آمد امام حسن ص آن مهارد را گرفته بدست اعرابی داد و گفت بگو تا هشت
تا قد بان صفت بیرون آمدند **مخبر دیگر** آفت که روایت کرده اصبع بن نباته
و آن چنانست که اصبع گردید میرفتند و عقیبا امیر المؤمنین ص و امردی از قریش فرود
پس آن شخص با امیر المؤمنین ص گفت که ترکشتم جمعی از مردان را و پییر کردی و گدا
و کار میبار کردی امیر المؤمنین ص متوجه او شد فرمود که حوا و دلیل شود پس گدا
آن شخص سگ سیاهی شد و شروع در نعره کرده دهم میچیند پس چون امیر المؤمنین
او را بان حال دید برای رحمت کرده لب مبارک بچیند و حضرت اصلی خود
معاودت عود پس مردی از قریش گفت یا امیر المؤمنین ص قدری بر مثل این و حال
انکه معاویه با تو خصومت میکند آنحضرت فرمودند که مناسبند که آن گدا را خیر
نامادون دشویم در طلب شیری او را طلب میکنیم و ما با مرقی تعالی امر میکنیم
مخبر دیگر روایت شده از سلمان اعش که او روایت کرده از سمور بن عطیه که او
روایت کرده از سلمان فارسی که او گفت عود را از انصار داد که او را امر فرمود میکنند
تخریب میکرد و مردمان او را اینکه ابو بکر را از خلافت معزول ساخته با امیر المؤمنین
بیعت نمایند چون این خبر با ابو بکر رسید آن عود را حاضر ساخته گفت از آن خبر
میگویی تو بر کن آن عود را امتناع عود ابو بکر گفت ای دشمن خدا مودمان را
تخریب میکنی بر نفرت اختلاف چه میگوئی در امانت من آن عود گفت که تو

امام من نبی گفت پس من کیستم آن ضعیفه گفت تو امیر قمر خودی قمر تو نالختیا
کردند و والی گردانیدند اگر نخواهند ترا عزل خواهند کرد و امام حق میدانم
هر چه ظاهر و پنهان است و هر چه در مشرف و مغرب واقع میشود از خبر و شرف
در انساب یاد و عتاب با اینست و او را سبایر عیبها شد و امامت روا نیست از برای
پرستی و تراز برای کسی که از فرموده و مسلمان شدن پس تو از کدام یک این دو
ای پس خفا را بگو که گفت که من از ان امامان هستم که حق تعالی برگزیده است و او را
از برای بندگان خود آن ضعیفه گفت در هیچ میکویی اگر بگویم بر گردید که از خفا
میکوی حق تعالی ترا در کتاب خود یاد میفرموده چنانکه عیون ترا یاد کرده است
و جعلناهم ائمة یهدون بالقرآن و ما صبروا و کافرا یا یا تناسخ قنوت پس گفت ای
برادر تو از امامان چه میگوئی اسم آنها بیان کن ابوبکر و جبراب عاجز شد گفت
اسم آنها نیز حق تعالی است آن ضعیفه گفت اگر جایز میبود زنا را که مکرر و
تقلید کنند من ترا میگوختم ابوبکر گفت ای دشمن خدا اسم آنها را بیان کنی
و اگر نترس خواهی گفت آن ضعیفه گفت که مرا بکشتن نندید میبختی بختی که پروا
ندارم که بر دست مثل قوی کشته شود یا من ترا از آنها خبر کن پس چون اسلامی
بیان نمود ابوبکر و جبراب که با او بودند متحیر شدند پس آن ضعیفه گفتند
که چه میکویی در شان علی گفت در شان امامان و وصی و صبیاه انکی که
رکوش منده است بنور او آسمانها و زمینها و انکی که تمام عیش و معرفت حق
میکو معرفت او و لیکن ترای ابوبکر فقط عکس کوری و دین را بدینا فروختی
ابوبکر گفت او را قتل و سبایند که از دین برگشته است پس آن ضعیفه را قبل
رسانیدند و در بیوقت امیر المؤمنین هم در بعضی از منازع خود بود چون از
آورد خبر کشته شدند ام فروه باحضرت رسید بیرون رفت بمزلی آن ضعیفه

در نزد قمر او و چنانکه در سبایر منقارهای سوخ دید که هر یک دانه اناری در
داشته و در قنات ضعیفه داخل میشدند و بیرون میآمدند چون میخواستند
نظر بر آنحضرت افشا و بر هار هم زدند و آزاری دادند پس امیر المؤمنین جلیب
گفت ای شما را بکلامی مثل کلام ایشان و گفت خواهم کودکان شاه الله تعالی پس
قنات ضعیفه با اینست و دوست فیسوی آسمان برداشت و دعا کرد ام فروه از قبر
بیرون آمد چادری سبز از شنیدس بر خود بپوشید و گفت ای وکیل من پس
ابو جعفر خواست که اطفا نور تو کند و حق تعالی بخیر اهد مگر آنکه نور تو روشن
گرداند چون این خبر را ابوبکر و جبراب رسید متحیر شدند پس سلمان با ایشا گفت
که اگر امیر المؤمنین از حق تعالی سؤال کند که خلق اولین و آخرین را زنده گرداند
ایشان را زنده خواهد ساخت و امیر المؤمنین ام فروه را بشوهرش رد فرمود
و از آن عورت دو پسر متولد شد و بعد از آنحضرت ششماه دیگر زنده بود
و لادت حضرت امام حسن و وفات و مدت عمر و بعضی از معجزات حضرت
امام حسن علیه السلام بدانکه در نیمه ماه رمضان در سیم سال از هجرت متولد شد و بعضی
گفته اند که در سال دوم از هجرت و در وقت وفات حضرت رسول الله عروسی
هفت سال چند ماه بود و بعضی گفته اند که هشت ساله بود و سی و هفت سال
داشت که بخلافت ششست و بعد از ششماه و سه روز بنابر پیوستگی لشکرش با
معاویة علیه السلام صلح نمود و بعد از صلح ده سال در مدینه میبود و زوجه او
جعدیه بنت قیس از زهراده در سال پنجاه از هجرت و در شب زماه معزم اند
بر حمت ایزدی و اصل شد و عمر شریفش چهل و هشت سال بود **و حضرت امام حسین**
عز و کرم علیه السلام که او را بیت کرده از امام جعفر ع که فرمودند که و حق
از اوقات بیرون رفت امام حسن علیه السلام و ابی ابراهیم از اولاد دیر بود که

تا بیل بامامت آنحضرت بود پس نزول کردند در منزل که در آن درختهای خرمای
خشتک بود امام مع در زیر تنخله بنیاسود و آن شخص در زیر درخت دیگر بخا ذی
آنحضرت پس ز پیری سر بیا لا کوه گفت که اگر درین درخت رطب میبود از آن
تناول میکردی ویر امام مع فرمودند که تو رطب میل داری گفت بلی پس آنحضرت
سر بالا کوه دست فشوی آسمان برداشت و دعا فرمود آن درخت سبز شد و بر
بر آورده رطب با آورد پس جمالی که با ایشان بود گفت بخدا قسم که این سخن راست
فرمودند و ای یزید این سخن نبین دعای پسر پنهان است که با جایت مغزین
شد انگاه بران تنخله بالا رفتند و رطب چیده از آن تناول نمودند و آن رطب
بهترین رطبها بافته و همه را کافی بود **ولادت** و وفات و مدت عمر و یحیی از
معجزات امام حسین هم در تاریخ ولادت آنحضرت علما خلاف کرده اند بعضی گفته
که در پنجم ماه شعبان از سال چهارم از هجرت متولد شده و بعضی در کسیم شعبان
و بعضی گفته اند که ولادت آنحضرت در لغومه ربیع الاول از سال سی و نهم
هجرت واقع شد و میان ولادت آنحضرت و امام حسن هم ششماه بود و بعضی
گفته اند که ششماه ده روز بود و در کتب ایشان ولادت یافت در روز عاشورا این سخن
گفته اند و دشمنیه بود و بعضی گفته اند که جمعه بود و آنحضرت را پنجاه و هفت
سال با پنجاه هشت سال عمر شریف بود **معجزه** آنکه چون امام حسین عمار اده ^ع
بگفته نمود از مسلمة رضی الله عنه گفت یا بن رسول الله بعراق مرو که من شنیده ام
آنحضرت رسول الله ص میفرمود بیرون حسین در عراق گشته خواهد شد و نزد من
خاکی هست که رسول ص آن خاکی را در سینه من داد امام حسین مع فرمودند
که بخدا قسم که من گشته میبینم و او که بعراق نروم و ما بقتل خواهند رسانید
و اگر خواهی قتل گاه خود را انتخاب خود را بنوعیایم پس دست مبارک بر روی انگشت

حق تعالی چشم او را فرستاد تا همه آنها را بدید پس امام ص خاکی برداشت و با آن سینه را
و خاکی دیگر ریشته کرد و فرمود که هرگاه این دو خاکی خون شوند بدان که من
گشته شدم اما مسلمة گوید که چون روز عاشورا شد نظرها را بر سینهها مگرد
دیدیم که هر دو خون شده اند شروع در فحشه و زاری کردند و میگویند که در آن
روز هیچ سنگ و کله ای را بر نکرده اند مگر آنکه در زیر پا خون تازه یافتند
ولادت حضرت امام زین العابدین و وفات و مدت عمر و معجزه حضرت
امام زین العابدین بدانکه آنحضرت در مدینه در ماه شعبان در سال سی و هجرت
یا سی و شش از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که در پنجم ماه جمادی الاخره
شد و آنحضرت پنجاه هشت ساله بود که او را هشتم بر عبد الملک شهید گشت
و آن عالیشان در زمان وفات حضرت امیر المؤمنین هم دو ساله بود و در وقت
وفات حضرت امام حسن دوازده ساله بود و در وقت شهادت امام حسین
پنجاه ساله بود **معجزه آنعالیشان** روایت کند جابر بن عبد الله جمعی از امام
عجل را فرمود که علی بن الحسین عمر روزی با جمعی از اصحاب فحشته بود ناگاه اهو
از صحرایا آمد و در برابر آنحضرت ایستاد و دهان بر هم میزد و دست بر زمین میزد
یکی از اصحاب گفت یا بن رسول الله قدم این آهو چیست که اینچنین میگردد امام
فرمود که پسر یزید ازید دشمنی بر تو طلبیده و او صبیاده را فرسود که آهو بر صبیاد
ماید آن صبیاد دی روزی بر این آهو را صبیاد کرده الخا را و استندعا صبیاد که عیبه
خود را شبیه دهد پس علی بن الحسین نزد صبیاد آمد گفت این آهو میگوید که تو
بیچه او را صبیاد کرده و از آنوقت که او را صبیاد کرده شیخ خورده و از من مسئلت مینماید
که از حق القاسم کم کرده و نقصان کنی صبیاد گفت یا بن رسول الله من برین جرأت
نیتوانم که امام مع فرمود که بیچه او را بیا و رتا مادرش او را بشیر دهد و دیگر صبیاد

رد کند صیاد آن اهوی بره را بیاورد چون اهوا او را بدید دهان بر هم زد و گفت
 و اشک از چشم او روان شد امام هم بصیاد گفت که قسم بحق من بر تو که این اهوی
 بره را بیاور و ش بخت صیاد آن اهوی بره را آناد کرد پس آن اهوی با بچه خود رفت
 و میگفت شهادت میدهم که تو از اهل بیت و حق و حق و حق از اهل بیت
و لایق و وفات و مدت عمر و بعضی از معجزه حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 بعضی گفته اند که آنحضرت در سیوم ماه صفر در سال پنجاه و هفت از هجرت
 مسکله شد و بعضی گفته اند که در غره ماه رجب متولد شد و در سال هشتاد
 چهار و در هر هشتاد و یک سال در مدینه شهید شد و عمر آنحضرت پنجاه
 و هفت سال بود **معجزه انقا الجناح** روایت کند ابو عبیدیه که من بودم در
 خدمت امام محمد باقر که داخل شد مژدی و گفت یا بن رسول الله من مژدی
 از اهل شام و شمارا دوست دارم و از اهدای شما بیاورم و بدو من دوست دار
 بنی امیه بود و او را مال بسیار بود و بغیر از من فرزندی نداشت و مسکن او
 در مدینه شام بود و او را بومستاق بود که تنها در آنجا بودی چون پدرم وفات
 کرد مال او را هر چند طلب کردم نیاورم و شک بخت که آنرا در بعضی دفن کرده او
 من پنهان داشته امامم فرمودند که بیاور و خود را به بنی و از او به بری که
 آن مال در کجاست گفت من بی من محتاج و فقیرم پس آنحضرت رقعته نوشت بخاتم
 مبارک آنرا بختم ساخت و گفت بیا این کتاب را به یقین و در وسط آن
 ندان که یاد رحمان شخصی بود تو خواهی آمد این کتاب مرا بیاورده و بگوین
 رسول محمد بن علی بن الحسین عم که آن شخص پدر ترا خواهد آورد هر چه خواهی
 از او سوال کن پس آنمزد رقعته را برداشته رفت ابو عبیدیه که بدید چون دو
 دیگر شد بعد من ابو جعفر رفتیم تا به بیتم که حال آنمزد چون شد چوین

پدر خانه رسیدم آنمزد داد و دیدم که آنمزد او را می کشید چون داخل شدیم
 آن شخص گفت حق تعالی میداند که نزد که میگذازد علم را امشب رفتیم و آنچه
 فرموده ای عجا آوردم آن شخص بیامد و گفت از این موضع حرکت مکن تا
 پدر ترا نزد قبیله و در پس دیدم که مردی سیاه و نزد من آورد و گفت این
 پدرت من گفت این پدر من نیست گفت بلای این پدرت دود حجیم و عذاب
 هیأت او را تغییر داده گفتم تو پدر منی گفت بلای گفت پس صورت و هیأت ترا
 چه تغییر داده گفتم ای پسرک من من دوست ندارم و این امیه بودم و این ترا بر
 اهل بیت رسول تقصیل میداد حق تعالی و این سبب معذب و مقنا
 کو دانید و تو دوست دار اهل بیت بودی و این سبب من ترا دشمن میدانم
 و مال خود را از تو پنهان کردم و امروز از آن پیشانیام پس گفت ای پسر من
 برو به یمنستان من و تحت درخت زیتون را حفر کن و مال را بر کبر صد هزار
 درم است پنجاه هزار درم از آنجمله محمد بن علی بد و باقی از آن باشد آنگاه
 آن شخص گفت که من الخال میروم که آن مال را بردارم و حصه ترا بیاورم
 ابو عبیدیه گوید که چون سال دیگر بعد من امامم رسیدم احوال آنمزد را از او
 پرسیدم فرمود که پنجاه هزار درم را باز در ما آورد من دینی که داشتم از آن
 مال را دادم و زمین در فواجی خید را بایع نمودم و باره بخا و حج اهل بیت
 خود دادم **و لایق و مدت عمر و وفات و بعضی از معجزه حضرت امام جعفر**
 صادق علیه السلام آنحضرت در هفدهم شهر ربیع الاول از سال هشتاد و سه
 از هجرت در مدینه متولد شد و در سال صد و پنجاه و هشت از هجرت در
 در ماه شوال یا در نیمه رجب بن هر صفور عباسی شهید شد و آنحضرت
 شصت و پنج ساله بود **معجزه** مژدیت از معصیل بن عمر که در خدمت

امام جعفر صادق علیه السلام میفرمود که من مکتب معتظمه یاد می‌دهم و می‌گویم که ما
 بوده در پیش او افتاده و آن عورت یاد خیر خود کرد میگوید اما ما را
 عورت گفت که حال چیست و چرا می‌گوی که گفت من و اطفال من باین ماده کار
 نهند کاری می‌کردیم و الحال و مزده و من در کار خود متخیر شده ام اما ما را
 فرمودند که می‌گوی که حق تعالی او را از برای نوزد کوه انداخته عورت گفت
 منبیت من پس نیست که تو بمن استنای می‌کنی آنحضرت فرمودند حاشا مقصود
 من استنای می‌نمود پس دعا فرمود و سوپا بران کاه و زد فی الحال آن کاه و زن
 شده از جای رجعت آن عورت گفت این عیسی است بخدای گفته قسم پس
 آنحضرت داخل مردم شد و آن عورت ندانست که او کیست **ولادت و زود**
عمر و وفات و بعضی از معجزه حضرت امام موسی عم بدانکه در هفتم صفر
 از سال صد و بیست و هشت از هجرت در افا که موضع بیت در میان مکه
 و مدینه متولد شد و در بعد از بر همار و بن علی که اللغه در بیست
 ماه رجب در سال صد و هشتاد و سه از هجرت وفات یافت و عیسی شریف
 آنحضرت یا پنجاه و چهار سال یا پنجاه و پنج سال بود **معجزه انبا الجناح**
 مکرر است از قاسم بن علا که هر گون الرشید رسولی بخد مت موسی بن جعفر
 علیهما السلام فرستاد و او را طلب داشت چون رسول رفت جماعتی که
 حاضر بودند شرح علم و فضایل وی می‌کردند مشعبدی در نزد هر گون
 بود گفت اکنون شما را بخند و آورده مرا چه دهید گفتند ما را چگونه بخند
 آوری گفت چون موسی بطنام خوردن مشغول شود من عیسی که منان و هر چه
 در پیش او است بیالار و دها زون گفت چنین کن پس چون امام علیه السلام
 بیامد خون حاضر کرد و در پیش آنحضرت گذاشتند چون دکت دراز

کرد که نان بردارد مشعبدی عمل کرد که نان از پیش آنحضرت بخواست و بیالار
 و خضا و مجلس بخندیدند چون مکرر این عمل بکرد امام عم در غضب شد
 صورت شیرین بر مسند مصور بود اشارت با صورت کرد که برخیز و بگریز
 مرد و او را هلاک ساخت تا گاه آنحضرت از جای رجعت و آن مشعبد را پاره
 پاره ساخت و باین بحالت اولی عود کرد و هار گون متخیر شده گفت یا بن رسول
 چه شود اگر بفرمائی که این صورت استخص را رد کند آنحضرت فرمودند
 اگر چنانچه عیسی موسی جبال بخوره فرعون را رد کردی این صورت نیز استخص را
 رد کردی **ولادت و وفات** و بعضی از معجزات حضرت علی بن
 موسی الرضا آنحضرت در سال صد و چهل و هشت از هجرت متولد شد و از
 ابو جعفر محمد بن با جوید و ابیت که آنحضرت در صد و پنجاه و سه متولد شد
 بعد از وفات حضرت امام جعفر علیه السلام پنج سال در طوس در قریه سناباد بره
 مامون در هفتم ماه رمضان از سال دویست و سه از هجرت شهید شد
 و بعضی گفته اند که در بیست و سی و سه و فقه شهید شد و بعضی دیگر گفته اند
 که در آخر ماه صفر شهید شد **معجزه انبا الجناح علیه السلام** عبد الله
 بن سمزه گوید که علی بن موسی الرضا عم بر ملاک شد و وقتی که مادر او را مام
 گفت که می‌گوید پس چون آنحضرت بیرون رفت من و عیسی بن یعقوب سراج
 با او بیرون رفتیم و ما مذهب زیدید داشتیم چون بعقوب رفتیم آهوان
 آهوان دیدیم ابوالحسن عم با آهوبه از آنها اشارت فرمودند آن آهوبه
 بیامد و در پیش آنحضرت ایستاد اما ما را دست بر سر او کشید او را بملا محراب
 آن آهوبه شروع در اضطراب کرد که بچه آگاه خود در امام عم بالی بکار فرمود
 بکلای که ما قلم می‌دیم آن آهوبه ساکن شد پس گفت ای ابا عبد الله آیا این

نیارده گفت علی ای سید من تو بخت خدای بر خلاق و من تو بهر میگویم از انا اعتقاد
 که داشتیم پس آنحضرت آهوارا گفت که برو بچراگاه خود آن آهوارا آمد و اشک از
 چشمها ریخت و خود را بر آنحضرت میمالید و فریاد میکرد امامم فرمودند
 که صید کنید که این آهوارا چه میگوید گفتیم خدا و پسر رسول و انا تو ند فرمود که
 میگوید که من چون مرا خواندی آمید داشتیم که از کوشش من تناول نمایی و مرا
 محزون ساختی چون امر بر رفتن فرمودی **ولادت و مدت عمر و وفات**
 و بعضی از معجزات حضرت امام محمد بن علی الخواد بدانکه آنحضرت در ماه رمضان
 از سال صد و نود و پنج از هجرت متولد شد و بزهر معتقم در بغداد در آخر
 ماه ذوالقعدة از سال دویست و هجیت از هجرت شهید شد و در روایت
 دیگر آمده که قاتل آنحضرت مامون بود و روایت دیگر از الفضل **معجزه**
 مرویت که معتقم روزی جمعی از اموی خود را بچراگاه و گفت از برای من بر خیز
 علی التقی کواهی بدو رخ دهد که او اراده خروج کرده انگاه او را بچراگاه
 اراده کرده که برین خروج کنی امامم گفت که نه معتقم گفت که فلان و فلان
 کواهی میدهند ایشانرا حاضر کردند گفتند آری همانا ما از دست غلامان تو
 گرفتیم و در آنوقت معتقم در روایتی شنیده بود امامم در دست بد عابرا شد
 و گفت خداوند اگر من دوزخ گفتند فرمود که ایشانرا بنگاه دیوار و سقف
 دیدیم که در حرکت آمدند و هرگاه یکی از آنها بر خواستی بپینادری معتقم گفت
 یا بن رسول الله من تو بهر کرده از آنچه گفتیم و عاکن ما این رواق سناکن شود
 امامم گفت خدا یا این را سناکن کردن که صیدانی که ایشان دشمن تو اند
 و دشمنان من پیران سناکن شد **ولادت و مدت عمر و وفات**
 از معجزات علی بن محمد التقی عم آنحضرت در ماه ذوالحجه سنه دویست و نازده

از هجرت متولد شد و روایت دیگر اینست که در پنجم و چهار سنه دویست و چهل
 متولد شد و در سنه دویست و نوزده و شصت و سه در سنه دویست و چهل
 و چهار در زهر معتقم عتاسی شهید شد و آنحضرت چهل و یکساله بود و بعضی
 گفته اند که ششماه اضافی فرمود **معجزه آنقا لیحیاب عم** مرویت از ابی
 هاشم جعفری که گفت مردی از اهل سرمن رای معلت برص مبتلا شد عیاش
 برو مقص شک روزی با بوعلی قهری از حال خود شکایت کرد او گفت که اگر حق
 ابوالحسن علی بن محمد عم شوی و از آنحضرت طلب دعا کنی امید وارم که اگر عرض
 از تو را بل کوه از شخص روزی بر سر راه آنحضرت نشست چون امامم از خانه
 متوکل بازگشت برخاست که با آنحضرت نزدیک شود بجهت التماس دعا امامم
 فرمود که دور شو خدا ترا عافیت دهد و بدست اشاره بسوی او کرد سه مرتبه
 این کلمه بگفت آنشخص بازگشت و جرأت نکرد که نزدیک آنحضرت رود و باز
 قهری رفته قصه بازگشت قهری گفت ترا دعا کرده پیش از آنکه تو سوال کنی
 که زود باشد که تو شفا یابی پس آنشخص بجا نرود آمد و آتش را بکزد و این
 چون زود شد بر بدن خود اثری از آن علت ندید **ولادت و مدت عمر**
 و وفات و بعضی از معجزه امام حسن بن علی العسکری در ربیع الآخر در سنه
 دویست و سی و دو در مدینه متولد شد و در هشتم ماه ربیع الاول سنه دویست
 و شصت در سنه دویست و شصت عتاسی شهید شد **معجزه آنقا لیحیاب**
 ابو هاشم جعفری روایت کند که در خدمت امام حسن عسکری بود که
 شخصی از اهل من اذن طلبیده داخل شد مردی دیدیم طوبی و حیم بیک
 بر حضرت سلام کرد در خاطر من گذشت که گاش میدادستم که اینتر دگست
 امامم فرمودند این از اولاد ذلت اعرابیه است صاحب سنگو بزها که

بدانم آنها را نموده اند پس آن شخص چند سئواریه پیرون آورد و یکطرف آن
سئواریها موضعی خالی بود حضرت امیرموضع را میفرمود پس کوفتم من و خولدم
نقش خاتم را که منقش شده الحسن بن علی و آن مرد برخواست و میگفت رحمة الله
و بر کارتهای که اهل البیت ذریه یغفه نام میبخش امام عمر را از اسم آن شخص پرسیدم
فرمود که نام این مہجبر القلب بن سہمان بن عایم بن عایم است و این نام عایم آن
اعرابیه میانه است که سئواریها با او بوده **و کثرت و مدت عمر و وفات**
و بعضی از مہجبر مہدی علیه الصلوٰۃ والسلام و غایب شدن و علامات ظهور
و بعضی از وقایع زمان ظهورش آنحضرت در سال دویست و پنجاه شش از هجرت
منقول شد **و باقی آن مہدی** هادی که زمانستوراست **و زهکیت او**
کون مکان برشوراست **و خواهی** نوا که حساب عمرش دانی **و تاریخ ولادت**
شریفش نوراست **و مروت** از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قریب که گفت
چون بغداد رسیدم در سال سیصد و سی و هفت عزیمت حج کردم و همان سال بود
که فرقطه حج را کشود و اینجا بود که بود و پیشتر قصد من آن بود که
شخصی که حج را نصب میکنند در ایام چون مبداء است که نصب میکنند حج را
مکوحجت چنانچه در زمان حجاج امام زین العابدین ع نصب فرمود و ریت
گرفت و بعضی را عارف شد که بر خود ترسیدم و میبست و نشد که حج دوم و شنبدم
که از هشتم حج میرود و رفته میباشتم و نمیگذاشته بودم در آن رفته از مدت
عمر خود سوال کرده بودم و از اینکه آیا درین علت وفات خواهم کرد یا نه و با گفتم
که این رفته را برسان آن شخص که حج را در موضع خود نصب کند از هشتم کوفد
پس داخل مسجد شد و شخص را خود برداشتم که از دعام مژدم را از من دفع کند
هر که میخواست حج را نصب کند قرار میگرفت پس جوانی که در کون خوش و ویسا

خواهد

و حج را بر کوفت و در موضع خود نصب کرد حج را کوفت و آن جوان خواست که بیرون
رود من از عقب او و شنیدم نا از مسجد بیرون رفت و بجای رسید که بغیر از من
هیچکس نبود پس من از التفات کرده گفتم بیا و آنچه با هست پس آن رفته را با
دادم و آنکه نظرد و آن رفته کند گفت با و یکو که در این علت خوفی بر تو نیست
و آنچه البته واقع شد بعضی مرگ میسال دیگر خواهد بود پس کوبیدن غلبه کرد
تا میرتبه که حرکت نتوانستم کرد و آن جوان مرا یکذاشت و برقت ابوالقاسم کوبید
ابن هشام چون بیا آمد آنچه جمله و حکایت کرد چون از این حکایت میسال بگذاشت
ابوالقاسم را علت عارض شد شروع کرد در تریبیه اسباب موت و وصیت خود و
و درین امور غایت جد و اهتمام داشت با و گفتند این حرف چیست امتیاد و ایم
که حق تعالی ترا شفا بخشد گفت این همان سال است که خبر مرگ مراد آمده اند پس
در همان علت وفات یافت **مہجبر و دیگر مروت** از ابوالقاسم جعفر بن محمد که گفت در
سال سیصد و شش حج گذاردم و سه سال در مکہ بجا و بودم و بعد از آن متوجه
شام شدم و از شای سغرنه از طبع از من فوت شد از محمل بر میآمدم که نماز که چنانچه
نمودیدم نزد محمل من ایستاده تعجب کردم که از ایشان من گفت از چه تعجب میکنی
نماز خود را ترک کردی گفتم من چه میدانی گفت میخواهی که صاحب زمان خود را
پرسیدی گفت بل این شایر که پیکر از آن چنانچه از من گفت صاحب و علامات و
دلایل است گفت که کار دوست تراست نزد تو این که بر بعضی محمل را و هر چه بر هست
با آسمان معود کند یا همین محمل تنها با آسمان دو و گفتم هر کدام که واقع شود دلیل
پس دیدم محمل را و هر چه بر بود که با آسمان میرفت و آن شخص مشا الیکه مژدی
کندم کون بود که گویا رنگ طلا داشت و در چشمان او موضع سجود ظاهر بود
مہجبر و دیگر مروت که ابوالمحمد دجلی که از نیکان انتخاب بود و الحاد و شایبیا

شبیده بود و پیوسته داشت که یکی از آنجنابان مردی صالح بود و عساکری
 و پیوسته بکوش از حوام اجتناب نمیکرد و تحقیقی مایلی با بوی محمد داده بود که از جانب
 صاحبان زمان هم هیچ گذارد و این دو اوقات عادت شیعه بود ابو محمد چیزی از آن
 خجسته بآن پیوسته داد و هیچ بیرون رفت چون باز گشت حکایت کرد که در موقوف
 ایستاده بودم دیدم جوانی خوش صورت کد مکرر در یک جانب من ایستاده بدعا
 و تضرع مشغول است چون نزد یک شد که مرد مان کوچ کند سکوی من از آنجا که
 فرمودای شیخ حیاتیکه گفت از چه چیز سبب من گفت بنو حجه داده شد از آنکه
 میباید توانا و با صافی میباید که شریعت پیروز در یک است که چشم تو کو شود
 و اشادت بچشم من کرد و من از تو زنا الحال خایه و ترسانم پس چهل روز از آمد
 او بکن شست که در چشم او که حضرت اشارت کرده بود فرجه هم رسید و کو شد
 بدانکه چون حضرت مهدی متولد شد حضرت امام حسن عسکری او را بجمعی
 از خواص شیعه نمود و ایشان را خبر داد که این طفل حضرت مهدیست و علمای شیعه
 حضرت مهدی سبایل مشکلم می پرسیدند و آنحضرت مسیح و ارشاد ایشان را
 حل میفرمود و وکلای آنحضرت بشیعه می رسانیدند و عینیت آنحضرت را در آن
 هفتاد و سه سال عینیت صغری میگویند و عینیت بعد ازین را عینیت کبری
 می نامند و وکلای ثابت الوکال آنحضرت چهل و سه روزند اول ایشان عقیق بن
 سعید است که حضرت امام حسن عسکری او را وکیل گردانید و بعد از آن پیرش
 وکیل بود محمد بن عثمان و چون وفات محمد بن عثمان نزد یک شد جاهلین
 از آنکه بر شیعه بر سرش حاضر شدند و گفتند که بعد از تو وکیل چه کسی خواهد
 بود در جواب گفت که وکیل بعد از من حسین بن روح بن یحیی است و چون وفا
 یحیی بن روح نزد یک شد بنیان مژده که بعد از وی وکیل علی بن محمد سمریست

و آنحضرت بشیعیان تو
 میفرستادند و مشکلات ایشان را
 حل میفرمودند

و چون علی بن محمد را وفات نزد یک شد علما و اکابر شیعه بوی گفتند که یکی وصیت
 های در جواب گفت که قله امر هو بالغه و یکی وصیت کرد و ایشان را خبر داد که بعد از
 وکیل خواهد بود و بر حجت خدا واصل شد و آن در سند سید و بیعت نزار است
 بود و بدانکه هر که بعد از سمری که آخر و کلاست دعوی و کالت خود شیعه او را
 میدانند و از اینجاست حکم بر کفر حسین بن منصور راجع که بیعتان بوی که مال اعتقاد
 کرده اند و شیخ طوسی در کتاب غیبت نقل نموده که حاجت بفرمود و در پیش علما
 و کمر عقلا دعوی و کالت صاحبان را میخواند تا آنکه علی بن بابویه بوی را داد
 رسانید و بدین سبب آراء از قلم شد او پرسید که کسبب آن در ولادت آنحضرت
 چه اعتقاد دارند بگو که کسبب آن درین باب مختلف اند جماعتی از ایشان اعتقاد
 اینست که آنحضرت متولد شدند و فرزندان امام حسن عسکری است و اینها در
 نسبت داده اند بکنی شافعی و ابوالمظفر خراسانی در کتاب فتوحات نیز اینست
 که آنحضرت متولد شدند و اما اکثر شیعیان چون ایشان را با اهل بیت رسول الله
 اشتباهی نبوده و مجید دانسته اند که شخصی بنفاد عمر کند بنابراین کان کرده اند
 که آنحضرت هنوز متولد نشده و گفته اند که امام حسن عسکری را بعد از تولد
 و طوفاست که اینجاست در طول عمر حضرت مهدی هم نقیب موده اند با آنکه
 اعتقاد بر وجود حق و الیاس و عیسی علیه السلام دارند و جمال شفیق را زنده
 میدانند و اعتقاد دارند که حضرت روح مع و عباد را از سعدا و شقیاء هادی را
 کرده اند و شاک نیست که با اعتقاد طول عمر اینجاست نقیب در طول عمر مدتی
 مژگون محقق جمالت و سقاهاست و بدانکه علاء الدین و له هفتاد که از ستمهای
 زمان خود نبوده و شبان او را از بزرگان دین خود میدانند خلافاً جماع شیعه و

نموده و در تصنیفات خود ذکر کرده جماعتی از اهل قبله که ایشان را و اقصی میگویند
ایمان نزد ایشان انگاه ایمانست که اعتقاد کنند که محمد بن عسکری زنده است
و مهدی عاوست و بیرون خواهد آمد و خدا میداند که انگاه که او غایب شد
در طبقه ابدال در آمد و همچنان عمر یافت تا قطب ابدال شد تا زنده سال قطب بود
و خدا میداند که او زنده است و او را در مدینه رسول دفن کرده اند بی شک
و شبهه ای عزیز من بدانکه بعینک و شبهه این قولی فتر است و بی دغدغه
این اعتقاد ملعونست و این طوطی است که در ویشان فریادش با آنکه لا
شبهی میزنند علماء الدین را با این اعتقاد باطل پیرو میدهند و اعتقاد
باطله ایچو جاهل کتاب را در و ساله علیچین ذکر نموده ابراکو پرسند که سبب
عینک صاحب الامر چیست بگو که سبب عینیت قلت انصار و خوف از اعدا
و عنقریب بنایید پروردگار ظهور نماید و دنیا را بر از عدل سازد چنانچه
پر ظلم بوده اگر پرسند که در زمان عینیت وجود حضرت صاحب الامر چه
فایده دارد بگو که فایده وجود آنحضرت کتب است و عالم را بر تقصیل
آن مطلع است **رباعی** مهدی که زوی و وفای ایمان باشد هر چند نباشد
ز دیه چرخ جان باشد خورشید زوی بود جهانی و شوش هر چند
بزیار بر پنهان باشد که گندی هادی ز نظر مستور است اما ز ویر
اوجمان پر نور است هر چند که جان ز دیه غایب باشد از بر تو اوست
تن معنور است اگر پرسند که وقت ظهور آنحضرت هیچ معلوم هست یا نه
بگو که عالمی ظهور آنحضرت پروردگار است و از آنکه معصومین ع را نیست
که کذب با لوفان یعنی دوزخ گفتند آن جمعی که و حق را برای ظهور حضرت
صاحب الامر قرار داده اند اگر پرسند که علامت ظهور آنحضرت چیست بگو

در اخلاص علامت ظهور آنحضرت افشاد دیوان میگوید که فرست از جانب خاندان
و دیگران علامات گذشته شدن نفس زکیه است در ظهور گویند که تحت اشرف
و بعضی از او بیان گفته اند که مراد از نفس زکیه پیریت از آنجمله که تا مش محمد
بر حسن است کشته میشود بی آنکه او را کتاهی و نقصی بی باشد و اینست که چو
نفس زکیه کشته شود بعد از پانزده روز حضرت صاحب الامر ظهور نماید
و دیگران علامات ظهور گذشته شدن مکرریت هاشمی در میان رکن و مقام و
از علامات ظهور کسوف شمس است در نیمه ماه رمضان و خسوف ماه است در
رمضان و دیگران علامات ظهور آنحضرت خروج سفیانیست که از جانب
رؤمر ظاهر میشود و در کوفه ظاهر شود اول کسی که با وی بیعت کند جبرئیل
خواهد بود و انصار آنحضرت سیصد و سیزده کن باشند که در مکه مدتی
الا رکن حاضر شوند و حضرت عیسی از آسمان بر بیاید و از انصار و اعراف
آنحضرت باشد و در نماز اقامت با آنحضرت نماید و در بعضی از خطبها که
بحضرت امیر المؤمنین ع منسوب است مذکور است که حضرت عیسی ع در
زمان دولت صاحب الامر وفات یابد و در پیش مرقد حضرت رسول الله
مدفون شود از حضرت امام جعفر صادق ع روایت است که در اول روز قیامت
از طایفه آسمان نازل کند الا ان الحق فی علی و شیعه و در آخر روز ایلین نما
کند که الا ان الحق فی عثمان و شیعه و درین حالت اهل بطلان تسلط افند
و بعد از آن حضرت مهدی ع از مکه معظمه با بیجهار ملک روانه کوفه شود
و چون بجد و کوفه رسید لشکری بر سر راه آنحضرت روند و گویند که از
راهی که آمده برو که ما را بفرزدان فاطمه حاجتی نیست پس آنحضرت
بر تئیع ابتدا دانت بید و لسان شقاوت شقاوت را بجهتم فرستد و بگویند داخل

شود و جمعی که مستحق قتل باشند بقتل رسانند و مسجد و مکتب خطبه بخوانند
که مردم را از هیلاری کوبه نمانند که آنحضرت چه میگوید و بعد از آن مردم
الغاس کنند که آنحضرت مسجدی بنا کند چرا که مسجد کوفه کجایش جلالت
ندارد پس آنحضرت کثرت یقیق بجهت اشرف برده در آنجا و مسجدی عظیم بنیاد
دهد و از برای آن مسجد هزار در قرار دهد و در و این هشت که منبر آنحضرت
در پیش سوخته حضرت امیرالمؤمنین ع خواهد بود و امر فرماید که از جای
کوبلانی بیرون بیاورند و بر آن می آسیناها قرار دهند و بر زنان کنیز
آسینایی کرایه نمایند و از کوفه لشکر باطرات فرستند و عالم را تحت
و برکت ظهور آنحضرت عالم پر خیر و برکات شود و کینه تمام از زمین ببرد
آیند و مردم مانع تمام حق و توانک شوند و فقیری هم نرسد که بوی احسان
توان نمود و عالم پر از عدل شود و آنحضرت با الهام الهی در میان مردم مانع
حکم نماید و رجوع بشاهد و قسم نماید و جمیع مذاهب دایمی گرداند و هر که
اختیار غیر مذاهب را بخواهد عتابی نماید بقتلش رسانند و از آن کسی فرزندان
بسیار هم رسد و همه بسو باشند و در آن عصر دختر زانیه نشود و آنست
و عدالت بجای رسد که کولک و سلبا بردند و با کاکا و کوسفند در یک موضع
چراغ نمایند و در میان مردمان بخاطر جمع بگردند و چون زنده را گذر بر
قبر مرده افتد از روی ناسف خورد و بگوید کاشکی درین زمان زنده
میبودی و این استیبت و برکت و عدالت ده مشاهده میبودی اگر پرسند که
آنحضرت در چه روز و در چه سال ظهور خواهد نمود بگوید که و اینست که
آنحضرت در روز شنبه و هم غاشور در سال یک یا سه یا پنج میلادی
هفت یا نثر ظاهر خواهد شد اگر پرسند که مدت دولت آنحضرت چقدر

مقدار

هفتاد و خواهد بود بگوید که بر و این مدت سلطنت آنحضرت سیصد و نرسال
بود و بر و اینست و بگوید مدت هفت سال خواهد بود که هر روزش برابر ده روز
باشد و هر ماهش برابر ده ماه و هر سالش برابر ده سال اگر پرسند که در
در زمان حضرت صاحب الامر چه خواهد شد بگوید که کثرت است بگوید که درین
اصل بیست و پنج نوبت شده که در زمان حضرت صاحب الامر جماعتی از
مؤمن و غیر مؤمن زنده خواهند شد و آنحضرت امیرالمؤمنین ع را
که در ماه جمادی الاخر روزه روز از رجب با وفا خواهد شد که هر که کسی بد
باشد و بدان با آن کوششهای زندگان دو قیود و سید که در دوازده سوار شدند
جماعتی مخصوص در و ایات مذکور است که زنده خواهند شد یا توده
از دین را و آنحضرت مؤسس و احباب کثرت که هفت کس بوده اند و پوشت
موت که در حق مؤمنی است و سلمان فارسی و ابوذر جابر انصاری و مقداد بن اسود
و مالک اشتر و ایشان اوصار آنحضرت خواهند بود اگر پرسند که آنحضرت
صاحب الامر در زمان غیبت کبری کسی میتواند دید چنانچه در زمان
غیبت صغری شیعیان وی را میدیدند بگوید که اگر کسی شیعه در کتبهای
نقلهای بسیار کرده اند که جماعتی در زمان غیبت کبری ملازم است آنحضرت
رسیده اند و تقصیل آن دو کتاب غیبت شیخ طوسی و در کتابها کمال الدین
و اتمام النعمه و کتاب کشف الغم و کتاب صراط المستقیم و غیر آن مذکور است
اگر پرسند که در زمان غیبت کبری در کجایی باشد بگوید که در احوال اهل
سنت مذکور است که نام قریب صاحب الامر آنست و نقلهای بسیار در
کتب شیعه شده که جماعتی بفریاد حضرت صاحب الامر رسیده اند از آنجا که
مردمان در آن دوراه مکه معظمه از قافله ماند و بود و بتوفیقات پروردگار

احباب

بقریه صاحب الامر اقتاده حضرت را ملاقات نموده و این معنی سبب تشیع او
و قبیل اهل شد و آن قبیل را در همان بنی راشد میگفتند و در شیعی
معروف بوده اند و گویند که ثواب کسی که در انظار و ظهور صاحب الامر
باشد چو دست بگوید که از وایات اهل بیت نمیده میشود که اگر کسی در
آنحضرت ببرد مانند کسیست که با حضرت صاحب الامر در یک خیمه نشسته
باشد و از روایت دیگر نمیده میشود که اگر کسی از شیعه بگوید که اگر
صاحب الزمان را در این ابرام او را حضرت و یاری خواهم نمود ثواب او مانند کسیست
که در خدمت صاحب الزمان شمشیر بر کف او زند بلکه ثواب او مانند
کسی است که در خدمت شمشیر شهید شده باشد اگر پرسند که احوال و حال
چو نیست بگوید در خطبه از خطبه های حضرت امیر المؤمنین ع این احوال
مذکور است و ما در این رساله بعضی از آن ترجمه میکنیم و حال ملائمت
صیلاست بیرون میآید از بلیه که نام آن اصفاهاست از فریه که نام آن
بهودیر است چشم راست او کافر نوشته و میخواند او را هر صاحب سواد و بی سواد
میان دو چشم او کافر نوشته و میخواند او را هر صاحب سواد و بی سواد
و در برابر او کوهیست از دور و در عقب او کوهیست سفید که مردمان
ی پندارند که طعام است و ظهور آن ملعون و رسالی خواهد بود که در آن
قطر سحری باشد و هرگاه همان را بشوید بگوید و زمین در زیرش
طی میشود و آن ملعون دعوی خدایی میکند و تا باغش اولاد و نسل خواهد
بود و آنهایی که طبایع انهای سبزی میشوند و گویند که طبایع ان سیرکست
بهودیر است و حضرت صاحب الزمان او را در بلاد شام در و در جرد و قتل
میرسانند و در بعضی از خطبه ها که حضرت امیر ع منسوبست مذکور است که

قامت و حال نبیست که است و آنکه در وقت و پیش از وقت است و در پیش و در
و در هفت بد مؤمنست و فاخته بارگشته و در و لشکرش هزار هزار و ششصد
خواهد بود و در کتاب اکمال الدین حدیثی مذکور است که معقول حضرت
از آن نیست که در حال در زمان حضرت رسول الله متولد شد و حضرت
رسول الله با جماعتی از صحابه سه مرتبه بخانه آن ملعون رفت و فرمود
که افراد بی گناه نبی خدا و رسالت من بیا و در پس آن ملعون اباغود و با جمعی
نشند تا آنرا از حضرت کلامی دانند و فرمود که معقول بعضی از آن نیست که هیچ
پنجیری نیامده مگر آنکه امت خود را از دجال ترسانند و خدای عز و جل
و جود او را بنا بر انداخت تا بر زمان شما هرگاه و حال خروج نماید و
دعوی خدایی کند و اسرا و بر شما مستبده شود پس او را بشناسید و بدانید
که خدای شما بیک چشم نیست و چون خروج نماید سوار خواهد شد بر خوی
که میان دو کوشش مقدار شلک فرسخی باشد و اگر تا باغش بهودیران و
ذنان و جوی افسینان خواهند بود اگر پرسند که دایره الارض که پروردگار
در قرآن ذکر آن نموده و در سوره نمل فرموده که اذ وقع القول علیهم اخرجنا
طعم دایره الارض بگوید بعضی از خطبه های امیر المؤمنین ع مستفاد
میشود که دایره الارض بعد از دجال در پیش صفایا هر میشود و با وی خاتم
سلفیاست و عصای موسی پس میکند و خاتم را بر روی هر مؤمن پس در آن
نقش می بندد که هذا مؤمن حقا و میکند و خاتم را بر روی کافر پس نقش
می بندد در آن که هذا کافر حقا آنکه مؤمن ندا میکند کافر را و میگوید وای
ای کافر و کافر ندا میکند مؤمن را و میگوید طایفه ای که یاقون خوشحال تر
ای مؤمن کاشکی امروز من مثل تو میبودم و مانند تو سعادت عظیم می یافتم

و بعد از آن دایره الارض کون خود را باذن پروردگار چنان بلند گرداند که هرگز در مشرق و مغربت او راهی نبیند و این محبت بعد از آن خواهد شد که اقوام از مغرب و شرق آید و درین هنگام قومی بر طرف شود و کعبه را اعیان در آن وقت قطع ندهد مگر آنکه چشمترا اعیان آورده باشند و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقلست که فرمودند که والله که دایره الارض در دنیا در دایره صناعی رقیق است یعنی دایره الارض از قریع انسانیت نه از قسم باقی حیوانات است و در خطبه اولی که در حضرت امیرم منسوبست مذکور است که ظهور دایره الارض چهار سال بعد از خروج یاجوج و ماجوج خواهد بود و اگر پرسند که یاجوج و ماجوج که در کجاست و مقالی در قرآن ذکر نموده و فرموده که ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض چه طایفه اند بگو که در بعضی از لغات مذکور است که یاجوج طایفه و ماجوج طایفه دیگر است و هر یک از این دو طایفه چهار صد طایفه اند و اگر از ایشان می پرسند که هزار فرزند خود را نه بیست و نه صد و یکی تا نراند هزار و سیصد و پنجاه نفر است که چون از سد بیرون آیند اول ایشان در شکار خواهد بود و آخر ایشان در خراسان و بهر چه رسند از قبل و مشرق و خوراک و ریح بخورند و از سلمان فارسی نقلست که یاجوج و ماجوج سه قسم اند یکی قامت ایشان بیست گز است و عرض شان دو گز و چشم دور قامت شان صد گز و عرض شان هفتاد گز چشم سیم قامت شان بمقدار گوشه شانه است بلیه گوش را خود می اندازند و بلیه گوش را الحاق خود میسازند و ریش ایشان بمقدار قامت شانست و دندانهای ایشان مانند کلنگ و ایشان آب و گیاه زمین را میخورند و در زمین مشا و میبمانند و بعد از آن حق تعالی مرغان را بر ایشان مسلط میسازد مانند اصحاب قبل و ایشان را هلاک میگردانند و چون بوی

مرغان ایشان باعث بد بوی و فتنه روی زمین شود مرغان را میفرستند که ایشان را از زمین برچیدند و در دنیا اندازند و در کتاب کمال الدین مذکور است یاجوج و ماجوج را کسوفی باشد همی برهند اند و پروردگار از برای دفع مایه و کوما بعضی را بر داده و بعضی را کسوت می پوشانند و با یماهای ایشان برهنه و دندانهای ایشان مثل دندانهای درندگانش و قوت ایشان از دهان است که از دوا بر داشته بر ایشان میبارد و اگر در سال از دهها بر ایشان که تر بارید شود در میان ایشان خط می کشد و چون از زمینی بر زمین رود و داخل آن زمین شود و آن غنایب و ایشان را از خود دفع نتوانند نمود و کسی بر ایشان نظر نتواند کرد از نجاست و کراهت منظر و فحشهای که با ایشانست نغذای الله گویند که یاجوج و ماجوج کمال کیستند بگو که عالم بر حقیقتا خیال خدای تعالی شیخ طوسی در کتاب تفسیر از بعضی نقل نموده که ایشان از اولاد یافث بن نوحند و یافث پدر ترک است و از بعضی نقل نموده که ترک از نوح یاجوج و ماجوج است و چون سکندرسد بر روی یاجوج و ماجوج کشت ترک در آن سد بلند و آنجایی از یاجوج که سد بر روی ایشان بسته شد بیست یک سال بودند و از بعضی نقل نموده که ایشان فرزندان سید باین روش که آدم بخام شد و نطفه او بخاک آمیخته شد و حق تعالی از آن نطفه نطفه بخاک آمیخته را یاجوج و ماجوج را آفرید و در کتاب کمالی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقلست که یاجوج و ماجوج که جمیع ناس فرزند آدمند و یاجوج و ماجوج که فرزندان آدم نیستند

۲۹

نور
الوهاب

۱۷۷

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة على سيد المرسلين محمد وعترته الطاهرات
ما بعد چنین که یاد حق تعالی الله العزیز محمد باقر بن محمد باقر علی الله بن محمد
که این رساله از دست در میان آنچه از احادیث معتبره اهل بیت رسالت صلی
الله علیهم اجمعین معلوم میشود از سادات و نخست ایام هفته و ماه است
از کتاب اشغال و افعال پر و جدا مخصوصاً و مرقوم میبود و تا آنکه جمعی از اخوان
که در جمیع امور و متابعت پیشوایان دین را لازم میدانند باین رساله رجوع
نموده محتاج باختیارات مساعدت بحسب مشرع مذکور و مستی باشند
و علی الله التوکل و هو حسی و هم لولیک **فصل اول** در اختیار این ایام
ماه است علی بن طاهر علیه الرحمه و عزا و از حضرت ایام بحق ناظر و محقق
شمار افتاد و علی السلام نقل کرده اند که **رواق اول ماه** حضرت آدم علیه
و آن مخلوق کودک و روز قیامت است از برای طلب حوائج و از برای رفتن
بزیاده شهاहत و طلب علم و زن خواستن و سفر کردن و عیادت و فرزندان
و گرفتن چهار پایان و اگر بکند یا حبس این دین روز کوشود و تاهت زور و
عاجد و هر که درین روز زیارت شود بزرگو شفا میابد و فرزندی که درین روز

متولد شود بخشدند و فراخ زونی و بابرکت باشند و بروایت دیگر این دوازده شاد
و سُرود است و برای حلاج و مطالبین و امرا و برید و سخن گوید که
حلاج برآورده میشود بنویق حق تعالی و هر چه درین دوازده شود برود و پیدا
شود و برای همه کار خوبست خصوصاً راعت کردن و درخت نشانیدن و عادت
بنا کردن و سفر کردن و خوبیدن و فرود رفتن **روز دهم ماه** درین روز ریختن
حواصق و شکر است و بنشیند است بر این زن خواستن و خانه بنا کردن و شکر
و قباغات نوشتن و حاجات طلب کردن و اختیار کارها نمودن و هر که در اول
این روز بپا شود بیماریش سبک باشد بخلاف آخر روز و فرزندند که درین روز
متولد شود بیکوثریت بیاید و بروایت دیگر بنشیند است برای همه کار و خصوصاً
تزوج و از سرختن داخل شدن و سفر رفتن و خوبیدن و فروش و طلب حلاج
روز سیم ماه روز تحسین آدم و حوا و درین روزان بهشت بیرون
گردند پس بهتر است که درین روز آفت که مشغول اصلاح امور خانه بنویسند
و نامی که باشد برای کار بیرون زوی و بهر چیز درین روزان رفتن بقرا یا دهان
و خریدن و فروش و مبارزه کارها و هر بنده که در این روز و بجز در بدست آید و هر که
درین روز بپا شود بهشت یافتند و فرزندند که متولد شود روزیش فراخ
و عمرش دراز باشد و در حدیث سلمان وارد شده است که در روز که امیت و عیسی
هم کار داشته است و بروایت دیگر حضرت صادق علیه السلام فرموده که بهر چیز بپا
درین روزان جمیع اعمال و نواداد شاهان مروید و حاجتی از کسی طلبید و کار
یکی معطل بایست و نقدی بسیار بکشد برای رفع فقر است و هر که درین روز
سفر کند بیرون است که در زمان راه او را بر نهند **روز چهارم ماه** نیک است برای
ذاعت کردن و شکار کردن و در روزهای او زن خواستن و عادت کردن و هر که

گرفتن و مکر و هکت در آن سفر کردن پس هر که سفر کند بم آن هکت که گشته
شود یا مالش را ببرد یا بلا یا از آغارش شود و درین روز هایل متولد شد
و فرزندی که درین روز متولد شود متاخرین و مبارک باشد و نازد است
مردم را و دادوستد دارند و هر که در این روز بگوید یا فتن دشوار باشد و یا
بیای بی برود که او را بدست نتوان آورد و هر که درین روز بیار شود بزرودنی غنا
یابد **روز پنجم** روز غنایست که در آن قایل متولد شده و در همین روز
برادر خود را گشت پس هیچگاه و اختیار مکن و از خانه بیرون مرو و نزد پادشاهان
مرو و از شتر دینی کان و آهن حذر کن و هر که درین روز سو کند دروغ بخورد
و در جزای خود یابد و هر که درین روز متولد شود خالش بگوید باشد و در آن
سلمان وارد شده است که درین روز اختیار کاری مکن و بنظر پادشاهی مرو
روز ششم روزیت که شایسته است برای بر آوردن حاجات و زن خوا
و هر که سفر کند درین روز در دنیا یا حق بر گردد بشوئ خلیش با آنچه خواهد
و دوست دارد و نیکست از برای خریدن چهار پایان و هر حیوانی و بند که
درین روز کم شود بزرودی پیدا شود و هر طفلی که درین روز متولد شود بگوید
تربیت یابد و از آفتها بسلامت باشد و در روایت دیگر از آنحضرت منقول است
که شایسته است برای شکار و طلب معاش و هر حاجتی و در روایت سلمان را
نمده است که خواجه که درین روز دیده شود بعد از یک و زیاد و روز بعد از
ظاهر شود **روز هفتم** برای همه کارها شایسته است و هر که درین روز مشغول
بمشق و کتابت نماید بنسبگی کمال رسد و هر که اینها کند درین روز بهمارت
یا بزرگسی غایتش بگوید باشد و هر طفلی که درین روز متولد شود تربیتش
نیکو باشد و او زینتی فراخ باشد و در حدیث دیگر چنانست که شایسته است

برای شکار و طلب روزی و درخت نشانند و زراعت کردن و تخم افکندن و
پادشاهان رفتن و سفر کردن **روز هشتم** شایسته است برای هر حاجتی
از خریدن و فروختن و شکار کردن و هر که درین روز نزد پادشاهی رود
خاجتش برآورده شود و مکر و هکت درین روز بدید دانشستن و سفر کسی
کردن و بختک رفتن و هر طفلی که متولد شود و لا دقش شایسته باشد و هر که
بگوید بزر و ظفر نتوان یافت مکر بتعب بسیار و هر که راه کم کند درین روز
راه نیابد مکر بتعب و هر که درین روز بیار شود تعب بسیار بکشد و
روایت دیگر آنکه شایسته است برای هر کاری مکر سفر کردن و هر که بیار
شود بزرودی غایت یابد و سلمان و حق الله عتقه روایت کرده است که برای
هر کاری شایسته است **روز نهم** روز سبکست انا اول تا آخر و زاهدان
و نیکست برای هر کاری که اراده نمایی پس اینست که کارها در آن بکن و فرض کن
و زراعت بکن و درخت بنشان و هر که درین روز یاد دشمن جنگ کند عتقا
آید و هر که سفر کند مال او را و زنی شود و خیر بر بیند و هر که درین روز
از دشمن بگوید نجات یابد و هر که بیار شود بیماریش سکن شود و هر که
کم شود بزرودی یافته شود و هر فرزندی که متولد شود شایسته است
و در همه حال توفیق یابد و در روایت دیگر آن فرزندان فراخ و زنی باشند
و روایت دیگر کسی که بیمار شود عافیت یابد و روایت سلمان خواجه که
در این روز دیده شود اثرش در آن روز ظاهر گردد **روز دهم** حضوت
نوح درین روز متولد شده است و هر طفلی که درین روز متولد شود
بسیار پیر و معبر شود و فراخ و زنی باشد و نیکست برای خرید و فروش
و سفر کردن و کم شده در این روز یافت شود و کو عتقه و و بدست آید

و به بنده افتد و هر که در این روز بیمار شود سزاوارست که وصیت کند و در آخر
دیکر برای شخم کردن و زراعت نمودن و سلف خویدن نیکوست و بروایت دیگر
برای همه کار خیریت بغیر رفتن بنظر پادشاه هر که بیمار شود عاقبت یابد و بزرا
سلطان خوابی که در این روز دیده شود تا بیست و روز مظلوم و آید **روز یازدهم**
حضرت شیخ در این روز متولد شده است و شایسته است برای پادشاهان
و خیرین و فرج و خیر و بایده که احتیاز نمایند از رفتن بنظر پادشاهان
و هر که در این روز بگریزد بزدی باز گردد از روی طاعت و هر که بیمار شود
امید هست که بزودی شفا یابد و هر طفل که متولد شود بر نیکی زندگانی نماید
ولیکن می رود نا آنگه پریشان شود و از پادشاهی بگریزد و بروایت دیگر هر که
پریشان نشود و بروایت سلطان خوابی که بر بینه تابیدت روز از ترش خاطر
رسد **روز دوازدهم** روز شایسته است برای زن خواستگار و دکات
گشودن و مشرب شدن و دیدن و با سفر کردن و درین روز واسطه میان دو
بناید شد و بیمار را امید شفا دارا و هفت و فرزندی که متولد شود به
آسایش تربیت یابد و در روایت دیگر که بخت بد ستاید و فرزندی بیمار
یابد و پریشان نشود و بروایت دیگر برای هر حاجت خوب و در اول روز
بنظر پادشاهان بروید و در آخر روز بروید **روز سیزدهم** روز
بر هر چه بیدار و در این روز از همه کارها از منازعه کردن و بنظر پادشاهان
و امرار رفتن و در غن بر سر مالیدن و سر تراشیدن و هر که بگریزد بزدی
نیابند و هر که بیمار شود شفا یابد و فرزندی که متولد شود چندان زندگانی
نکند و بروایت سلطان خوابی که بر بینه تابد روز بعد از آید **روز چهاردهم**
نیکست برای همه کار و هر فرزندی که متولد شود ظالم باشد و نیکست

طلب

طلب علم و خرید و فروش و سفر کردن و قرض گرفتن و دیدن دانشستان و کتبیه
آید و بیمار صحت یابد و انشاء الله تعالی و در روایت دیگر فرزندی که متولد شود
عزیز دراز باشد و بطلب علم راجع باشد و را خیر مالش فراوان گردد و در روایت
دیگر پسندیده است در این روز دیدن استوائ و علم و طلب خواجه و بروایت
سلطان نیکست برای هر امر خیری و برای دیدن پادشاهان و فرزندی که در
خوش منسوب و دانا گردد و خوابی که در بیدار شود بعد از بیست و شش روز بعد
آید **روز پانزدهم** نیکست برای امور مکرر قرض دادن و قرض گرفتن و کسی
که در این روز بیمار شود بزودی صحت یابد و کسی که بگریزد بزدی بدست
فرزندی که متولد شود لال یابد و زناش عیب باشد و بروایت دیگر
شایسته است برای هر عمل و هر حاجت و بروایت سلطان خواب بعد از سه
اثرش ظاهر شود **روز شانزدهم** روز تحسینست و برای همه کار خیریت
مکرم و عار نه بنا کردن و هر که سفر کند درین روز هلاک شود و هر که بگریزد
بزودی برگردد و هر که راه که کند سالم ماند و هر که بیمار شود بزودی شفا
یابد و فرزندی که متولد شود پیش از زوال دیوانه نباشد و اگر بعد از
زوال متولد شود خالش بیکو باشد و بروایت دیگر بیمار نخش و مدغم
پس هیچ حاجت در آن مطلبید و سفر مکنید و نقد قرض نیابید و فرزندی
که متولد شود در آن روز دیوانه نشود و هر که در آن روز بیمار شود تلذت
گردد و تا نوبت متوجه کاری مشوید و بروایت سلطان خواب بعد از دو
روز اثرش ظاهر شود **روز هفدهم** روز مباهت است بر هر چه در آن
از منازعه کردن و قرض دادن و قرض گرفتن پس هر که قرض بدهد یا او بدهد
و هر که قرض بکشد پس بدهد و فرزندی که متولد شود خالش بیکو باشد

و یگانه شدن

و در روایت دیگر روز نکست و همین برای کشتن حیوانات نکست **روز نکست**
شاید است برای آوردن حاجتهای وسیع و شرا و رفتن بنزد شاهان و
در آن روز معقول است و توابش تقاعف و بیایزودی شفا یابد و شفا
مفایده برگردد و در روایت دیگر روز نکست و برای هر کار نکست و روایت
دیگر هر روزی که درین روز متولد شود مبارک و محبوب باشد و هرگز نزد
پادشاه و مد طلب نرسد و خوشنود برگردد **روز نکست** درین روز نصو
یوسف علیه السلام متولد شده است و نکست برای هر کار خصوصاً طلب
حوائج و تجارت و زن خواستن و نزد سلاطین رفتن و کسی که در این روز متولد
گردد غنیمت یابد و خوب بیاریدند و فرزندی که متولد شود نیکو تربیت
یابد و مبارک و شایسته باشد **روز نکست** روز نکست نکست
و فرعون در این روز بوجود آمده است پس هیچ کاری در این روز ادا نه ممکن
و فرزندی که متولد شود روزگار سختی گذراند و توفیق چیزی نیابد و در
آخر عمر یا کشته شود یا عورت شود و هر که در این روز بیمار شود بیماریش بطول
انجامد و روایت دیگر هر که سفر کند در آن سفر میرد **روز نکست** روز
نکست پس خود را در این روز حفظ کن و بی کاری مرو که در این روز در حق تعالی
اهل مصور را با فرعون باب دعای خود مبتلا گردانید و بیمار طالش بد شفا
و هر که در این روز سفر کند خطر یابد و فرزندان بد و فرسخ روزی و نیکو
کار باشد اما بیایستی سختی مبتلا میشود و آخر نجات می یابد و در روایت دیگر
هر که درین روز بیمار شود تا آخر روز بهبودی نیابد و روایت سلمان اثر
این روز پناه بخدا برید بدعا و نماز و اعمال خیر **روز نکست** شاید است
برای سفر و همراهی که اراده کنی مگر زن خواستن که هر که درین روز فراموش

و در روایت دیگر روز نکست در آن حاجتی طلب ممکن و روایت دیگر برای
هر کار شایسته است خصوصاً تزویج و خرید و فروش و زراعت و عمارت
و رفتن بنظر سلاطین و اولای قوی است و در روایت دیگر واد شد
که حجامت در هفدهم ماه موجب شفاست **روز نکست** روز نکست
و برای هر کار نکست از خرید و فروش و زراعت و سفر و تزویج و طلب
و کسی که باد شمی خصمی کند با او غالب آید و اگرمالی بفرقی دهد با او برگردد
و بیمار شفا یابد و فرزندان خالص نیکو باشد **روز نکست** روز نکست
در این روز حضرت اسحق عم متولد شده است و شایسته است برای سفر
و طلب روزی و سعی در کارها و آموختن علم و بد است برای بدن و چهار پا
خریدن و کمر شده و کویخته بکند از پا زده و روز برگردد و فرزندی که متولد شود
در این روز توفیق خیرات بیابد و یار گات باشد و روایت دیگر با کسی که بی
کند با او ظفر یابد بقدر حق تعالی و برای هر کار شایسته است **روز نکست**
میان است و نیکوست برای سفر کردن و بر آوردن حاجتهای و نیاز کردن
و داریت کردن در دختان و گرفتن چهار پایان و کسی که بگریزد دور است بر او
دست یافتن و کسی که راه کند خوف هلاک بر او هست و کسی که بیمار شود
بیماریش صعب گردد و فرزندی که بوجود آید با مستی زنده گان کند و بر او
دیگر روز نکست و برای هر کار نکست خصوصاً سفر و طلب حوائج و عمارت و
تزویج و درخت نشاندن و بنزد پادشاهان رفتن **روز نکست** روز نکست
نکست بسیار بد است و روز نکست حق تعالی پس در آن حاجتی طلب ممکن
و با کسی منازعه ممکن و بر هر روز در آن روز پادشاهان و کسی که سفر کند
خوف هلاک بر او هست و فرزندی که بهم رسد فقیر و پریشان باشد

بازگار غلام طین
در پیشگاه

نماید میان او و زوجه اش چنانچه از پیرا که در این روز در پاشکافه شده
برای حضرت موسی و او که از سفر برگردی درین روز بخانه خود داخل شو
و بنام در این روز خالاش بد باشد و فرزندی که متولد شود خوش و دراز باشد
و بر وایت دیگر هر که مسافر شود درین روز سودی بیند و شاید که برگردد
و قصدش بسیار بکنید در این روز که خوابش بسیار است **روز بیست و نهم**
برای همه کار نیکیست و فرزندی که درین روز متولد شود خوش خلق و خوش رو
و طویل العمر و باخیر فراوان و محبوب دلهای مردمان باشد و بر وایت
دیگر برای سفر بسیار نیکیست عمارت و زراعت و خرید و فروش و درخت
بجای پادشاهان و سبی در حواجج نیکیست **روز بیست و دهم** برای
هر کاری خصوصاً سفر کردن و درین روز حضرت یعقوب عم متولد شده
پس هر فرزندی که متولد شود درین روز روزی فراوان یابد و محبوب گشته
باشد و احسان کننده بسوی اهل خود باشد و لیکن غمهای عظیم با او رسد
و در آخر عمر بعضی یا بعضی چشم مبتلا گردد و بر وایت سالان خواب در دهان
اش ظاهر گردد **روز بیست و یکم** برای جمیع کارها خیر است و فرزندی که
در این روز بوجود آید بر دار باشد و هر که بیمار شود روز و صحت یابد
و درین روز وصیت نامه بنویسند و بر وایت دیگر برای همه کس خوب است
مگر برای کاتبان که باید متوجه کاری نشوند خصوصاً سفر و کجی به این
نمود بر گردد و کم شده این روز زود بدست آید و در وایت دیگر نشانه است
برای همه کار است خصوصاً ملاقات پادشاهان و دیدن برادران و دوست
و بر وایت سلمان خوابی که درین روز دیده شود در همین روز اثرش
ظاهر گردد **روز بیست و دوم** نیکیست برای فروختن و خریدن و تزویج کردن

روز بیست و دوم

و فرزندی که در این روز بوجود آید بر دار و مینا و گاو و فاداد و
حالیان و حلیل القدر باشد و هر که بگریزد بدست آید و هر که چیزی بخر
کند بیابد و هر که مالی قرض کند برودی باز دهد و بر وایت دیگر زیارت
که حضرت اسمعیل پسرایم علیه السلام در آن متولد شده است و برای
هر کاری نیکیست خصوصاً درخت نشانیدن و زراعت و عمارت و از حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام است که ترک منک خجاست و در هفتم خیران روی
و اگر کن در چهاردهم البته بکن **فصل دوم** در خوابها و انبیا و ائمه
روز بیست و سه مبارکترین روزها و بهترین عیدهاست و شست است
بجای رفیق و سوزناشیدن و ناخن و شارب گرفتن و پیش از زوال سفر کردن
خوب نیست و بعد از نماز مبارکست و خجاست کردن در بعضی احادیث
واقع شده است که نباید کرد زیرا که در آن روز ساعتی هست که در آن ساعت
اگر خجاست واقع شود هلاک میشود و در وایت نیز واقع شدن است
در وقت زوال و در چند حدیث دیگر واقع شده است که قصور ندارد
مطابقاً و در حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر عم متولد است که هر که
که در شب یازدهم در روز زیاده خون در خود بینا فی اینه الکرمی بخواند و صبح
بکن و در حدیث است که حضرت رسول ص چون هوا سرد میشد از پیرون
باند روزن خانه نقل میفرمودند در روز جمعه و در وقت که هوا گرم
باز در روز جمعه بر پیرون نقل میفرمودند و در بعضی روایات وارد شده
که مؤزه کشیدن در روز جمعه مؤثر نیست پس ایست و در چند وایت دیگر
تجربیه واقع شده است بلکه بعضی از روایات دلالت بر استحباب میکند
و در روایات معتبر وارد است که روز جمعه و روز خواسنکاری و تکلیف

کردن است و مستحب است موی سوره بر سر ایشان کردن و بوی خوش کردن
 و جامه نو و جامه های پاکیزه پوشیدن و میوه تازه بخانه آوردن و سکر
 بسدن و خطی شستن و برای سایر کارها مبارک کردن **روز شنبه** روز
 مبارک است و حضرت رسول الله فرموده که خدا مبارک کند اینده است برای
 امت من در بامداد روز شنبه و پنجشنبه و برای جمیع کارها خوب است **صا**
 سفر کردن که در حدیث معتبر وارد شده است که اگر سبکی از سبکی در کرد
 در روز شنبه البته حق تعالی آنرا بخیای خود بر میگرداند و ناخن گرفتن
 و شارب گرفتن نیز خوب است و در حدیث وارد شده است که هر که ناخن
 و شارب در روز شنبه و پنجشنبه بگیرد از درد دندان و درد چشم
 غایت یابند و در روایت دیگر وارد شده است که حج تمتع کردن در روز
 شنبه مؤثر و ضعیف است **روز یکشنبه** میانراست برای اکثر کارها
 و موافق حدیث معتبر حج تمتع کردن در طرف عصر روز یکشنبه بسیار
 نافعست و در حدیث دیگر وارد است که برای عمارت بنا کردن و عزیزی
 کردن خوب است **روز دوشنبه** محسوس ترین روز هاست و در ایام سال روز
 عاشورا از همه روز محسوس تر است و در ایام هفته روز دوشنبه و این
 دو روز منسوب بر بنی امیه اند که ایشان عید کردند در آنها بسبب
 شهادت حضرت امام حسین عم و درین روز رسول خدا ص از دنیا رفت
 نموده برای هیچ کار مبارک نیست و در بعضی روایات وارد شده است که
 در طرف عصر حج تمتع کردن خوب است و در بعضی روایات مطلق وارد شده
 که خوب است و در الحدیث بسیار بیاری واقع شده است از سفر کردن در این روز
 و بی بیماری و حاجتی رفتن و در حدیث معتبر از حضرت امام علی رضی الله عنه نقلست

که هر که خواهد که خلا او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد در رکعت اول نماز
 صبح روز دوشنبه سوره هل اعلى الانسان بخواند **روز سه شنبه** بسیار
 برای کارها و در حدیث وارد شده است که سفر کردن در روز سه شنبه که در
 این روز خداوند عالمان آهن را برای حضرت داود نمرود و در روایتی از
 حضرت رسول الله منقولست که هر که روز سه شنبه چهاردهم یا هفدهم یا
 بیست یکم ماه حج تمتع کند شفا باشد و از دردهای سال و در حدیث دیگر
 وارد شده است که در روز سه شنبه ساعی هفت که او در آن ساعت حج
 انفاق افتد خون می آید تا او را هلاک کند و در حدیث معتبر وارد است
 که هر که خطی بر او دشوار شود آنرا طلب نماید در روز سه شنبه و در حدیث
 دیگر وارد شده است که ناخن بگیرد در روز سه شنبه و در روایت دیگر وارد
 که روز جنگست و خون گرفتن **روز چهارشنبه** روز پنجشنبه و برای اکثر
 کارها شایسته نیست و بی واقع شده است از حج تمتع کردن و نوره کشیدن
 و سفر کردن درین روز و در بعضی روایات بخیر حج تمتع و سفر وارد شده است
 و اگر حج تمتع ضروری باشد و واقع شود بهتر است که در آخر روز واقع شود
 چنانچه بعضی از اوقات وارد شده است و در حدیث بی شکی است از حج
 در روز چهارشنبه هرگاه ماه در عقب باشد و در روایت معتبر وارد
 شده است که بجهان بروید در روز چهارشنبه و در حدیث دیگر وارد
 که روز خوردن مشمل و دو است **روز پنجشنبه** روز مبارک است و برای
 جمیع کارها خوب است خصوصاً حج تمتع کردن موافق احادیث بسیار و بهمان
 است که پیش از آن واقع سازد و برای ناخن گرفتن خوب است و بهمان
 که یک ناخن را برای جمعه بگذارد و در روایتی واقع شده که حضرت رسول الله

چون هوا گرم میشد به بیرون نقل میفرمودند و روز پنجشنبه و در جمعه
وارد است که هر که روز پنجشنبه در آخر ماه و اول روز جماعت کند در
از بدش میگذشت و در روایت دیگر وارد شده است که روز پنجشنبه روز
داخل شدن بر امرا و بر آوردن حاجتها و بعد از سه روز و پنج کردن در
قهر و عقیق کوهی دارد و روزهایی که در ماه مذکور شد که بخوست داند
اگر در ماه فرسندیم هم آنها را رعایت نمایند بهتر است زیرا که ظاهر بعضی جاه
دلالتی دارد و اگر روزهای ماه و روزهای هفته در ساعت و نحوست بنا
بیکدیگر معارض شوند و ضرر باشد اختیار کردن رعایت نیکی و بدی ایام
هفته اول است زیرا که احادیث آنها معتبر است و الله اعلم **فصل سیم**
در بیان امری چند که موجب دفع عوشت ایام و ساعات میشود بداند که
و تقوی و اعتقاد بر جناب مقدس الهی نمودن در جمیع امور و استمداد از
حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نمودن هر خوشی را بسعادت مبتدا
میگرداند و توفیق بایات کریمه قرآن و دعا و تصدق ندارد که هر یک از اینها
میکند چنانچه در حدیث معتبر وارد شده است که ایتر انکوی بخوان و هر
روز که خواهی جماعت کن و تصدق کن و هرگاه که خواهی سق کن و در
احادیث بسیار وارد شده است که تصدق و دعا و میبکندی پاهای و
و در حدیث معتبر منقولست از سهل بن یعقوب که تجدید مت حضرت نظام
علی نقی علیه السلام رفت و حدیثی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست در باب اختیارات روزها را تخصیص عرض کرد و فرمود که هر
کس که در آن روزها چیزی چند هکت که مانع رفتن بطلب حرام است
و بسیار است که مازاد ضرر و مبتدود درین روزها حرکت کردن و متوجه

مطالب

مطالب شدن حقوق فرمود که بسیار سهل و ولایت و محبت ما اهل بیت نگاه دارند
و حافظ شعبان است از جمیع بلاها اگر با ولایت ما بجای دریاها و بیابانها و
صخرها در میان حیوانات درنده یا دشمنان جن و انس بر و نه برایشه اینها
از شر ایشان به و کت و ولایت ما بر اعتماد کن بر خدا و اهل بیت و ولایت خود
از برای ما و هر جانب که خواهی منجده شو و چون صبح کن سه مرتبه این دعا
بخوان **اَللّهُمَّ مَنَعْنِي مَا مَنَعَكَ وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يَتَّبِعُكَ الَّذِي لَا يَلْطَأُكَ**
وَلَا يَجَاوِلُ مِنْ شَرِّ كُلِّ طَائِفَةٍ وَغَايَتُهُ مِنْ سَائِرِ مَخْلُوقَاتِ رَبِّكَ الْقَاتِلَةِ
وَالنَّاطِقَةِ فِي جَنَّةٍ مِنْ كُلِّ خَوْفٍ يَلْجَأُ سَائِرُ سَائِقِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِكَ
مُحَمَّدٌ وَخَلَّتْ مِنْ كُلِّ قَاصِدٍ بِإِذْنِكَ عَجَابٌ وَحَصِينٌ إِلَّا خَلَا صَرْحِي
الْأَعْيُنُ وَالْأَفْئِدَةُ جَمِيعًا مَوْفِقًا بِإِذْنِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ وَهُمْ وَهُمْ
وَهُمْ وَهُمْ وَأُولَى مِنْ دُونِ الْوَلَوِ وَجَانِبٍ مِنْ جَانِبِ فَضْلِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكَعْدَةٍ
أَلْفٌ مِنْهُمْ مِنْ شَرِّ مَا أَتَقْبَهُ بِالْعَظِيمِ حِزْبُ الْأَعْدَاءِ عَنِّي بَيْدِ بَعْضِ السَّوَابِ
وَلَا رَيْبَ وَأَجْعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا وَاعْتَصِمْنَا بِهِمْ
لَا يَصْرُورُونَ وَوَرِثَانِي سَهْمِي مِنْهُ أَيْنَ دَعَلْتَهُمْ أَيْنَ دَامَتِ خَوَافِي بُوَازِ
هَرَجَةٍ حَذَرِيهَا لِي زَانِ دَقْلَعُهُ حَفْظُ حِمَايَةِ الْخَوَافِي بُوَازِ هَرَجَةٍ زَانِ
مِيَانِي وَكَوْزِ رُوْنِي خَوَافِي كَيْدِي بَرِي بِرِي أَرْسَلِي أَرْسَلِي أَرْسَلِي
حَمْدُهُ وَفَلْهُوَ وَفَلْهُوَ رَبُّ النَّاسِ وَفَلْهُوَ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَابْنُ الْكَوْثِي
وَأَنَا أَرْسَلِي لِكَلِمَةِ الْقَدَرِ بَخَوَانِ أَيْنَ أَيْاتِ أَنْ سُوْرَةُ الْعُرَانِ بَخَوَانِ
إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ
الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَذْكُرُونَ فِي خَلْقِ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

وَمَا خَلَقْتَ
حَصِينَةً

رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تَدْعُ إِلَى الْفِتْنَةِ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَصْحَابٍ رَبَّنَا
إِنَّمَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا
ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ رَبَّنَا وَاسْتَنْصِرْنَا إِلَى
رُسُلِكَ وَلَا تَجْعَلْ قُلُوبَنَا قُرَىٰ قُلُوبِهِمْ إِنَّكَ لَا تَخْلُقُ لِلْغِيَارِ دِينَ
أَللَّهُمَّ بِكَ يَصُولُ الضَّالِّينَ وَبِقُدْرَتِكَ يَطُولُ الطَّالِبُ وَلَا حَوْلَ لِكُلِّ ذِي
حَوْلٍ إِلَّا بِكَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ يَا ذَا الْقُوَّةِ الْأَمْنَةِ بِصَفْوَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ
وَجِبْرِتِكَ مِنْ رَبِّتِكَ مُحَمَّدٍ سَيِّدِكَ وَجِبْرِتِكَ وَسَلَامَتِكَ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمُ
السَّلَامُ صَلِّ عَلَيْهِمْ وَأَلْفَيْ شَرِّ هَذَا الْيَوْمِ وَهُوَ وَأَمْرًا بِخَيْرِهِ وَعَنْهُ
وَأَقْصَىٰ فِي مَشْرِقَاتِ بَحْسِنِ الْعَالَمِيَّةِ وَبَلَوَةِ الْمُحَنَّةِ وَالظُّفْرِ بِالْأَمْنِيَّةِ
وَكُفَاةِ الطَّاعَةِ الْعُرْبِيَّةِ وَكُلِّ دَعْوَةٍ دُعَايَ عَلَىٰ أَوَّلِيَّةِ خَلْقِ الْوَحْدَانِيَّةِ
وَبَعْضَةِ مَنْ كُلِّ بِلَادٍ وَفَقْدَانِ مِنْ الْخَوَافِ فِيهِ آمَنَّا وَمِنْ الْعَوَاقِبِ
فِيهِ شَيْءٌ أَحَقُّ لَا يَصْدُقُ صَدَقَاتُ الْمَرَادِ وَلَا يَحِلُّ فِي طَارِقَاتِ مَنْ دَعَا إِلَى
إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ تَصَبَّرْ يَا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ
السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَانْحَضْتُ أَمْلَاحَ جَوَادِعِ مَسْقُولَتِ كَيْفِ مَاءِ نُورِ
أَبَدٍ دُرُوزِ أَوَّلِ دُرُوكِ غَاذِيكِ وَدُرُوكِ أَوَّلِ بَعْدَانِيكِ مَنِي نَوْبَتِ
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ هُوَ وَدُرُوكِ دُعَايَ بَعْدَانِيكِ مَنِي نَوْبَتِ سُوْرَةِ أَنَا أَنْزَلْنَا
فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ رَحْمَانٍ بَيْنَ قَصْدِ بَيْنِ وَسَلَامَتِي غَايَةِ مَاهِ الْأَخْلَاقِ
بِكَيْفِ **خَاتَمِهِ** دُرُوجِهِ حَدِيثِ شَرِيحَتِ كَمْ شَقِيصَتِ بَرَاكَا كُفُو
وَيُخَوِّفُ وَحَادِثِ هَرَسَالِ شَيْخِ بَرَكَا وَظَلَمِ الدِّينِ وَادْعَى دُرُوكِ الْقَصَصِ
رَوَابِتِ كُودَةِ اسْتِغْنَايَ دُرُوكِ صَدُوقِ مُحَمَّدٍ بِنِ بَابِ بُوَيْدِ قَبِي وَاسْتَدِلَّ
مُسْتَقِلَّ كُودَةِ بَحْثِ مَبْنِ الْخَفَائِقِ أَمَامَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَادِقِ صَلَوَاتِهِ

سورة الفاتحة
المعوذتين

عليه که آنحضرت فرمود که در کتاب حضرت دانیال سبعین نوشته است که هرگاه
اول خرداد روز شنبه باشد در آن سال زمستان بسیار سرد باشد و باد دوان
بسیار باشد و برف فراوان باشد و کندر گران باشد و طاعون و مرگ گران
بسیار باشد و تب بسیار هم رسد و عسل گران باشد و دملان بسیار باشد و
ذراعها از آفت سلامت مانند ویر بگفتی از درختان میوه و انکوار آفت می رسد
و از برفی باشد و در روز طاعون باشد و عرب با ایشان جنگ کند و اسیر
و غنیمت بسیار از ایشان بدست عوب دایم و باد شاه داد رحیم موانع علیه
باشد عسیت حق تعالی و عروایت دیگر مرگ در میان چهار پادشاه هم رسد و
اسنان طوایف عارض شود و در مردمان درد گلو و زکام و ورمها و دگرها
بسیار باشد و در آن سال ترس و جنگ و غارت بسیار باشد خصوصاً در عراق
و بغداد و اطراف آن و در روز مرگ بسیار باشد و میان عرب و روم کار زاد
افتد و عرب بر ورم غالب آیند و نعمت و امنیت در باب بوده باشد و در
بجوبین و فواحش آن اختلاف بسیار در میان مردم بداید و فحط و غلاد در میان
ایشان هم رسد و از عرب ترسان باشند و حال ایشان بر ایشان تعدد کند
و گیاه در مراعی عرب فراوان باشد و در آخر سال بر باد شاه جمعی خورج کنند
و بر ایشان غالب آید و در آن سال دملها و آبله و کوفی بسیار باشد و مرغان
بسیار باشند و روغن و گوشت و عسل و پیپ و گنجان گران باشد و خرما
و در دخت فاسد گردد و انکوار و میوه ها در بلاد همدان و فارس بیکو باشد
و بد درختان بلاد روم و بعضی و اطراف آن آفت می رسد و میوه در اکثر بلاد
گران باشد و کجند بسیار باشد و در زمستان باران بسیار و در ذراعها
باشد و اندک آفتی با آنها می رسد و ظروف مس و استاه آن گران باشد و ششم و نهم

و شهب بسیار باشد

کوان باشد و مرغ خاکی که باشد و مرغان شکاری بسیار میرند و در بلاد
اختلاف عظیم ظاهر گردد و شاید نه به غارت منتهی شود و شاید یکی از
آفتاب یا ماه منخسف گردد و در یکاه آن خزن بسیار ریخته شود و گویند که
چنین سال بخش و قایل های میل را در چنین سالی کشت و آخر نیک است
مرسال که اول ماه محرم رو زیکشنبه باشد زمستان نیکو گذرد
و باران بسیار بیارد و بعضی از ریختن و زراعتها آفت برسد و در دهها
مختلف و مرکبهای صعب شایع گردد و غسل که بعمل آید و در هوا از طوفان
و بایهم رسد و از خوسال اندک کراخی در خوردنهای حادث شود و در
آخوسال پادشاه داخله رود و در جواب دیگر درین سال زمستان
سرد و تابستان معتدل گذرد و میوه و جنوب و زراعت در اکثر بلاد عا
نیکو باشد و اجاق میوههای مجرب و طایف و قطیف و حوالی آنها رسد
و در بلاد مشرق و بلاد جبل و زانی باشد و کوسفند و شیر بسیار باشد
و گیاه صحرایا فراوان باشد و درشتوان دیوانگی و مستی بهم رسد و آبله
برای کودکان بسیار باشد و زاییدن زنان دشوار باشد و درگاهها
مکرم بهم رسد و در یکاه آن در بسیار باشد و مردم را عارض شود
و در آخر سال کراخی بهم رسد و سبب اختلاف سلاطین و درغیو بلادین
و بلاد هند اطفال بسیار میرند و جو و روغن بسیار باشد و اختلاف
میان پادشاهان نشود و دروغ و اختلاف میان عامه ناس بسیار باشد
و کادزار میان عرب و عجم واقع شود و میان عامه ناس و خوشنایان
فتنهای حادث گردد و در شام خروب و فتنه باید بداند و حاکم بعضی از
اهل فساد را بقتل رساند و در زمین جبل که همان و نواحی آن باشد

کشت بسیار شود و مردم حلیل القدر را از ایشان کشته شود و پادشاه باین
مردم مستولی گردد و در بعضی و زراعی مال و اختلاف ظاهر شود و پادشاه
بکریز یا کشته شود و کوهی بر پادشاه طغیان کنند و مغلوب گردند و کوهی
در آسمان ظاهر گردد که از ناحیه مشرق دنباله داشته باشد و این سبب
حد و ثقت و غارت و کراخی گردد و این علامت فساد بسیار شود و مردم
شایع کشته شود و آن ستاره علامت و زیدن باد های سخت و فو را
و بسیار در دانات در دریا و صحرایا گردد و غسل کران شود و طایفان و اغاد
کنند و تمام ماه یا بعضی از آن منخسف گردد **مرسال** که اول ماه محرم
رو ز و شنبه باشد زمستان نیکو گذرد و تابستان بسیار گرم باشد
و باران در وقتش بسیار بارد و کوه کوسفند بسیار در جو آید و غسل
باشد و مرغ خوردنهای در بلاد جبل یعنی شهرهای که در میان آذربایجان
و عراق عرب و خوزستان و فارس است و بعضی گویند همدان و حوالی آن
نازل باشد و میوه بسیار باشد و زنان بسیار میرند و در آخر سال کراخی برآید
خروج کند و در نواحی مشرق و بعضی از فارس هم و لکیری رسد و زکام در
بلاد جبل بسیار باشد و بر وایت دیگر در آن سال آب فراوان باشد و باران بسیار
بیارد و شیر حیوانات بسیار باشد خصوصاً عا و س و ماش و باقلا و ترخنها
از آن و غسل فراوان باشد خصوصاً در فارس و همدان و از آن و ذرت در
و فزناک بسیار شود و سبب و زرد آلو و سایر میوه ها در بلاد فارس و بکوه
و شام نیک بعمل آید و خربزه و خیارد و روایت مشرق و عمان نیکو باشد
و در آن سال خرما و میوه ها و کوشش و روغن فراوان باشد و لیکن زرد در میان
مردم گرم باشد و در بلاد مشرق و اطراف هند و اسکندریه و ملک بسیار باشد

و مرض سودا و دیوانگی بسیار باشد و در زمستان زفات و تزویج زنان بسیار
واقع شود و در باطنیان کند و بعضی از بلاد اعزف کند و آب فوات و نیل کم
باشد و باین سبب در مدت دو ماه در بعضی خط عظیم واقع شود و مویشی
و چنار با لایان در بعضی نیک باشد و آب و شکر و کاه و در هر ناحیه فریب باشد
و زکام در بلاد جبل و اطراف دریا بسیار باشد جنوب و میوه ها در مکه
معظمه بسیار و از آن باشد و لیکن فساد در آن بلده طبعه هم رسد و
آخر سال هلاک در کوفه سفندان هم رسد و در میان مشایخ عرب فتنه حاد
شود و خارجی از ناحی مشرق بیرون آید و در بلاد فارس هم و هراس عظیم
از بعضی از سلاطین حادث شود و قلعه در اطراف مشرق یا جنوب از قوی
اختلافش بیرون و در محفلست که یکی از آفتاب یا ماه منخسف گردد و در
مردم اضطرابی بد بیاید و بر پادشاه مشوق کسی خروج کند و خاجیان
بسلامت بروند و در شش دزدی بر ایشان برسد و آسمانی را و نیاید
هزار سال که اول خرم روز سه شنبه باشد و زمستان بسیار سرد باشد
و برف و یخ بسیار باشد و در بلاد جبل و در ناحیه مشرق کوفه سفند و
بسیار باشد و به بعضی از درختان و میوه و انکو اوقت برسد و در نا
مغرب و شام خاد و در آسمان ظاهر شود که از آن خلق بسیار بیرون
و بر پادشاه صاحب خورشید قوی خروج کند و پادشاه بر او غالب آید و در
زمین فارس بعضی از غلها اوقت بیاید و در آخر سال زخمها گران شود و زخمها
دیگر زراعت بسیار بعمل آید و باران بیارد و آب فوات طغیان کند و بناید
در تابستان باران بسیار و فصل پاییز نیکو گردد و میوه ها در بلاد جبل
و هند و سند بسیار باشد و جو و عدس فراوان باشد و در بعضی لوبیا و ماش

و باقی از آن باشند و خرمای کم بعمل آید و در ازن اقی هم رسد و در بلاد هند
و بد رختان بلاد روم و شام اقی برسد از سرما و در بلاد فارس از صبح اقی برتر
برسد و میوه در این سال بسیار باشد و زکام باشد و گردگان و بادام و میوه
بسیار باشد و زخمها در اول سال در جمیع بلاد از آن باشد و چینه کاه گران
از آن باشند و غسل فراوان باشد و مجزیه و خیار اقی رسد و شکار در دنیا
بسیار بنود و اقی از سرما با کرمها غلات بلاد مغرب برسد و در بعضی از شهرها
کسی بر پادشاه خروج کند و در پادشاه عجم و ترک اضطرابی حاصل شود و در
میان عرب و عجم و اهل عراق قتالی بد بیاید و شخصی از مشایخ عرب کشته شود
و در میان عربان و مویشی ایشان در آخر مری هم رسد و در آسمان ستاره دم داد
بد بیاید که علامت جنگ و گرانی باشد یا سوزن عظیمی ظاهر شود که علامت
هلاک بعضی از وزرا باشد و در بعضی و شام و در مخالفه طاعون بهم رسد
هزار سال که اول خرم روز چهارشنبه باشد و زمستان وسط باشد و در
بهار بارانهای نافع بیارد و غلات و میوه ها در بلاد جبل و بلاد مشرق بسیار
باشد اما مردان بسیار بیرونند و در آخر سال در بلاد زمین بابل و بلاد جبل
اقتی برود و برسد و زخمها ایشان از آن باشد و پادشاه بر دشمنان غالب باشد
و بر وایت دیگر غسل در این سال بسیار باشد و آب و جله طغیان کند و در
شام مولا بسیار باشد و اکثر اطفال بمیرند و ملج و عات ایشان را تلف
کند و در آخر سال فحشی در میان ایشان هم رسد و باران بسیار و در این سال
ببارد که بسیار از خانه ها و عمارتها منهدم گردد و در رختان خرمای ضایع شود
و در آخر سال خرمای گران شود و برف و زرد عظیم ظاهر گردد و بارانهای شدید
بوزد و بیماری بسیار باشد و زنان آبستن بسیار بیرونند و در آخر سال در ناحیه

فارس مرکه هبیا و باشد و حشبان صحرا و مرغان شکاری بسیار باشد و گارنگو
باشد و بیع و شرا و معاملات بسیار واقع شود و در شیران کوه هم رسد شاید
مرک در چهار یا پنج بد بکشد و در فصل یا بین پناوی بسیار باشد و در اقل
مدینه جنگ عظیم رود و همد و مشایخ علمای یونان و بلادین از خوف و قتل
و غارت خراب شود و یاء در میان عراق و شود و عربان با دین و کشتن بسیار
و با دشمال بسیار بوز و متاعها و بجه کوان شود و کثافت از آن باشد و از بیم
و خرابی از آن و نیکو باشد و در میان عرب و عجم جنگها رود و عجم غالب
و پادشاه نروم بمیرد و بزرگان عرب بمیرد و در فصل یا بین مرض زحیر بسیار
باشد و اختلاف در میان سلاطین هند هم رسد و قتلها و بکشی و و کثافت
فارس خاوت شود **سید** که اول محرم هر پنجشنبه باشد زمستان
ملایم گذرد و در جمیع نواحی مشرف کنند و میوهها و عسل فراوان باشد و در اقل
و آخر سال بت بسیار حادث شود و در زمین بابل و در آخر سال بت بسیار
و زوم دایر سلیمان غلبه هم رسد پس عرب را ایشان غالب شوند و در حاش
مغرب و در زمین سست محاربات واقع شود و پادشاهان عرب مطاع باشند
و بروایت دیگر در اول سال بارش و سیه که باشد و ابر و برفی باران بسیار
باشد و در آخر سال باران بسیار شود و غلات و میوهها و دانه بلاد از آن باشد
و سوزد و باران سال نیکو باشد و شکار و ماهی بسیار شود و روغن و نان
کوان شود و آب نخل طعنان کند و در زمزم و مسلمانان حمله بسیار و در مسلمانان
بر ایشان غالب شوند و در بلاد بین جنگ بسیار شود و شاید یکبار میان ایشان
بقتل رسد و بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خود خروج کند و شهرم کوه دو
کارزار در اکثر بلاد و صحرا بلاد فارس بسیار شود و در آن و راه رانان

دست بر آورند و حکام و رزعا با ستم کنند و بلادهای شد و بزرگه در بخان دایر کنند
طایف و قطیف و نواحی آنها فتنه میان عربان و پادشاه ایشان حادث شود و
پادشاه غالب گردد و در بلاد همیشه و اطراف آنها کارزار بسیار شود و در بلاد قار
در آخر سال میان سه طایفه فتنه حادث و ضلالت بسیار در آن بلاد با بن سبب
کود و در ناحیه دریا نیز فتنهها حادث شود و در این سال مرکه در کا و بسیار
باشد و لیکن کوشش و فراوان گردد و شاید مختصف گردد **سید** که اول
ماه محرم روز جمعه باشد و زمستان سرما بسیار شد و باران که بسیار در آن
و در دختها که باشد و در بلاد جبل صد فرسخ در صد فرسخ غله که باشد و در
در میان همه مردمان بسیار باشد و در ناحیه مغرب کوفی باشد و بعضی از
اقت برسد و دروم را بر فرس غلبه عظیم هم رسد و روایت دیگر غلات مصر و
و شاه که بعمل آید و کوفی در بلاد مغرب و بلاد فک و اطراف آنها حادث شد
و از آن بسیار در بلاد فارس هم رسد و غلات بکشی و عراق نیکو باشد و لیکن
از جهت سلاطین و جمال ستمها با ایشان برسد و غلات جبل عامل و نواحی آن که
بعمل آید و نکود در بیه و بنام بسیار بعمل آید و در صاحب شانی در بکشی
کشته شود یا کوه بسیار از اشاع او و میوهها در این سال نیکو باشد و آب و حله
بجای طعنان کند که بغداد مشرف بر عتق گردد و پادشاهی از پادشاهان هند
بمیرد و از اول ماه ربیع الاول تا آخر ماه جمادى الثانی در بلاد میان مردم
بمیان شود و خصوصاً در کوه و در دشت و در دهای حلق و امرای شکر و کلات
و قوما و عرب و دملها و بسیار از آن تا کتب فرزند بمیدانند و بسیار از
ایشان در وضع جبل عینند و امیری از شاه ظاهر شود و برسد بید حضرت
دشمن صلی الله علیه و آله مسئول گردد و بعضی از بلاد غالب گردد و کوشش

هم داری ظاهر شود فتمای عظیم از آن بظهور رسد و کسی بر پادشاه روبرو
کند و گردان و بجهان قری کردند و در زمین عراق خوف و اضطراب و اختلاف
بسیار پیدا شود و مرد بزرگی از جبل عامل کشته شود و مرد بزرگی در شام قتل
رسد و در بلاد خراسان فتنه عظیم حادث شود و در اطفال دردها پیدا شود
و فتنه بجا جیان برسد و آب چشمه ها بسیار باشد **فصل** در ماه های
دوازده گانه در هر سال که در ماه محرم آفتاب بکبر در آن سال از آن با
و در آخر سال در ده ها و پیاپی در مرد حادث شود و پادشاه بر دشمنان
ظفر نیاید و زلزله حادث شود و بعد از آن سلامت باشد **هر سال** که
در ماه صفر آفتاب بکبر در ناحیه مغرب ترس و کسب می مردم را بدهد
و چنان و کشتن بسیار در مغرب بظهور آید پس در ماه ربیع صلی واقع شود
و پادشاه ظفر نیاید **هر سال** که در ماه ربیع الاول آفتاب بکبر در
مردم صلی بدید آید و **هر سال** که پادشاه مغرب ظفر نیاید و کاو
و کوسفتند که باشد و در آخر سال فراوانی بهم رسد و در بادیه در میان
و یا بهم رسد **هر سال** که در ماه ربیع الاخر آفتاب بکبر در میان مرق
اختلاف بسیار باشد و خلق عظیم بقتل رسند و کسی بر پادشاه خروج
کند و پیغم ترس باشد و کشتن حادث شود و مرگ بسیار باشد **هر سال** که
در ماه جمادی الاول آفتاب بکبر در روزی مردم فواج باشد و در ناحیه شرق
و مغرب پادشاه با رعیت در مقام شفقت باشد و ثانیان احسان نماید
و پاسبان خاطر ایشان ببلد **هر سال** که در ماه جمادی الاخر آفتاب بکبر
مرد عظیمی در حجاب مغرب میرد و در بلاد مصری حکمای عظیم و کشتن بسیار
واقع شود و در بلاد مغرب در آخر سال کراخی بهم رسد **هر سال** که در ماه

رجب آفتاب بکبر در زمین آبادان شود و در کوهستانها و ناحیه مشرق بابل
بسیار ببارد و در ناحیه فارس طوفان ببارد اما ضرر ایشان نرساند
هر سال که در ماه شعبان آفتاب بکبر در هر کسی مردم از شتر
پادشاه سال مرگ باشد و پادشاه بر دشمنان فتنه و مغرب ظفر نیاید و در
بلاد جبل و در آخر سال مرگ و میان مرگ بسیار باشد و بزرگی بر طرف
شود **هر سال** که در ماه رمضان آفتاب بکبر در مردمان هر کسی پادشاه
فارس با اطاعت کنند و زوم را بر عرب غلبه عظیم بهم رسد و پادشاه
بر زوم غالب شوند و غنیمت و اسیر بسیار از ایشان بکبر رسد
هر سال که در ماه شوال آفتاب بکبر در بلاد هند و رنج کشتن
بسیار شود و گیاه زمین در شهریهای مشرق بسیار باشد **هر سال**
که در ماه ذی القعدة آفتاب بکبر در آن بسیار باران و غلای در آن
فارس بظهور آید **هر سال** که در ماه رجب آفتاب بکبر
باد بسیار بوزد و در رختان کمر شود و در شهریهای مشرقیهای مغرب
خرابی بدید آید و کتدم و خوک و گاو گران باشد و کسی بر پادشاه
خروج کند و از آن بسیار از او بر پادشاه برسد و در فارس خوردن بها
گران شود و در سال دیگر از آن شود **هر سال** که در ماه محرم
ماه بکبر در مغرب بزرگی میرد و میوه در بلاد جبل که نباشد
و در میان مردم خارش بدن بسیار باشد و در زمین بابل در دشت
بسیار بهم رسد و مرگ بسیار باشد و ترخها گران باشد و کسی بر
پادشاه خروج کند و پادشاه بر او ظفر نیاید و لشکر او را بقتل آورد
هر سال که در ماه صفر ماه بکبر در خط و پیاری در شهریهای بابل

حادث شود بجای که بهم هلاک باشند پس بعد از آن باران بسیار بیاید
 و گیاه زمین بسیار شود و احوال مردم نیک شود و در بلاد جبل مویه
 بسیار باشند **هوسالی** که در ماه ربیع الاول ماه بکیر در بلاد
 مغرب کش بسیار میشود و مرض یرقان در مردم بهم رسد و در ناحیه
 شهر ماه مویه بسیار باشند و در بلاد جبل کرم در سیزدهم ایشتان
 بیفتند و خرابی بسیار در شهر ماه مبدید آید **هوسالی** که در ماه
 ربیع الاخر ماه بکیر و آب در کوهها بسیار باشند و غلایان بهم رسد
 و آب بسیار باشند و آن سال مبارک باشد و پادشاه در مغرب ظفر
 یابد **هوسالی** که در ماه جمادی الاول ماه بکیر در خون در بادیه
 ریخته شود و پادشاه شام را بلای عظیم برسد و کسی بر پادشاه
 خروج کند و پادشاه ظفر یابد **هوسالی** که در ماه جمادی الاخر
 ماه بکیر باران کم آید و آب کم باشد و زمینوی که در حوالی کوز است
 یا موصیل و در آن محل خزع عظیم و کوفی شد بد حادث شود و پادشاه
 بابل را بلای عظیم رود **هوسالی** که در ماه رجب ماه بکیر
 در ناحیه مغرب طاعون و قحط پیدا شود و در بابل باران بسیار
 بیاید و در همه شهرها در چشمه بسیار شود **هوسالی** که در ماه
 شعبان ماه بکیر پادشاه کشته شود یا میبرد و پسرش پادشاه
 شود و شعایر با لارود و قحط در میان مژده پیدا شود **هوسالی**
 که در ماه رمضان ماه بکیر در بلاد جبل سومنا سخت شود و برف
 و باران بسیار بیاید و آب بسیار باشند و در زمین فارس درندگان
 بسیار بهم رسد و در شهر ماه مکه اطفال و زنان بسیار باشند

هوسالی که ماه شوال ماه بکیر پادشاه بروشمنان غالب شود و در
 میان مردم بلا و فتنه بسیار باشد **هوسالی** که در ماه ذی القعدة
 ماه بکیر دشوهای عظیم فتح شود و کجها در بعضی از زمینها و کوهها
 پیدا شود **هوسالی** که در ماه ذی الحجه ماه بکیر در مرد بزرگی
 در مغرب میبرد و مژده فاسق و فاجر دعوی پادشاهی

کندی همتا انتی مالردنا الحکم الله وکلا
 و اعراضا علی الله علی سید السلاطین
 محمد و عزیزه
 اکرمین



ناعلی

عان شالسلطو
 قصیده

دسم

برادر

قبالت شمسید فارسی
از طاهر بن محمد که بود

بدر

بدر کاره علام
بدر کاره علام

بدر

این یارکاره ای افغلام حسین زید طاهر
بدر کاره علام

